

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

وصیت مُقَدَّس

نوشتارِ بازدارنده از گمراهی

سید احمد الحسن علیه السلام

جمع آوری و تعلیق

علاء سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نام کتاب	وصیت مُقدَّس، نوشتارِ بازدارنده از گمراهی
نویسنده	احمد الحسن <small>رحمته الله</small>
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>رحمته الله</small>
نوبت انتشار	دوم
تاریخ انتشار	۱۳۹۴
کد کتاب	۱۱۸/۲
ویرایش ترجمه	دوم

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن رحمته الله به
تارخاهای زیر مراجعه نماید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷	مقدمه
۱۳	داستان این کتاب
۱۷	پرسش اول:
۱۷	پاسخ:
۳۹	پرسش دوم:
۳۹	پاسخ:
۴۷	مخلص کلام:
۴۹	پرسش پیوست:
۵۱	پیوست ۱
۶۵	پیوست ۲
۷۳	پیوست ۳
۸۵	سخن پایانی:

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم تسليماً

شاید لازم باشد که به اهمیت این کتاب اشاره‌ای داشته باشیم؛ کتابی که در بردارنده دو پاسخ از سید احمد الحسن عليه السلام، باقی مانده از نسل عترت پاک، می‌باشد، و همچنین باید بر استواری علمی که هدایت از آن می‌جوشد و نور را از سرچشمه‌اش دریافت کرده است، تأکید نمود. این کتاب، اثری از آثار اهل بیت کریم و گوشه‌ای از دریای امامان آفریدگان است؛ کسانی که از ایشان چیزی جز آنچه مردمان را زنده کند و کج‌فهمی‌هایشان را از بین ببرد، صادر نمی‌شود؛ آن هم صرفاً از جهت «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (نعمت پروردگارت را بازگو) و شدت علاقه به هدایت نمودن حق طلب‌ها و تنبیه و یادآوری برای بی‌خبرها، و گرنه خورشید همیشه پاکیزه و روشن است، اگرچه خوبی‌هایش - به قول معروف - برای فرد بیمار، زشت بنماید.

در این کتاب، سید احمد الحسن عليه السلام از صدور و دلالت وصیت حضرت محمد صلى الله عليه وآله با پاسخ‌هایی مختصر که آکنده از برهان‌ها و دلایل قطعی و پرتوهای روشن‌کننده‌ای می‌باشد که راه مؤمنین را روشن و حسودان کینه‌توز را کور می‌کند، سخن گفته‌اند. خدای متعال می‌فرماید: « وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أُنزِلَتْ هَذِهِ إِيْمَانًا فَآمَنَّا قَالُمَا الَّذِيْنَ آمَنُوا قَدْ زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَأَمَّا الَّذِيْنَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ». ^۱ (و هنگامی که سوره‌ای فرستاده می‌شود، بعضی از آنها می‌گویند: کدام یک از شما به واسطه‌ی این (آیه) ایمانش زیاد شده است؟ افرادی که ایمان آوردند، ایمانشان زیاد می‌شود و (به یکدیگر) بشارت می‌دهند* ولی افرادی که در دل‌هایشان بیماری است، این آیه باعث افزایش بلبیدی آنها می‌شود، و در حالی که کافرند می‌میرند.)

۱ - اشاره به شعری عربی است (مترجم).

با چه امیدی، در برابر این کاخ بلند که از دیگران بی‌نیاز است ولی همه به او نیازمند هستند، سخن بگوییم! فایده‌ی بهره‌گرفتن از تاریکی، آن هم در حضور خورشید تابان چیست؟!.... از من خواسته شد که در مورد مطالب جانبی و مواردی که وصیت مقدس از آنها بی‌نیاز است و صرفاً برای بستن دهان افرادی که از روی نادانی و دشمنی، به صحت سند وصیت طعنه می‌زنند و اشکال می‌گیرند، سخن بگوییم.

باید به این نکته توجه نمود که برای این افراد (رجالیون) ثابت شده است که حتی اگر صحت سند روایتی را ثابت کنیم، به معنای قطعی الصدور بودن آن روایت نیست، بلکه حداکثر ثمره‌ای که سند صحیح دارد، رسیدن به ظنّی الصدور بودن آن روایت می‌باشد؛ که آن هم صرفاً در فقه (و احکام) به آن عمل می‌شود و نه در عقاید! حتی گاهی، با این که سند روایتی، صحیح است، ولی به دلیل ناشناخته بودن متن یا اندک بودن آن روایت، به آن خبر یا روایت عمل نمی‌شود.... بنابراین، مسأله‌ی صحت سند، مسأله‌ی اصلی در عقاید نیست، زیرا در عقاید، حصول علم یعنی حاصل شدن قطع و یقین، شرط است، و همان طور که بیان شد، این قطعیت به واسطه‌ی صحت سند، به دست نمی‌آید. برای حاصل شدن قطع و یقین، دو راه اصلی وجود دارد که عبارتند از «تواتر» و «قراین صحت». «تواتر» خود به دو شاخه تقسیم می‌شود: تواتر لفظی و تواتر معنوی؛ که هردوی اینها، باعث قطع و یقین به لفظ خبر یا معنای آن می‌شوند.

اگر بخواهیم از صحت صدور روایت‌های مربوط به عقاید صحبت کنیم، باید از دلیلی که با تکیه و عمل به آن، در اعتقاد به آرامش می‌رسیم، سخن بگوییم، اما راهی که به جز ظن و گمان، ثمره‌ای ندارد (یعنی همان مسأله‌ی صحت سند) سودمند نمی‌باشد، زیرا صرف حاصل شدن صحت سند، ما را به هدف نمی‌رساند. در نتیجه، این گونه مسایل، در حوزه‌ی روش‌هایی قرار می‌گیرد که باعث رسیدن به قطع و یقین می‌شوند، که همان تواتر و قراین صحت است.

پوشیده نیست که موضوع روایت «وصیت» از نوع عقایدی است و به همین دلیل باید راه‌هایی که به واسطه‌ی آن عقاید ثابت می‌شود را بیماییم، نه راه‌هایی که برای حصول چنین اثباتی، ناتوان‌اند. پناه بردن به راه‌هایی که منجر به حصول قطع و یقین نمی‌شوند،

طولانی نمودن مطلب بدون حاصل شدن هیچ فایده‌ای است و بحث را از نظر علمی، به بی‌راهه می‌کشاند. روایت وصیت، «متواتر معنوی» است و قرآینی دارد که قطعی الصدور بودن آن را از جانب پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ نتیجه می‌دهد؛ به عبارت دیگر: در مورد روایت وصیت دو راه برای اثبات قطع و یقین، وجود دارد، که «تواتر» و «قراین صحت» می‌باشند؛ به همین دلیل، وصیت، نیازی به صحت سند ندارد، چرا که بعد از رسیدن به قطعیت، جایی برای بحثی که به ظن منجر می‌شود، وجود ندارد؛ حتی بحث از ظن در این مورد، چیزی جز نادانی و به بی‌راهه رفتن، نمی‌باشد. بیان تفصیلی تواتر معنوی وصیت و قراین موجود آن، در این بحث مختصر نمی‌گنجد، هر کسی که خواهان تحقیق در این زمینه است می‌تواند به کتاب‌های «وصیت و وصی احمدالحسن (علیه السلام)» و «دفاعی از وصیت» و «یاری وصیت» و «چهل حدیث در مورد مهدیین و فرزندان قائم» مراجعه نماید.

نکته‌ی مهم دیگر این است که موضوع تقسیم خبرها و روایات با توجه صفات راوی‌هایشان به «صحیح، حسن، مؤثق و ضعیف» صرفاً خبر واحد بدون قرینه است؛ یعنی خبر متواتر یا خبری که دارای قراین است، در این تقسیم‌بندی چهارگانه وارد نمی‌شود، به این دلیل که خبری که دارای قراین است، قطعیتش را از قراین دریافت نموده است، نه از سند و همچنین خبر متواتر، قطعی الصدور بودن خود را از زیاد بودن راوی‌هاش گرفته است نه از سند؛ به همین دلیل آنچه از تواتر و قراین حاصل می‌شود، قوی‌تر از چیزی است که از سند صحیح به دست می‌آید و هر آنچه که قرار است از سند حاصل شود، حتی بیشتر از آن، از تواتر و قراین حاصل شده، است.

حُرَّ عامِلی (رحمه الله) می‌گوید: «أصولی‌ها اتفاق نظر دارند که تقسیم (خبرهای چهارگانه) خبر واحد و بدون قرینه است و دانستی خبرهای کتاب‌های مشهور ما، دارای قراین است...»^۱ و شیخ طوسی (رحمه الله) می‌گوید: «...به این دلیل که اگر در اینجا موضوعی باشد که به صحت این اعتبار دلالت کند، اعتبار به وسیله‌ی قراین است که موجب علم و یقین می‌شود...»^۲

بعد از این که در کتاب‌های زیادی، تواتر مضمون وصیت و همراه بودن وصیت با قراین

۱- خاتمة الوسائل: ص ۱۰۲

۲- قواعد الحدیث: ص ۲۳

را ثابت کردیم، به این نتیجه می‌رسیم، کسی که تقاضای صحت سند وصیت مقدس را می‌کند، یا نادان است و یا فردی است که خود را به نادانی می‌زند و قصد فریب‌کاری دارد؛ فرد نادان باید حد و اندازه‌ی خود را قبل از سخن گفتن بشناسد و فردی که خود را به نادانی می‌زند و قصد فریب دارد، مطالبی که گفتم را می‌داند و می‌شناسد، ولی با این حال، کینه‌توزی می‌کند، حسد می‌ورزد و محتاج شرافتِ خصومت و دشمنی می‌باشد؛ دیگران باید بر او احتجاج کنند و از مطالبی که در کتاب‌های «درایة الحدیث» (حدیث‌شناسی) نوشته شده است و او به آنها مُلزم است، از او پرسش نمایند؛ مطالبی که مُتقدّمین، مُتأخّرین و معاصرین این فن، به آن اقرار و اعتراف می‌نمایند.

در مرحله‌ی اول، خبر به دو شاخه‌ی «قطعی الصدور» و «ظنی الصدور» بودن تقسیم می‌شود. قطعی الصدور به «خبر متواتر» و «خبر مقرون» (خبر دارای قرینه) تقسیم می‌شود که هر دو قسمت به قطع و یقین منجر می‌شود بدون این که نیازی به دقت در سند وجود داشته باشد. ظنی الصدور با توجه وضعیت راویان، به اقسام چهارگانه‌ای که قبلاً بیان شد، تقسیم می‌شود. همان طور که در علم درایه بحث شده است، بحث در مورد وضعیت و صفات رجال سند، در مورد خبر ظنی الصدور مطرح است، نه در مورد خبر قطعی الصدور!

بنابراین برای حکم دادن در مورد سنت نبوی ﷺ و اهل بیت علیهم السلام، براساس معیاری معین، خود این معیار و میزان باید از صاحب شرع نشأت گرفته باشد، نه از سر هواها و نظرات شخصی متناقض و مخالف و معیاری که اشتباه و توهم در آن به صورت نفرت‌آوری زیاد است. دین کامل، اگر به افرادی با عقل‌های ناقص محتاج باشد تا آنها برای دین، قانون و روشی برای قبول یا ردّ احادیث وضع نمایند، کامل نیست! گروهی از آنها با تکیه و اعتماد بر روشی معین، صدها یا هزاران حدیث را صحیح می‌شمارند، در حالی که گروهی دیگر، با این روش مخالف هستند و این احادیث را ضعیف می‌شمارند یا آنها را ترک می‌کنند. گروهی از علمای رجال، مجموعه‌ای از راویان را مؤثق و مورد اعتماد می‌شمارند و تمام روایت‌های آنها را قبول می‌کنند، چه عقیدتی باشند و چه فقهی، اخلاقی یا مربوط به سیره، در حالی که گروهی دیگر، با آنها مخالفت می‌کنند و آن راویان را ضعیف می‌شمارند و در نتیجه، آن روایات عقایدی، فقهی و... را ردّ می‌کنند! این چنین است که دین و صاحب دین، به وسیله‌ی دیگران محکوم می‌شود و می‌بیند که میراثش بین نظرات شخصی و هواهای علمای رجال و

اختلاف آنها، غارت می‌شود.

هر فردی که به کتاب‌های اصلی رجال آگاهی داشته باشد، متوجه اختلاف می‌شود، حتی بین نجاشی و شیخ طوسی! یکی از آنها بعضی از رجال را توثیق می‌کند و دیگری همان افراد را تضعیف می‌کند. حتی بین سخنان یک فرد از علمای رجال نیز تناقض وجود دارد، به این صورت که در یکی از کتاب‌هایش، فردی را توثیق نموده در حالی که در کتاب دیگرش، او را ضعیف شمرده است؛ به عنوان مثال «قمی‌ها» هر فردی که روایاتی مخالف اعتقاد آنها در مورد جایگاه ائمه (علیهم‌السلام) و هر چیزی شبیه این را نقل کند، ضعیف می‌شمارند و خبرهای این راویان را ردّ می‌کنند، هرچند به هزاران خبر رسیده باشد؛ ولی افرادی که بعد از آنها آمدند، اشتباه روش قمی‌ها برایشان روشن شد، و این که این راویان، ثقه هستند، و باید به روایت‌های آنان اعتماد نمود. این چنین است که روایت‌ها در معرض نظرات شخصی و هواها قرار می‌گیرد و باعث می‌شود، گاهی هزاران مورد از آنها ردّ شود و گاهی اوقات، قبول شود! خدای متعال می‌فرماید: «وَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱ (اگر (این قرآن) از سوی غیر خدا بود، اختلاف زیادی در آن می‌یافتی).

اصول رجالی‌ای که با آنها درباره‌ی میراث آل محمد (علیهم‌السلام)، حکم می‌کنیم، کجا است؟ اصلی‌ترین کتاب‌های رجالی سه تا هستند: فهرست نجاشی و فهرست طوسی که هر دوی این کتاب‌ها برای ذکر نام‌های راوی‌های مؤلف و نویسندگان کتاب‌ها می‌باشد و همه‌ی راوی‌ها را دربر نمی‌گیرند. کتاب سوم، رجال طوسی است که «کتاب طبقات» می‌باشد که به جز برخی موارد اندک، به جرح و تعدیل متعرض نشده است؛ درواقع این کتاب‌های اصلی رجالی، فقط تعداد اندکی از راویان را بررسی نموده است؛ تعداد افراد در مستدرک‌های رجالی معاصر، به پانزده هزار نفر می‌رسد درحالی که براساس «معجم رجال الحدیث» سید خوئی و «مستدرکات علم رجال الحدیث» شیخ نمازی، و افرادی که در تمام کتاب‌های اصلی رجالی، جرح و تعدیل شدند، به هزار نفر هم نمی‌رسند! هر کسی که می‌خواهد به صورت تفصیلی منابع و تعداد آن را بداند، به کتاب «یاری وصیت»^۲ مراجعه نماید.

درواقع کتاب‌های اصلی که برای جرح و تعدیل بتوان به آنها اعتماد کرد، تا به واسطه‌ی آن بتوانیم نسبت به همه‌ی راویان حکم کنیم، وجود ندارد تا به این ترتیب هر راوی‌ای که در این کتاب‌های اصلی ذکر نشده باشد، ضعیف یا مجهول محسوب گردد. حتی جرح و تعدیلی که در

۱ - نساء: ۸۲

۲ - انتصاراً للوصیة.

کتاب‌های طوسی و نجاشی وجود دارد، یا از روی اجتهاد و نظر شخصی است یا از روی نقل نمودن از فرد دیگر؛ درحالی که به صرف اجتهاد نمی‌توان اعتماد و به آن احتجاج نمود، و نقل نمودن نیز خود نیاز به سند دارد، و باید رجال سند را توثیق و بررسی کنیم درحالی‌که تمام مطالبی که در کتاب‌های رجالی طوسی و نجاشی وجود دارد، سند ندارد، مگر تعداد اندکی از آنها. به این ترتیب، علم رجال، خود، بدون رجال می‌شود و در نتیجه در شأن بحث کردن نمی‌باشد.

برخلاف تمام مطالبی که گفته شد، از موضع خود، پایین آمدیم و معتبر بودن سند وصیت را با توجه به علم بیهوده‌ی رجال، ثابت نمودیم. شهادت میرزای نوری، در کتاب «نجم الثاقب» مبنی بر معتبر بودن سند وصیت، برای ما کافی است؛ آنجا که می‌گوید: «شیخ طوسی با سند معتبر، خبری را نقل می‌کند که در آن بعضی از وصیت‌های رسول الله ﷺ در شب وفاتشان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر شده است. در یکی از قسمت‌های آن، می‌فرماید: «وقتی وفات او (امام دوازدهم (علیه السلام)) فرا رسد، وصیت را به فرزندش که اولین نزدیکان است تسلیم می‌کند... تا آخر روایت». شرح توثیق و مدح راویان وصیت در کتاب «یاری وصیت» (انتصاراً للوصیة) به صورت مفصل آمده است و کسانی که خواهان توضیح بیشتر می‌باشند می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

نتیجه‌ی نهایی: روایت وصیت، به دلیل تواتر معنوی و دارا بودن تعدادی از قراین، به طور قطع از پیامبر محمد ﷺ صادر شده است (قطعی‌الصدور است)؛ مهم‌ترین قرینه‌ها، موافقت وصیت با قرآن کریم و سنت پاک پیامبر حضرت محمد ﷺ و اهل بیت پاکش (علیهم السلام) است؛ به همین دلیل، وصیت از جهت صحت و پاک شدن به واسطه‌ی علم رجال بی‌نیاز است، زیرا به واسطه‌ی خدا و پیامبرش و ائمه پاک (علیهم السلام)، نیکو و پاک شده است.

والحمد لله رب العالمین

شیخ ناظم عقیلی

4 ذی‌الحجه ۱۴۳۳^۲

۱ - نجم الثاقب: ج ۲ ص ۷۱.

۲ - ۲۹ مهر ۱۳۹۱ (مترجم).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليمًا

داستانِ این کتاب

در روزگار ما، فریادِ بعضی‌ها علیه وصیت مقدس رسول الله ﷺ بلند شده است، تا جایی که بعضی از مدعیان علم، جرأت نمودند تا وصیت را به گونه‌ای توصیف کنند که بر پیشانی فرد باغیرت نسبت به سید مخلوقات و دین خدا، عرق شرم نشیند. تمام این مسایل، در حضور آل محمد ﷺ پیش آمد، بعد از این که در این روزگار، دعوت بزرگ الهی خودشان را آغاز نمودند و فرزندشان یمانی آل محمد ﷺ - به آن، احتجاج نمود. این موضوع، ما را به یاد فریاد و بی‌ادبی بعضی‌ها در آغاز اسلام، در حضور پیامبر ﷺ می‌اندازد؛ ماجرای «رزیه الخمیس» (مصیبت پنج‌شنبه) مصیبت‌بار.

هدف افراد هر دو گروه یکسان است: مُشَوِّش نمودن ذهن مردم و تا دلیل اوصیا را خوار و خفیف نمایند تا در نهایت، هدف شیطانی خود را که همان دور نمودن مردم از دین خدا و پیروی از آل محمد ﷺ می‌باشد، محقق سازند. اگر هدف آنها از ایجاد فتنه‌ای که (درحضور رسول الله ﷺ) انجام دادند، بازداشتن مردم از ولایت و اطاعت اولین دوازده نفر یعنی امام علی (علیه السلام) بود، امروز نیز هدف فتنه‌گران، دور نمودن آنها از ولایت و اطاعت اولین از مهدیین دوازده‌گانه یعنی امام احمد (علیه السلام) می‌باشد، تا بعد از آن، به طور کلی، دزدی کردن از امت محمد ﷺ و به طور خاص از پیروی اهل بیت (علیهم السلام)، از سوی فقهای سوء (بد) و سخن‌گویان آنها، به جهت تایید و پاسخ‌دادن به امیال و شهوت‌های خود و با طمع به دنیای آلوده، ادامه یابد. به همین دلیل آنها از محمد ﷺ نیستند و محمد ﷺ نیز از آنها نیست، بلکه آنان، نتیجه‌ی فتنه و آشوب هستند؛ پیامبر ﷺ فرمود: «...وكيف تهلك أمة أنا أولها و اثنا عشر من بعدي من السعداء وأولى الألباب، والمسيح عيسى بن مريم آخرها، ولكن يهلك بين ذلك نتج الهرج ليسوا مني

ولست منهم». (.... و چگونه امتی هلاک می‌شود، در حالی که من اولین آنها و دوازده فرد بعد از من، از خوشبخت‌ها و صاحبان خرد، و مسیح (علیه السلام) (عیسی بن مریم) آخرین آنها است، ولی افرادی که دنبال آشوب هستند، در بین اینها هلاک می‌شوند؛ آنها از من نیستند و من نیز از آنها نیستم).

«یهلک بین ذلک» (بین اینها هلاک می‌شود): یعنی دوره‌ی بین زمان دوازده امام (علیهم السلام) و به خصوص بعد از غیبت امام دوازدهم (علیه السلام) و آغاز دعوت مسیح (علیه السلام) در آخرالزمان؛ دعوتی که با فرستادن وصی و فرستاده و یمانی امام مهدی (علیه السلام) از سوی ایشان به سوی مردم و آغاز دعوت بزرگ الهی محقق می‌شود. «نتج الهرج» (نتیجه فتنه و آشوب): یعنی فتنه‌ی علمای گمراه.

به طور قطع یک از نشانه‌های هلاکت انسان و مُتَّصِف شدن به نتیجه فتنه‌ی آشوب بودن، در این است که این فرد، خودش را به محمد (صلی الله علیه و آله) و آل محمد (علیهم السلام) مُتَّسِب می‌داند ولی در همان حال، نسبت به وصیت مقدس جرأت می‌کند و آن را به اوصافی مانند سخن پیرزن‌ها، کلام فاسد، یا سخن بی‌فایده.... و نظایر آن وصف می‌کند، کلماتی که به دلیل زشتی آنها، عرش خداوند متعال می‌لرزد؛ در حالی که وصیت، ذخیره و نشانه‌ای است که صاحبش را در اشتباه نمی‌اندازد. در عین حال، وصیت، متواتر معنوی است و دارای ده‌ها قرینه‌ی قرآنی، روایی و حتی عقلی است، همان طور که برای فردی که این کتاب ارزشمند را مطالعه نماید، روشن می‌شود.

وقتی عاقبت آنها طرد شدن از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گمراهی بوده باشد، عاقبت این افراد نیز در صوت توبه نکردن، به همین این گونه خواهد بود؛ به این سبب که فردی که درخواست هدایت و نجات می‌کند، راهی جز چنگ زدن به آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا ابد به عنوان بازدارنده برای اُمت قرار داده است، ندارد و همچنین وصیت مقدس، جایگاه بزرگی نزد خداوند و خلفای او دارد. یمانی آل محمد (علیهم السلام) و انصارش، در تعدادی از کتاب‌ها، وصیت، جایگاه آن، قراین آن و چگونگی احتجاج به آن را روشن ساختند و به اشکال‌هایی که علیه وصیت مطرح شده است، پاسخ دادند که در سایت رسمی دعوت مبارک یمانی، منتشر شده و موجود است.

این کتاب ارزشمند که در حضور شما قرار دارد، کتابی است که در بردارنده‌ی دو پاسخ از

امام احمد الحسن علیه السلام در مورد وصیت مقدس می‌باشد. این دو پاسخ، مثل بقیه پاسخ‌های شریف ایشان، در بردارنده‌ی حق روشن و صریح است، که هیچ مؤمنی نمی‌تواند آن را انکار کند، مگر این که از حلقه‌ی مؤمنین بیرون رفته باشد؛ پناه بر خدا!

به جهت منفعت رساندن به طالبان حق و هدایت و از بین بردن بعضی از عذرهای واهی بعضی افراد، بنده توضیح مختصری به بعضی از عبارتها افزودم. سه پیوست در آخر کتاب قرار دادم که در آنها بعضی از روایاتی که به نوشته شدن وصیت تأکید دارد و از جهت دیگر روایاتی که به تواتر معنوی روایت وصیت که اشاره به مهدیین اوصیا و به خصوص در مورد اولین آنها علیهم السلام اشاره دارد، آورده شده است.

از پروردگار کریم، طلب بخشش و آمرزش، از صاحب وصیت مقدس، قبول و مهربانی و از فرزندش احمد ستمدیده علیه السلام، دعا و شفاعت برای بنده‌ای که در حق پروردگار و اولیای او زیاده‌روی و اسراف نموده است، تقاضا می‌کنم.

۱۵ ذی‌القعدة ۱۴۳۳

علاء

پرسش اول:

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسليماً كثيراً

« وَكُوْ نُشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ » (و اگر می‌خواستیم، از میان شما ملائکه‌ای

قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند). معنای این آیه چیست؟ آیا با یاران مهدی (علیهم‌السلام) یا مهدیین، ارتباطی دارد؟

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسليماً كثيراً

« وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ * وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ

هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَكُوْ نُشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً

فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ * وَإِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ » (وقتی فرزند مریم،

به عنوان مثالی برای قوم تو زده می‌شود، قوم تو از آن مثال، باز می‌دارند و (در پاسخ) می‌گویند: آیا

خدای ما بهتر است یا او؟ آنها این سخن را برای مجادله می‌گویند، بلکه آنها قومی هستند که (با تو)

دشمنی می‌کنند. فرزند مریم، بنده‌ای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل

قرار دادیم و اگر می‌خواستیم، از میان شما ملائکه‌ای قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند، و این

قرار دادن الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)، نسبت به آن شک نکنید، و از من دنباله

روی کنید که این است راه مستقیم).

قریش و عرب، به صورتی مغالطه‌آمیز، مجادله می‌کردند و این مجادله را در قالب سؤالی

که پاسخ آن را از محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) درخواست می‌کردند، مطرح می‌نمودند. سؤال آنها قیاسی بود بین

الوهیت (خدا بودن) بت‌های‌شان که مخاطب‌شان بود و خدا بودن عیسی (علیه‌السلام) که مسیحیان

برای عیسی (علیه‌السلام) مدعی هستند، در حالی که فرد سؤال شونده (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، همان‌طور که خدا بودن

بت‌ها را انکار می‌کند، خدا بودن مطلق عیسی (علیه السلام) را نیز منکر می‌شود؛ حتی می‌گوید که عیسی (علیه السلام) انسان و بنده‌ای از بندگان خدا و خلیفه‌ای از خلفای خدا در زمینش می‌باشد. به همین جهت خداوند حالت آنها را به «جَدَلْ كُنْه» توصیف نموده است؛ زیرا سؤال آنها، بر مبنای فرضی غیرصحیح بنا شده است و فرد سؤال شونده، نه به آن اقرار می‌کند و نه آن را قبول دارد. این روشی است که امامان کفر (پیش‌روهای کفر) به طور مرتب از آن استفاده می‌کنند؛ وقتی که می‌بینند دلایل دعوت الهی آنها را ملزم نموده است، سؤالی مبنی بر فرضی غیرصحیح و مغالطه‌آمیز مطرح می‌کنند که فرد سؤال شونده، نه به آن اقرار می‌کند، و نه آن را قبول دارد، تا بر دعوت الهی اشکال بگیرند. آنها پاسخی برای مغالطه و سؤال اشتباه خود می‌خواهند که بر یک مبنای غلط پایه‌گذاری شده است. پاسخ این افراد به این صورت است که سؤال، بر فرضی اشتباه پایه‌گذاری شده است، تا روشن شود که آنها فقط قصد جدال دارند، همان‌طور که قرآن آنها را این‌گونه توصیف نموده است: «مَا ضَرَّبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» (آنها این سخن را نمی‌گویند جز برای جدل بلکه آنها قوم ستمگره‌جویند).

به این دلیل است که نص الهی به این سخن منتقل شده است: «وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ» (و اگر می‌خواستیم، از میان شما ملائکه‌ای قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند)؛ یعنی اگر می‌خواستیم از میان شما خلقایی قرار می‌دادیم، که مثل فرشتگان، معصوم و پاک هستند، تا بعد از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، جانشین خدای سبحان و متعال شوند و بعد از رفتن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به ملاً اعلی، جانشین او شوند؛ بعضی از آنها جانشین بعضی دیگر شوند، همان‌گونه که خدای سبحان، قبل از این هم عیسی (علیه السلام) را بنده و خلیفه‌ی خدا در زمین قرار داد. خدای سبحان و متعال، در مورد عیسی (علیه السلام) فرموده است: «وَجَعَلْنَاهُ» «و او را قرار دادیم»، سپس فرمود: «لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ» «از میان شما قرار دادیم». عبارت «جَعَلَ» (قرار دادن) در هر دو یکسان است. «إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ ...» (و او بنده‌ای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم و اگر می‌خواستیم، از میان شما قرار می‌دادیم....)؛ یعنی عیسی (علیه السلام) به عنوان مثال، الگو و رهبری قرار داده شده است تا بنی اسرائیل به او اقتدا و از او دنباله‌روی کنند و اگر خداوند می‌خواست از میان شما، خلقایی در این امت قرار می‌داد تا به آنها اقتدا کنید و از آنها بیاموزید و آنها را به عنوان مثالی

برای خود برگزید تا مثل آنها شوید، همان طور که خداوند، عیسی علیه السلام را (الگویی) قرار داد: **«مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» (مثالی برای بنی اسرائیل).**

واقعاً تعجب از کسانی که خود را مفسر قرآن می‌نامند و می‌گویند منظور از «منکم» (از شما) در اینجا، «بدلاً منکم» (به جای شما) است، پایان ندارد! اگر قرار باشد، معانی (آیات) به این شکل زشت و قبیح، وارونه شود و به این گونه کلماتی را اضافه کنیم تا معنی جمله را به کلی تغییر دهد و «منفی» تبدیل به «مثبت» و «مثبت» تبدیل به «منفی» شود، دیگر برای جملات، معنایی باقی نمی‌ماند. چگونه فرد عاقلی می‌تواند بگوید معنای «منکم» (از شما)، «بدلاً منکم» (به جای شما) است؟! این درست مثل این است که فردی بگوید: معنای «بله»، «نه» است و معنای «نه»، «بله» است!!! در حالی که به حساب آوردن فردی از جنیان یا یک انسان به عنوان یکی از فرشتگان، دلیلی دارد، مثل مشابهت با آنها در اطاعت، پاکیزگی، طهارت باطن یا ارتقا به همراه آنها در آسمان‌ها.

در قرآن، خداوند، ابلیس را به عنوان یکی از فرشتگان یاد کرده است، به این دلیل که ابلیس قبل از سرپیچی، و به سبب ارتقاییش در آسمان‌ها، از فرشتگان محسوب می‌شد: **«وَإِذْ**

۱ - سخنان برخی از مفسرین:

شیعه:

طبرسی: **«ولو نشاء لجعلنا منکم» (اگر می‌خواستیم، از میان شما قرار می‌دادیم)** یعنی به جای شما، گروه بنی آدم **«ملائکة فی الأرض یخلفون» (فرشتگانی که در زمین خلافت کنند)** در میان بنی آدم، تا جانشینان آنها شوند، و معنای آیه به این صورت می‌باشد: **«اگر می‌خواستیم، آنها را هلاک می‌کردیم و فرشتگان را به جای شما، ساکنان زمین قرار می‌دادیم، تا آن را آباد کنند و خدا را بپرستند».** (مجمع البیان: ج ۹ ص ۹۰)

مکارم شیرازی: تا آنها فکر نکنند، خداوند به پرستش آنها نیازمند است و خداوند بر آن اصرار دارد. خداوند متعال در آیه بعدی می‌گوید: **«ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الأرض یخلفون» (اگر می‌خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می‌دادیم تا در زمین خلافت کنند)** فرشتگانی که فرمان خدا را می‌پذیرند، و کاری جز اطاعت و پرستش خدا نمی‌شناسند. (الأمتل (تفسیر نمونه): ج ۱۶ ص ۸۱)

اهل سنت:

طبری: مجاهد، می‌گوید: **«لجعلنا منکم ملائکة فی الأرض یخلفون» (اگر می‌خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می‌دادیم تا در زمین خلافت کنند)** می‌گوید: زمین را به جای شما آباد کنند. (جامع البیان: ج ۲۵ ص ۱۱۵) این کثیر: سخن خدای عزوجل: **«ولو نشاء لجعلنا منکم» (اگر می‌خواستیم از میان شما قرار می‌دادیم)** یعنی به جای شما **«ملائکة فی الأرض یخلفون» (فرشتگانی که در زمین خلافت کنند).** (تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۱۴۳)

قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى^۱ (و زمانی که به فرشتگان گفتیم، به آدم سجده کنید، آنها سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد) ، « وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ »^۲ (و زمانی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، همگی سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران بود).

«جعل» (قراردادن) در آیات قبلی، همان اولین «جعل» (قراردادن) آدم علیه السلام به عنوان خلیفه‌ی خدا در زمینش است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۳ (و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین، خلیفه‌ای قرار می‌دهم، (فرشتگان) عرض کردند: آیا فردی را قرار می‌دهی که در زمین فساد می‌کند و خون‌ها را می‌ریزد، در حالی که ما تو را حمد و تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. (خداوند) فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید) و این مانند همان «جعل» (قراردادن) داوود علیه السلام توسط خداوند، به عنوان خلیفه‌ای در زمین است: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مَّا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۴ (ای داوود! ما تو را به عنوان خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن، و از هوا (ی نفس) دنباله‌روی نکن که تو را از راه خدا بازمی‌دارد. افرادی که (انسانها را) از راه خداوند گمراه می‌کنند (و باز می‌دارند) به جهت فراموش کردن روز حساب، برایشان عذابی شدید است).

اگر آیات را کنار هم قرار دهیم و پشت سر هم بخوانیم، می‌فهمیم که قرآن به روشنی تأکید دارد که مسأله‌ی تعیین جانشین، از آدم علیه السلام آغاز شد و تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم ادامه دارد «..... وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً..... يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ..... إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ..... وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ» (..... و زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم..... ای داوود ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن.....

۱ - طه: ۱۱۶

۲ - بقره: ۳۴

۳ - بقره: ۳۰

۴ - ص: ۲۶

(فرزند مریم)، فقط بندهای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.... و اگر می‌خواستیم، از میان شما فرشتگانی را قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند).
 خداوند سبحان و متعال خواست و آنچه را اراده نمود، به انجام رسانید و فرشتگانی در زمین قرار داد تا بعد از محمد ﷺ در زمین خلافت کنند، همان گونه که عیسی علیه السلام را قبل از محمد ﷺ قرار داده بود، و این (فرشته)ها، همان آل محمد ﷺ هستند، امامان و مهدیین.^۱
 از این رو،^۲ خداوند سبحان سخنش را این گونه به پایان می‌رساند: «وَإِنَّهُ لَعَلَّمَ لِسَاعَةَ قَلِيلًا قَلِيلًا بِهَا وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (و این جعل (قرار دادن) الهی، علمی است برای ساعت

۱ - کلینی روایت می‌کند: ۱۸ -... ابو بصیر می‌گوید: یک روز رسول الله ﷺ نشستند بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. رسول الله ﷺ به ایشان فرمود: «تو به عیسی بن مریم علیه السلام شباهتی داری. اگر گروهی از امت من در مورد تو سخنانی که نصاری در مورد عیسی بن مریم علیه السلام گفته بودند، نمی‌گفتند، در مورد تو سخنی می‌گفتم که هر وقت از جلوی گروهی از مردم عبور کنی، خاک زیر پاهایت را به عنوان تبرک بگیرند» (راوی) می‌گوید: دو اعرابی و مغیره بن شعبه و گروهی از قریش که با آنها بودند، خشمگین شدند و گفتند: برای پسر عمویش راضی نشد که مثالی کمتر از عیسی بن مریم علیه السلام بزند. خداوند بر پیامبرش ﷺ (این آیه را) فرستاد و فرمود: «وقتی فرزند مریم، به عنوان مثالی برای قوم تو زده می‌شود، قوم تو، از آن مثال باز می‌دارند. و (در پاسخ) می‌گویند: آیا خدای ما بهتر است یا او. آنها این سخن را برای مجادله می‌گویند؛ بلکه آنها قومی هستند که با تو (تو) دشمنی می‌کنند. او (فرزند مریم) بندهای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم، و اگر می‌خواستیم، از شما (یعنی از بنی‌هاشم) فرشتگانی قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند» (راوی) می‌گوید: «حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و گفت: خدا یا اگر این حق و از جانب تو است (یعنی بنی‌هاشم مانند پادشاهی، بعد از پادشاهی دیگر (حکومت را) به ارث می‌برند) سنگی از آسمان بر ما بیار یا برای ما عذابی دردناک بیاور خدا». خداوند پاسخ سخن حارث را فرستاد و این آیه فرستاده شد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَفْرِوْنَ» (خدا آنها را تا زمانی که بین آنها هستی، عذاب نمی‌کند، و خداوند تا زمانی که درخواست آموزش می‌کنند، آنها را عذاب نمی‌کند). بعد، پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای ابن عمرو، یا توبه کن یا برو» گفت: «ای محمد ﷺ، برای بقیه قریش چیزی قرار می‌دهی که (اختیار آن) در دستان تو است. بنی‌هاشم، کرامت عرب و عجم را می‌برند». پیامبر ﷺ به او فرمود: «این به اختیار من نیست. این مربوط به خدای تبارک و تعالی است». گفت: «ای محمد، دلم به توبه راضی نمی‌شود، ولی از نزد تو می‌روم». مرکب خود را گرفت و سوار آن شد. وقتی پشت مدینه رسید، جندله آمد و سر او را شکست... (کافی: ج ۸ ص ۵۷)

۲ - به این دلیل منظور از فرشتگان در آیه، آل محمد ﷺ هستند: «ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة» (اگر می‌خواستیم، از میان شما افرادی مثل فرشته قرار می‌دادیم).

(قیامت صغری) ، نسبت به آن شک نکنید، از من دنباله روی کنید، این راه مستقیم است) یعنی این «جعل» (قراردادن) الهی «لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ» (از میان شما قرار می‌دهیم) که تنها با متن وصیت محمد ﷺ در شب وفاتش نقل شده است^۱، علمی است که به واسطه‌ی آن، دین حق خداوند، تا روز قیامت شناخته می‌شود، یعنی همان گونه که رسول الله ﷺ آن را به «نوشتارِ بازدارنده از گمراهی تا ابد» توصیف کرده است «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ» (و این جعل (و قرارداد) الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری))^۲. خداوند می‌فرماید که این وصیت این گونه است، پس شک نکنید که هنگام ساعت قیامت صغری، این وصیت شما را از انحراف و گمراهی، بازمی‌دارد؛ (هنگام) ظهور فردی که با این نص احتجاج می‌کند. هر کسی که به این نص احتجاج نمود، صاحب آن است، وگرنه توصیف نص به این که فردی که به آن چنگ بزند را از گمراهی بازمی‌دارد، اشتباه است؛ بنابراین اگر از سوی خداوند از این که دروغ‌گوهای باطل، نتوانند آن را ادعا کنند، تا این که صاحب آن، وصیت را مدعی شود، مورد حفاظت نباشد^۳، این

۱ - این موضوع (در آینده) خواهد آمد.

۲ - ارتباط این آیه به آل محمد ﷺ اوصیا (به خصوص مهدی ﷺ) مسأله‌ای است که روایات هر دو گروه (شیعه و اهل سنت) به آن تأکید دارد؛ زراره بن اعین می‌گوید: از امام صادق ﷺ در مورد سخن خدای عزوجل پرسیدم: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «منظور ایشان امیرالمؤمنین ﷺ است». (امام صادق ﷺ) فرمود: «رسول الله ﷺ فرمود: ای علی، تو علم این امت هستی. هر فردی از تو دنباله روی کند، نجات می‌یابد. هر فردی از تو سربیزی نماید، هلاک می‌شود و از بین می‌رود»: برهان: ج ۴ ص ۸۹۷.

زراره می‌گوید: از امام باقر ﷺ در مورد این سخن خدای عزوجل پرسیدم: «آیا منتظر ساعت هستند که به یک باره بیاید» فرمود: «این ساعت قائم ﷺ است که به یک باره می‌آید»: تاویل آیات ظاهره: ج ۲ ص ۵۷۱ حاکم از جابر^۴ نقل می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «ستاره‌ها برای اهل آسمان، (مایه) امان هستند، وقتی بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می‌آید و من تا زمانی که هستم، برای یارانم (مایه) امانم، وقتی بروم، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می‌آید و اهل بیت ﷺ من (مایه) امان امت من هستند، وقتی اهل بیت من بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می‌آید»: مستدرک: ج ۲ ص ۴۸۸.

مناوی می‌گوید: مقاتل در مورد آیه‌ی «و این علمی برای ساعت است» می‌گوید: او مهدی آخرالزمان ﷺ است: فیض‌القدیر: ج ۵ ص ۳۸۳.

۳ - قید «تا این که صاحب آن، مدعی وصیت شود» روشن می‌کند که غرض محافظت خداوند از نص، به واسطه‌ی احتجاج صاحب آن و آشکار شدن آن، مُحقق می‌شود، و هر ادعایی بعد از آن، از سوی دیگران،

توصیف که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، دروغ و فریب دادن افراد مُکَلَّف برای پیروی از باطل محسوب می‌شود و این موردی است که از دانای راست‌گوی توانای حکیم مطلق، صادر نمی‌شود.

پس وقتی صاحب این نوشتار (وصیت) آن را آورد، شک نکنید که ساعت قیامت صغری فرا رسیده است: «فَلَا مَئْتَرْنَ بِهَا» (به آن شک نکنید). هر فردی که این نوشتار را آورد، صاحب آن است، پس اگر می‌خواهید از گمراهی و انحراف نجات پیدا کنید، از محمد ﷺ با قبول وصیتش که در شب وفاتش آن را نوشت، تبعیت کنید؛ وصیتی که علمی در آن است که باعث نجات شما تا ابد می‌شود؛ در آن علم ساعت و شناخت حق به هنگام قیام است، و همچنین تشخیص مدعی، هنگامی که این نوشتار بازدارنده از گمراهی را بیاورد.^۱

«وَأَبِئُوعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (از من دنباله روی کنید، این راه مستقیم است)، یعنی از محمد ﷺ در وصیتش که از جانب خداوند است به افرادی که بعد او جانشین او می‌شوند، پیروی کنید.

وصیت، نوشته‌ای است که رسول الله ﷺ آن را در آخرین لحظات زندگی‌اش به پیروی از سخن خداوند، نوشته است: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»^۲ (هنگامی که وفاتتان برسد، بر شما واجب است، اگر خیر (و خوبی) به جای گذاشتید، به والدین و نزدیکان، وصیت نیکو کنید، (وصیت کردن) حقی است بر پرهیزگاران)، و (رسول الله ﷺ) این وصیت را برای فردی که به آن چنگ زند، تا ابد، بازدارنده از گمراهی و صف می‌کند. تأکید می‌کنم، در آخرین لحظات زندگی‌اش؛ از آنجا که ایشان پیامبری است

ادعایی سفیهانه و بی‌ارزش است؛ زیرا اگر نص برای او بود، قبل از این که به فردی که وصیت را آشکار کرده است، هدایت کند، به او (فرد مدعی دوم) هدایت می‌کرد. وضعیت چنین فردی مثل کسی است که امروز می‌آید و فکر می‌کند که نظریه‌ی نسبیت را کشف کرده است؛ کمترین چیزی که در مورد او گفته می‌شود این است که چنین فردی دیوانه و نادان است!

۱ - آل محمد ﷺ در روایات خود روشن کرده‌اند که صاحب الأمر با احتجاج به وصیت شناخته می‌شود. حارث بن مغیره نصری می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: صاحب الأمر چگونه شناخته می‌شود؟ فرمود: «بِإِ

آرامش و سنگینی و علم و وصیت»: خصال صدوق: ص ۲۰۰.

که به او وحی می‌شود، آنچه در آخرین لحظات زندگی‌اش می‌گوید، چکیده‌ی رسالتش و وسیله‌ای برای حفظ دین بعد از او می‌باشد. حال چه فکر می‌کنید، وقتی که ایشان، با شدت بیماریش و درد سم که کبدش را قطعه قطعه کرده است، بسیار اهتمام داشت تا این نوشتار را بنویسد و آن را به «وصیت بازدارنده از گمراهی» توصیف می‌کند؟! اهمیت این نوشتار به حدی است که خداوند سبحان و تعالی که به محمد ﷺ رحم می‌کند تا اندازه‌ای که از زیاده‌ی عبادتی که بدنش را به سختی می‌اندازد، به او خطاب می‌کند: «طه مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (طه، ما این قرآن را نفرستادیم تا خود را به سختی بیندازی)، با این که می‌بینیم خدای سبحان با این شدت رحمتی که به محمد ﷺ دارد و نسبت به ایشان مهربان است، ولی در آخرین لحظات زندگی ایشان، به او دستور می‌دهد تا نوشتاری بنویسد و آن را جلوی همه این گونه توصیف نماید: «نوشتار بازدارنده از گمراهی»؛ با وجود این که از سمّ، دردهای بسیاری متحمل شده است و سم در بدنش جریان دارد و کبد او را قطعه قطعه نموده است.^۱

این بعضی از روایت‌هایی است که رسول (الله) محمد ﷺ، نوشتارِ وصیت در آخرین لحظات زندگی‌اش را به بازدارنده از گمراهی توصیف می‌کند. در روز پنج شنبه می‌خواست وصیت را برای همه‌ی امت بنویسد و می‌خواست همه‌ی مردم را بر آن شاهد بگیرد، ولی گروهی او را بازداشتند و در قوای عقلانی ایشان طعنه زدند و گفتند: ایشان هذیان می‌گویند (یعنی هذیان می‌گویند و نمی‌فهمند، چه می‌گویند).^۲ پیامبر ﷺ آنها را طرد نمود و رسول

۱ - کلینی روایت می‌کند: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «یک زن یهودی به پیامبر ﷺ سمّ در بازوی گوشت بره داد. پیامبر ﷺ (گوشت) بازو و کتف را دوست داشت و بالای ران را به خاطر نزدیکی به محل ادرار، دوست نداشت»: کافی: ج ۶ ص ۳۱۵.

بخاری می‌گوید: ... انس بن مالک (رضی الله عنه) می‌گوید: زنی یهودی، بره‌ی مسمومی نزد پیامبر ﷺ آورد. از آن خورد. آن زن را آوردند. به او گفته شد: آیا او را بکشیم. (پیامبر ﷺ) فرمود: «خیر، ...». صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۴۱. شیخ مفید در مورد پیامبر ﷺ می‌گوید: در مدینه، مسموم از دنیا رفتند، روز دوشنبه، دو شب از (ماه) صفر باقی مانده بود: المقننه: ص ۴۵۶ و علامه حلی نظیر آن را در المنتهی ج ۲ ص ۸۸۷ آورده است.

۲ - ابن اثیر در معنای «هجر» می‌گوید: یعنی به خاطر بیماری، سخنانش دچار اختلاف شد، البته (این جمله) سوآلی است، یعنی: آیا سخنانش تغییر کرده است و به خاطر بیماری دچار تناقض شده است؟ این بهترین معنایی است که در مورد این می‌توان گفت. این جمله خبری نیست، چون در این صورت، فُحش یا هذیان می‌شود. گوینده‌ی سخن، عمر بود، و نمی‌توان (از او) چنین معنایی را انتظار داشت. (النهایه فی غریب الحدیث

الله ﷺ بعد از پنج شبه تا روز وفاتش که دوشنبه بود، زنده بودند. در شبی که وفاتشان بود، وصیتش را نوشت و برای علی (علیه السلام) املا نمود و بعضی از صحابه را که نوشتن آن را در پنج شبه تایید نمودند، شاهد بر آن گرفت:

در کتاب‌های اهل سنت:

ابن عباس می‌گوید: «روز پنج شبه و چه روز پنج شبه‌ای! درد به رسول الله ﷺ فشار آورد، (و) فرمود: **«برای من (قلم و کاغذی) بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید»**. (آنها) دعا کردند و نزد پیامبر نزاع جایز نیست. گفتند: پیامبر ﷺ را چه می‌شود، آیا هذیان می‌گوید؟! به صورت سؤالی پرسیدند. (پیامبر ﷺ) فرمود: **«من را زها کنید. حالتی که من در آن هستم، بهتر است از آنچه شما مرا به آن می‌خوانید. شما را به سه مطلب وصیت می‌کنم: مشرکین را از جزیره العرب (شبهه جزیره عربستان) بیرون نمایید، از هیأت‌های بیگانگان همان‌طور که من پذیرایی می‌کردم، پذیرایی نمایید و....»**، گفت: سومی را نگفت، یا من فراموش کردم.»^۱

ابن عباس می‌گوید: «روز پنج شبه و چه پنج شبه‌ای! بعد از آن، اشک‌هایش جاری شد به گونه‌ای که برگونه‌هایش مثل دانه‌های مروارید می‌ریخت. (ابن عباس) گفت: رسول الله ﷺ فرمود: **«کتف و دواتی (یا لوح و دواتی) برای من بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»**، گفتند: رسول الله هذیان می‌گوید.»^۲

و الاثر: ج ۵ ص ۲۴۶). پوشیده نیست که این جمله در صحیح مسلم و غیر آن، به صورت (جمله) خبری است. عبدالرحمن بن جوزی می‌گوید (تولد: ۵۹۱ هـ): علما در مورد مطلبی که رسول الله ﷺ می‌خواست بنویسد، اتفاق نظر دارند که یکی از این دو صورت است: اول: ایشان می‌خواست، خلیفه‌ی بعد از خودش را تعیین کند. دوم: ایشان می‌خواست نوشتاری در (باب) احکام بنویسد که به واسطه‌ی آن اختلاف از بین برود؛ که اولین مورد بهتر است. سخن عمر که گفت: «کتاب خدا برای ما کافی است» به این دلیل است که او می‌ترسید، آنچه در حالت بیماری نوشته می‌شود، مطلبی باشد که عاقلانه نباشد ولی اگر می‌دانستند ایشان در حالت هوش‌یاری این سخن را می‌فرماید، به آن مبادرت می‌کرد (و از رسول الله ﷺ می‌خواست که آن را بنویسد). (کشف المشکل من حدیث الصحیحین: ج ۲ ص ۳۱۵، تحقیق علی حسین البواب).

۱ - صحیح بخاری: ج ۴ ص ۴۱۶۸

۲ - صحیح مسلم - کتاب الوصیت

در کتاب‌های شیعه:

سلیم بن قیس می‌گوید: «از سلمان شنیدم که می‌گفت: از علی علیه السلام شنیدم، بعد از این که آن مرد (عمر) آن جمله را گفت و رسول الله صلی الله علیه و آله خشمگین شد و کتف را انداخت: **آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد چیزی که می‌خواست در کتف بنویسد، سؤال نکنیم؟! چیزی که اگر می‌نوشت هیچ فردی گمراه نمی‌شد و دو فرد هم اختلاف نمی‌کردند...!**»^۱

سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: امام علی علیه السلام فرمود: «ای طلحه! آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت، گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، دوست تو آن مطلب را گفت: پیامبر خدا هذیان می‌گوید. رسول الله صلی الله علیه و آله خشمگین شدند...»^۲

سلیم بن قیس می‌گوید: علی علیه السلام در حدیثی طولانی که در آن ذکر تَفَاخُرُ مهاجرین و انصار نسبت به مناقب و فضایل آنها است، به طلحه می‌فرماید: «ای طلحه! آیا شاهد رسول الله صلی الله علیه و آله نبودی، هنگامی که از ما کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که باعث می‌شود امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند، ولی دوست تو آن سخن خود را گفت، (گفت:) رسول الله صلی الله علیه و آله هذیان می‌گوید. رسول الله صلی الله علیه و آله خشمگین شد و آن (نوشته) را ترک کرد»، (طلحه) گفت: بله شاهد بودم.^۳

در کتاب غیبت طوسی، تنها متنی که از نوشتار بازدارنده از گمراهی روایت شده است، وجود دارد؛ همان نوشتاری که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواست آن را بنویسد؛ نوشتاری که در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت، مثل بخاری و مسلم، وجود دارد. آل محمد علیهم السلام وصیت را از محمد رسول (الله) صلی الله علیه و آله، نقل فرمودند:

از ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش باقر علیه السلام از پدرش زین العابدین علیه السلام از پدرش سید الشهدا علیه السلام از پدرش امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شد که آن حضرت در همان شبی که شب رحلتش بود به علی علیه السلام فرمود: «ای ابا الحسن کاغذ و

۱ - کتاب سلیم بن قیس: ص ۳۹۸

۲ - کتاب سلیم بن قیس: ص ۲۱۱

۳ - غیبت نعمانی: ص ۸۱

دواتی بیاور» و حضرت رسول اکرم ﷺ وصیت خود را املا فرمود و علی رضی الله عنه می‌نوشت تا به این جا رسید که فرمود:

«ای علی! بعد از من دوازده امام می‌باشند و بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو ای علی اولین دوازده امام می‌باشی. خدای تعالی تو را در آسمان، علی مرتضی، امیرمؤمنان، صدیق اکبر، فاروق اعظم، مأمون و مهدی نامید و این نام‌ها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی! تو وصی من بر خاندانم هستی چه زنده باشند و چه مرده، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار می‌کند و هر یک را که تو طلاق دهی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید؛ و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر اتمم هستی. هرگاه وفاتت رسید (خلافت) را به فرزندم حسن واگذار کن، که او بر وصول^۱ است. چون او وفاتش رسید آن (خلافت) را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد. چون هنگام وفات حسین رسید آن (خلافت) را به فرزندش سید العابدین ذی الثنات علی^۲ بسپارد. چون هنگام وفات او برسد آن را به فرزندش محمد باقر العلم بسپارد، و چون وفات او رسد آن را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش موسی بن جعفر کاظم بسپارد، و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش علی رضا بسپارد؛ و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش محمد تقی واگذار، و چون هنگام وفات او رسد آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد؛ و چون وفات او رسد آن را به فرزندش حسن فاضل واگذار، و چون وفات او برسد آن را به فرزندش محمد که مستحفظ از آل محمد رضی الله عنهم است، تسلیم می‌کند. ایشان دوازده امامند. بعد از آنها دوازده مهدی می‌باشند. پس وقتی که وفات او رسید آن را به فرزندش که نخستین مقربین (نخستین مهدیین) است می‌سپارد؛ و برای او سه نام است: یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبد الله و احمد هستند، و نام سوم او مهدی است و او اولین مؤمنان است»^۳.

این که رسول الله صلی الله علیه و آله این وصیت را به (وصیت) بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف نموده

۱ - برّ به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان (مترجم).

۲ - ثنّه به معنای پینه‌ای است که سر زانو می‌بندد و آن حضرت را به واسطه‌ی پینه‌ی زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده‌اش می‌بست، ذی الثنات می‌گفتند (مترجم).

۳ - کتاب غیبت - شیخ طوسی رحمه الله

است، محال است که فرد باطلی بتواند ادعای وصیت کند. هر فردی که بگوید: ادعای وصیت از سوی (مدعیان) باطل، امکان دارد، خدای سبحان را به ناتوانی از محافظت از نوشتاری متهم می‌کند که ایشان آن را برای فردی که به آن چنگ زند، بازدارنده از گمراهی می‌داند! یا خدا را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، چون خداوند این نوشتار را به نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف کرده است، و اگر فرد (باطلی) بتواند ادعای وصیت کند، این نوشتار بازدارنده از گمراهی نخواهد بود!! و یا خدا را به نادانی متهم کرده است؛ چون خدا وصیت را به صفتی توصیف کرده است که بر آن منطبق نیست و خدا نسبت به آن نادان است! از خدای سبحان، این خصوصیت‌ها به دور است و خداوند، خیلی بلند مرتبه‌تر از آنچه این جاهلان می‌گویند، می‌باشد (تعالی الله عما یقولون الجاهلون علواً کبیراً).

در نتیجه، دانای توانای راست‌گوی حکیم مطلق سبحان، باید نصی که آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، برای هر فردی که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است، از ادعا نمودن توسط افراد باطل بازدارد، تا این که صاحب (اصلی) آن، مدعی آن شود و هدف از نص، محقق شود؛ والا خداوند، نادان، ناتوان یا دروغ‌گوی فریب‌کار است و افرادی که باتوجه به سخن او (به وصیت) چنگ زدند را به تبعیت از باطل، کِشانده است. محال است که خدای سبحان، نادان یا ناتوان باشد، چون او دانا و توانای مطلق است، و محال است که از حضرت حق سبحان و تعالی، دروغ سر بزند، چون او راست‌گو و حکیم است، و نمی‌توان او را به دروغ‌گو بودن توصیف کرد، والا نمی‌توان در هیچ مسأله‌ای به سخنش اعتماد کرد، و دین از بین می‌رود.

نص خلیفه‌ی خدا در زمین نسبت به فرد بعد از خودش که آن را به بازدارنده از گمراهی برای افرادی که به آن چنگ بزنند، توصیف نموده است و نصی الهی است، باید از سوی

۱ - نص پیامبر ﷺ بر فردی که جانشین او می‌شود، فقط به دستور خدای سبحان است. در روایت قبل که از کافی نقل شد سخن پیامبر ﷺ به حارث بن عمرو: «نِیسَ ذَٰلِكَ لِیْ، ذَٰلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (این مسأله به اختیار من نیست، این به اختیار خدای تبارک و تعالی است). خداوند در مورد پیامبرش می‌فرماید: «وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُّوحِی» (از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه سخنان او وحی است که به او می‌رسد). کلینی روایت می‌کند: ۲- ... از عمرو بن الأشعث که گفت: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ یَقُولُ: «اتَرَوْنَ الْمُوصِیَ مِنْنا یُوصِیَ إِلَیْ مَنْ یُرِیدُ لَا وَاللَّهِ وَلَکِنْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ لِرَجُلٍ فَرَجَلَ حَتَّى یَنْتَهیَ الْأَمْرُ إِلَی صَاحِبِهِ» (امام صادق ﷺ می‌فرماید: «آیا فکر می‌کنید فردی از ما که وصیت می‌کند، به هر شخصی که خودش دوست دارد وصیت

خداوند، از ادعا نمودن توسط افراد دروغ‌گو و باطل، محافظت شود، تا این که صاحب (اصلی)، آن را ادعا کند، وگرنه به سبب امکان تبعیت از (مدعی) باطل، دروغ و فریب برای مکلفین محسوب می‌شود، و این (چنین متنی) از دانای راست‌گوی توانای حکیم مطلق سبحان صادر نمی‌شود.

اگر انسانی که دانای به غیب و فرجام امور است، به تو بگوید: اگر می‌خواهی آب بنوشی، از اینجا بنوش و من تضمین می‌کنم که هیچ وقت در اینجا سم نباشد؛ سپس شما آنجا سم بنوشی، آن ضامن، چگونه فردی است؟ او یا نادان است، یا از پایه و اساس دروغ‌گو است یا از ضمانت کردن ناتوان است و یا خُلف وعده نموده است! آیا کسی که به خدا ایمان دارد می‌تواند خدا را به نادانی، دروغ‌گویی، ناتوانی یا خُلف وعده توصیف کند؟! خدا از این موارد، خیلی بالاتر است (تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً).

خداوند، در قرآن و روایاتی که از آنها علیه السلام وارد شده است، حفاظت از نص الهی را بر عهده گرفته است، تا این که اهل باطل نتوانند آن را ادعا نمایند. اهل باطل از ادعای نص، به دور هستند؛ این رخدادی غیرممکن است، همان‌طور که خدای متعال فرموده است: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»^۱ (اگر او بعضی از سخنان (دروغ) را به ما نسبت دهد، با قدرت از او می‌گیریم، سپس رگ گردنش را می‌زنیم).

«تَقَوَّلَ» (دروغ بستن) به خدا، همیشه بوده است ولی خداوند از آن جلوگیری نکرده است، و ضروری نیست که خداوند، بعد از «گفتن»، سریعاً آنها را هلاک کند، بلکه خداوند سبحان، به آنها فرصتی می‌دهد، و این موضوعی است که در افرادی که دعوت‌هایی که باطل بودندشان روشن است را دنبال می‌کنند (مانند دعوت مُسیلمه)، مشخص است. قطعاً منظور در آیه، صرفاً «تَقَوَّلَ» (گفتن) نیست، بلکه منظور از «تَقَوَّلَ» (و دروغ بستن) برخداوند، موردی از «تَقَوَّلَ» است که فرد ادعای سخن الهی‌ای بکند که دلیل بر آن آورده شده است؛ اینجا است که قطعاً خداوند وارد (کار) می‌شود، تا از سخن الهی که دلیل بر آن آورده شده است، حمایت کند، و این نصی است که خلیفه‌ی خدا آن را (به مردم) می‌رساند تا خلیفه‌ی بعد از خودش

می‌کند؟! به خدا قسم نه! این عهدی از خدا و پیامبرش ﷺ است، تا این که امر به صاحبش برسد» (کافی: ج ۱

شناخته شود، و آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، توصیف نموده است. عدم دخالت خدای سبحان به جهت حمایت از نص، مخالف حکمت است؛ مثال این سخن یا نص: وصیت عیسی (علیه السلام) به محمد رسول (الله) (صلی الله علیه و آله) و وصیت محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) به امامان و مهدیین می باشد^۱.

آیه بیان می دارد که این نوع «تَقَوْل» (ادعا)، ممتنع (غیرممکن) است و در نتیجه نص برای صاحبش مورد حفاظت است و فردی غیر از او ادعای آن را نمی کند. روایاتی وجود دارد که روشن می کند، این آیه، اختصاصاً مربوط به نص الهی بر خلفای الهی است. این نص الهی است که خداوند باید از آن محافظت کند، تا به صاحب آن برسد، و این نصی الهی است که از هر دخالتی که روی آن تاثیر بگذارد، محفوظ است، چه این دخالت در مرحله انتقال این وصیت به خلیفه‌ای باشد که وصیت به او می رسد، یا در مرحله یا مراحل رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می کند^۲.

روایاتی وجود دارد که این حقیقت را روشن می کنند: این که «تَقَوْل» در این آیه، مربوط به نص الهی است:
محمد بن فضیل از ابوالحسن (علیه السلام) روایت می کند: «از سخن خداوند عزوجل پرسیدم:

۱ - به همین دلیل رسول الله (صلی الله علیه و آله) این وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی برای فردی که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است. حق تعالی، وصیت عیسی (علیه السلام) به محمد (صلی الله علیه و آله) را دلیل روشنی از دلایلی که آورده است، شمرده است. خدای متعال فرمود: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ». (صف: ۶) (و زمانی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل فرمود: ای بنی اسرائیل، من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، و آنچه از تورات (و) پیش از من است را تصدیق می کنم، و به شما بشارت پیامبری که بعد از من می آید را می دهم، (که نام او احمد است. وقتی دلایل روشن را آورد گفتند: این سحری آشکار است). در صورتی که مدعی باطلی بتواند ادعای وصیت کند، وصیت دلیل روشنی از سوی خدا نخواهد بود.

۲ - اما حفظ نص، در مرحله انتقال این وصیت به خلیفه‌ای که وصیت به او می رسد، مثل انتقال وصیت به محمد (صلی الله علیه و آله) از سوی خدا به عیسی (علیه السلام)، یا انتقال وصیت به علی و فرزندان پاکش (علیهم السلام)، از سوی خدا به محمد (صلی الله علیه و آله) می باشد. اما حفظ نص، در مرحله رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می کند، گاهی یک مرحله را طی می کند، مثل رساندن وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله)، به امام علی (علیه السلام)، و گاهی از مراحل متعددی عبور می کند مثل رسیدن به مهدی اول (احمد) یا رسیدن وصیت عیسی (علیه السلام) نسبت به محمد (صلی الله علیه و آله) به محمد (صلی الله علیه و آله)، و حفاظت نص الهی در همه‌ی این حالات و مراحل برقرار است.

«می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند». فرمود: «می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با دهان‌هایشان خاموش کنند». عرض کردم: و خدا نور خود را کامل می‌کند. فرمود: «خدا نور امامت را کامل می‌کند...». عرض کردم: سخن خداوند: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (قرآن سخن فرستاده‌ای کریم است). فرمود: «یعنی جبرئیل، از سوی خدا، در مورد ولایت علی (علیه السلام)». (راوی) می‌گوید: عرض کردم: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ» (سخن شاعر نیست، تعداد کمی ایمان می‌آورند). فرمود: «گفتند: محمد به پروردگارش دروغ می‌بندد و خداوند او را به این موضوع در مورد علی، امر نکرده است، به همین دلیل خداوند (این آیه از) قرآن را فرستاد». فرمود: «ولایت علی، از سوی پروردگار جهانیان است و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم».^۱

همان‌طور که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «این امر را جز صاحبش ادعا نمی‌کند، مگر این که عمرش کوتاه می‌شود».^۲

فرد باطل از ادعا به وصیت الهی، بازداشته شده است؛ وصیتی که متصف به این شده است، که هر فردی که به آن چنگ زند را گمراه نمی‌کند؛ ادعای فرد باطل، باعث هلاک شدن او می‌شود، قبل از این که این ادعا را برای مردم، ظاهر کند، زیرا فرصت دادن به او تا وصیت را مدعی شود، دلیل بر نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی فردی است که به افرادی که وعده‌ی عدم گمراهی به خاطر چنگ زدن به وصیت را داده است، می‌باشد و این مواردی است که برای (خدای) حق مطلق سبحان محال است، و به همین دلیل خدای متعال فرموده است: «لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) و امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خدا عمر او را کوتاه می‌کند».

برای توضیح بیشتر می‌گوییم: آیه، منطبق بر استدلال عقلی گفته شده می‌باشد؛ این که ادعا (ی وصیت) محال است و (اصلاً) ممکن نمی‌باشد. سخن خداوند متعال: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (و اگر (محمد) بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) به این معنا است که هلاک نمودن (توسط خداوند) غیرقابل اجتناب است؛ یعنی اگر او «تقوّل کند» (ادعا کند)،

۱- کافی: ج ۱ ص ۴۳۴

۲- کافی - کلینی: ج ۱ ص ۳۷۲

هلاک می‌شود.^۱ مخاطب این آیه افرادی هستند که به محمد ﷺ و قرآن ایمان ندارند، بنابراین احتجاج نمودن به این سخن، در آیه، به این دلیل که سخن خداوند است، نمی‌باشد، چون آنها به خداوند ایمان ندارند، بلکه احتجاج به مضمون آیه است، یعنی احتجاج به مطلبی که از جهت عقلی برای آنها ثابت شده است؛ یعنی این که نص الهی که به بازدارنده از گمراهی بودن آن برای فردی که به آن چنگ می‌زند، اشاره شده است، غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند مدعی داشته باشد؛ زیرا اگر بگوییم فردی غیر از صاحب (اصلی) آن بتواند آن را ادعا کند، لازم می‌شود به خدای سبحان و متعال نسبت نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی داده شود.

بنابراین، از جهت عقلی، قرآنی و روایی، امکان ندارد که فردی بتواند نص الهی تشخیصی را ادعا کند؛ (نصی که) مُتَّصِف به این شده است که برای فردی که به آن چنگ زند، بازدارنده از گمراهی است؛ یعنی نص، از این که فردی بتواند آن را ادعا کند، حفظ شده است تا این که صاحبش آن را ادعا کند و هدف از نص، محقق شود، که همان جلوگیری از گمراه شدن مکلفینی است که به وصیت چنگ زده‌اند؛ همان‌طور که خدای سبحان به آن وعده داده است.

برای توضیح و تفصیل بیشتر می‌گوییم:

مدعی منصب و جایگاه الهی:

* یا این فرد، مدعی نص تشخیصی است که متصف به بازدارنده از گمراهی بودن برای فردی که به وصیت چنگ زند، می‌باشد، که در این صورت این مدعی حق است و امکان ندارد دروغ‌گو یا باطل باشد؛ زیرا که نص باید از ادعای دروغ‌گویان و افراد باطل در امان باشد، وگرنه خداوند مردم را به چیزی دستور داده است که ممکن است گمراهشان کند، و در عین حال گفته است که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، و این دروغی است که غیرممکن

۱ - این منظور می‌گوید: جوهری می‌گوید: «لو» حرف تَمَنَى (آرزو) است، و معنایش این است که (جمله‌ی) دوم به خاطر نشدنی بودن (جمله‌ی) اول اتفاق نمی‌افتد، می‌گویی: «اگر نزد من بیایی، تو را اِکرام می‌کنم». (جمله‌ی) اول در آیه، «تَقُولُ» است، «اگر بر ما سخنانی بیند» و (جمله‌ی) دوم هلاک نمودن است، «باقدرت او را می‌گیریم» و «لو» (اگر) در اینجا به این معنا است که هلاک نمودن اتفاق نمی‌افتد، زیرا «تَقُولُ» رخ نمی‌دهد.

است از خداوند صادر شود.

* یا این که این فرد، مدعی جایگاه الهی است ولی مدعی نص تشخیصی، نصی که متصف به این شده است که برای فردی که به آن چنگ زند، باعث عدم گمراهی می‌شود، نیست. این چنین مدعی‌ای، یا در ادعایش برای بعضی از مکلفین، شبهه وجود دارد، به دلیل این که آنها نسبت به بعضی امور نادان هستند، و چه بسا خداوند به خاطر مهربانی نسبت به بندگان، بر چنین فردی (عذاب و) آیه‌ای بفرستد و او را هلاک کند، هر چند این هلاکت بعد از گذشت مدتی از ادعای او باشد؛ با توجه به این که این چنین فردی دلیل و حجتی برای ادعای خود ندارد و افرادی که از او دنباله‌روی می‌کنند نیز عذری ندارند. یا این که ممکن نیست فردی به واسطه‌ی (ادعای) او گمراه شود، مگر این که چنین فردی خودش دنبال باطل باشد، و همان طور که گفتیم از فردی بدون داشتن نص تشخیصی دنباله‌روی کند؛ با این حال مسایل باطل زیادی از (مدعی باطل) او صادر می‌شود، و خداوند ادعای باطل او را برای مردم، روشن و واضح می‌کند. این چنین فردی، دلیلی ندارد تا این آیه بر او تطبیق کند و شاید مدت زیادی از زمان سپری شود و این فرد رها شود تا افرادی که دنبال باطل هستند، با بی‌خردی از او دنباله‌روی کنند.

مثالی برای نزدیک کردن و توضیح بیشتر: فرض کنیم سه دایره داریم: سفید، خاکستری، سیاه. دایره‌ی سفید از ورود افراد دروغ‌گو در امان است، در نتیجه هر فردی وارد آن شود، مدعی راست‌گویی است و واجب است او را تصدیق کنیم. آیه‌ی: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) بر این دایره قابل تطبیق است. دایره‌ی خاکستری از ورود افراد دروغ‌گو در امان نیست و اعتماد و تایید هر کسی که در داخل آن است، صحیح نیست، زیرا این امکان وجود دارد که بعضی اوقات از افراد دروغ‌گو حمایت شود. بعد از این که (فرد دروغ‌گو) وارد دایره شد، (این حمایت) به دلیل مهربانی بر بندگان به رغم این که عذری برای آنها برای پیروی از افرادی که در این دایره هستند، وجود ندارد، می‌باشد. این آیه می‌تواند بر (افراد) این دایره تطبیق کند و تطبیق آن واجب و الزام‌آور نیست. دایره‌ی سوم، از ورود افراد دروغ‌گو در امان نیست و حتی دایره‌ی دروغ‌گوها می‌باشد و کاملاً واضح است که این دایره، دایره‌ی دروغ‌گویان است؛ اصلاً دلیلی

برای حمایت از این دایره از دروغ‌گوها نیست، نه قبل از ورود آنها و نه بعد از ورود آنها و مصداق آیه، این دایره نیست.

در نتیجه، باید توجه داشت که سخن ما در مورد غیرممکن بودن ادعای نص تشخیصی است؛ نصی که به بازدارنده از گمراهی بودن، توصیف شده است؛ ولی ادعای جایگاه الهی داشتن به طور کلی، ممنوع نیست. ادعای جایگاه الهی یا پیامبری یا خلافت الهی در زمین، باطل و سفیهانه است و بدون احتجاج به وصیت (نص تشخیصی) بسیار اتفاق افتاده است و چه بسا فردی که ادعای باطل کند، مدت زمانی زنده بماند. مثال این افراد، مسیلمه‌ی کذاب است که در زمان رسول الله ﷺ ادعای پیامبری نمود و مسیلمه بعد از وفات رسول الله محمد ﷺ نیز زنده بود. ادعای بدون شهادت خدا و نص خدا و بدون وصیت، فایده‌ای ندارد و ادعایی سفیهانه است و هر فردی که این مدعی باطل را تصدیق کند، عذری در محضر خداوند ندارد.

بنابراین، منظور، ممنوع بودن ادعای اهل باطل به صورت مطلق نیست، بلکه منظور ممنوع بودن ادعای «نص تشخیصی» است، نصی که به بازدارنده از گمراهی برای فردی که به آن چنگ می‌زند، توصیف شده است که همان وصیت خلیفه‌ی خدا برای مردم است. این ممنوع بودن را به صورت عقلی ثابت نمودیم و نص قرآنی و روایی نیز آن را تایید می‌کند. این موضوع را واقعیت نیز تایید می‌کند؛ گذشت صد‌ها سال بر این نص، بدون این که فردی آن را ادعا کند، برای اثبات این حقیقت کافی است! از وصیت‌های پیامبران در تورات و از وصیت عیسی علیه السلام صد‌ها سال گذشته است و فردی غیر از محمد ﷺ و اوصیای بعد از او، ادعای آن را نکردند، همان طور که وصیت پیامبر ﷺ را غیر از امامان علیهم السلام کسی ادعا نکرده است. امام رضا علیه السلام این واقعیت را بر جاثلیق احتجاج کرده است. بعد از این که از تورات و انجیل، نص از پیامبران قبلی بر محمد رسول (الله) ﷺ را بیان نمود، جاثلیق این گونه احتجاج کرد که امکان ادعای نص‌ها بر بیشتر از یک فرد امکان دارد، احتجاج امام رضا علیه السلام بر جاثلیق این بود که وصایا را افراد باطل ادعا نکردند، این نص، برای تشخیص مدعی است. جاثلیق گفت: «... ولی برای ما ثابت نشده است که این فرد، همان محمد ﷺ است. به صرف این که نام او محمد ﷺ است، نمی‌توانیم به پیامبر بودن او اقرار کنیم، و ما شک داریم که این فرد، همان محمد ﷺ شما است...». (امام) رضا علیه السلام فرمود: «**به شک احتجاج کردید! آیا خدا**

قبل یا بعد از آن، از زمان آدم تا امروز، پیامبری که نامش محمد باشد، برانگیخت؟ در حالی که او را در همه‌ی کتاب‌هایی که بر همه‌ی پیامبران فرستاده شد، غیر از محمد ﷺ می‌بینید؟!» (آنها) از پاسخ بازماندند.^۱

احتجاج اوصیای قبلی به این نص، بر افرادی که به او ایمان دارند، حجت است. عیسی ﷺ و محمد ﷺ به آن احتجاج کردند. عیسی ﷺ به نص پیامبران قبلی احتجاج کرد، با توجه به این که بلافاصله بعد از آنها نبود. همان‌طور که در قرآن ذکر شده است، محمد ﷺ به نص عیسی ﷺ احتجاج کرده است و همین‌طور به نص پیامبران قبل از عیسی ﷺ به او. خدای متعال فرمود: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ»^۲ (و زمانی که عیسی بن مریم فرمود: ای بنی اسرائیل، من رسول خدا به سوی شما هستم، و توراتی که پیش روی من است را تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است، بشارت می‌دهم. وقتی دلایل روشن را آورد، گفتند: این سحری آشکار است.)

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳ (افرادی که از پیامبر اهل ام القرى (مکه) تبعیت می‌کنند، همان فردی که (نام) او را که در تورات و انجیل نوشته شده است، دیدند، آنها را به (انجام) معروف دستور می‌داد و از (انجام) منکر باز می‌داشت، پاک‌ها را برای آنها حلال می‌کند و خبائث را بر آنها حرام می‌کند و بارهای تکالیف سنگین و زنجیرها را از آنها برمی‌دارد. افرادی که ایمان آوردند و از او حمایت کردند و او را یاری نمودند و از نوری که با او فرستاده شد، تبعیت کردند، آنها همان رستگارانند.)

خداوند در قرآن بیان کرده است که اگر ادعای محمد ﷺ باطل بود (که هرگز این‌طور نیست) خدا او را با ادعا نمودنش رها نمی‌کرد، زیرا خداوند وظیفه‌ی حفظ نص و نگه داشتن از ادعای اهل باطل را بر عهده دارد، یا می‌توان این‌گونه گفت که خداوند وظیفه دارد آنها را

۱- إثبات الهداة: ج ۱ ص ۱۹۴ - ۱۹۵

۲- صف: ۶

۳- اعراف: ۱۵۷

از (ادعای) نص باز دارد. «فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ* وَمَا لَا تُبْصِرُونَ* إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ* وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ* وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدَّكُرُونَ* تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ* وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَامِ* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ* فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ* وَإِنَّهُ لَتَذَكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ* وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ* وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ* وَإِنَّهُ لِحَقُّ الْيَقِينِ* فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ».^۱ (قسم به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید، این سخن فرستاده‌ای کریم است و سخن شاعر نیست، تعداد اندکی ایمان می‌آورند، و سخن کاهن نیست، تعداد اندکی یاد می‌کنند، از جانب پروردگار جهانیان فرستاده شده است، و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم، و هیچ یک از شما نمی‌تواند از آن بازدارد، و این تذکری برای پرهیزگاران است، و می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب می‌کنید، و این حسرتی برای کافرین است، و حقی آشکار است، پروردگار بزرگت را ستایش کن.)

این، وصیتی است که محمد رسول الله ﷺ آن را در شب وفاتش نوشته است و از هزاران سال پیش، در کتاب‌ها موجود می‌باشد. هر کسی می‌تواند آن را بخواند و از آن آگاه شود، ولی برای افراد باطل ادعای آن امکان نداشته است، با این که آنها زیاد هستند. خداوند هر مدعی دروغ‌گویی را از (ادعای به) وصیت بازداشته است. با این که تعداد زیادی ادعای پیامبری، امامت و مهدویت نموده‌اند، ولی هیچ وقت برای آنها چنین امکانی وجود نداشت که حجاب خدا را که بر این وصیت وجود دارد، از بین ببرند، و ادعا به وصیت کنند. این واقعیت، مطلبی را که قبلاً گفتم تأکید می‌کند؛ این که توصیف این نوشتار به این که در ذات خودش، بازدارنده از گمراهی است، به این معنا است که فردی غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند آن را ادعا کند؛ فردی که محمد رسول الله ﷺ آن را ذکر کرده است. در نتیجه هر فردی ادعای وصیت کند، راست‌گو و صاحب (اصلی) آن است.

این مطلب به عنوان دلیلی کامل و حجتی بر حقانیت این دعوت، کافی است. هر فردی حق را می‌خواهد و می‌خواهد حق بودن این دعوت را بشناسد، وصیت برای او کفایت می‌کند، و این که من ادعا کردم که در آن ذکر شدم! دلایل زیاد دیگری نیز وجود دارد، مانند علم به دین خدا و حقایق آفرینش، و انفراد و تک بودن در برافراشتن پرچم «البیعت لله» (بیعت فقط

از آن خدا است) و همچنین نص مستقیم از جانب خداوند، با وحی نمودن به بندگان در رؤیا و بقیه‌ی راه‌های شهادت خدا نزد مردم، برای خلفای الهی در زمین، همان‌طور که فرشتگان به خلافت آدم (علیه السلام) به واسطه‌ی وحی شهادت دادند. خداوند برای بسیاری از مردم مُتَفَرِّق و جُدای از هم به گونه‌ای که هم‌دستی آنها بر دروغ محال است، شهادت داده است که احمدالحسن (علیه السلام) حق و خلیفه‌ی خدا در زمینش است.^۲ خداوند متعال فرمود: «وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»^۳ (و تو را به عنوان فرستاده‌ای فرستادیم و خداوند به عنوان شاهد کافی است).

خداوند متعال فرمود: «لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»^۴ (ولی خداوند به آنچه بر تو فرستاد، شهادت می‌دهد، با علم خود آن را فرستاده است و فرشتگان شهادت می‌دهند و خدا به عنوان شاهد کافی است).

همچنین برای مسلمانان اهل سنت، رسول الله (صلی الله علیه و آله) آنها را به یاری مهدی تشویق نموده است و او را «خلیفه‌ی الله المهدی» نامید، همان‌طور که در روایات صحیح کتاب‌های اهل سنت آمده است.^۵ من نزد آنها آمدم در حالی که نامم شبیه نام رسول الله (صلی الله علیه و آله) (احمد) است و نام پدرم شبیه نام پدر رسول الله (اسماعیل) است، همان‌طور که در روایات به آن اشاره شده

۱ - ابوالفتح کراچی روایت می‌کند: علی (علیه السلام) فرمود: «رؤیای مؤمن، در حکم سخنی است که پروردگار با او می‌گوید» (کنز الفوائد: ص ۲۱۱).

۲ - انصار امام مهدی (علیه السلام) رؤیاهای خود را که خداوند در آنها شهادت داده است، به صورت صوتی و مکتوب، تعریف نمودند، در حالی که آنها جُدای از هم و در کشورها و اقوام مختلف می‌باشند. در سایت رسمی دعوت مبارک یمانی بسیاری از این شهادت‌ها وجود دارد.

۳ - نساء: ۷۹

۴ - نساء: ۱۶۶

۵ - ابن ماجه می‌گوید:..... ثوبان گفت: رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «نزد گنج شما، سه فرد می‌میرند که همه‌ی آنها فرزندان خلیفه هستند و به هیچ کدام (خلافت) نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق می‌آید و با شما می‌جنگند، به گونه‌ای که با گروهی (این گونه) نجنگیدند». بعد مطلبی را ذکر نمود که در ذهنم نیست، سپس گفت: «وقتی او را دیدید، با او بیعت کنید، هر چند سینه خیز بر روی برف‌ها، زیرا ایشان خلیفه خدا، مهدی است». در زوائد: سند این حدیث صحیح و رجالش ثقة هستند. حاکم در مستدرک نیز آن را روایت نموده و گفته است: با شرط شیخین، صحیح است. (سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۷).

است^۱ و رسول (الله) ﷺ فرمود: «**من فرزند دو قربانی هستم، عبدالله و اسماعیل**».^۲ برای شما نص تشخیصی آوردم که به این خصوصیت وصف شده است که برای هر فردی که به آن چنگ بزند، بازدارنده از گمراهی است. با علم آدم، و منفرد و تک بودن در برافراشتن پرچم «البیعت لله».

ای امت محمد ﷺ! از خدا بترسید و به حق اعتراف کنید و از خلیفه‌ی خدا، مهدی تبعیت کنید؛ همان فردی که رسول الله ﷺ شما را به یاری او خوانده است هرچند کِشانشان بر روی برف (و یخ‌ها). به وصیت یگانه‌ی پیامبرتان ایمان آورید تا در دنیا و آخرت نجات پیدا کنید.

۱ - حاکم می‌گوید:..... از عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه : پیامبر ﷺ فرمود: «**روزها و شبها نمی‌گذرد تا این که مردی از خانواده‌ی من به فرمان‌روایی برسد، نام او شبیه نام من است و نام پدرش شبیه نام پدر من است، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است**» (المستدرک: ج ۴ ص ۴۴۲).

۲ - خصال صدوق: ص ۵۶ ؛ عیون اخبار رضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۸۹ ؛ مستدرک حاکم: ج ۲ ص ۵۵۹ ؛ نیل الأوطار شوکانی: ج ۹ ص ۱۶۴. مسلمان تردید نمی‌کند که پیامبر ﷺ فرزند اسماعیل است و آن گونه یهودیان که ادعا می‌کنند، فرزند اسحاق نیست.

پرسش دوم:

از ابن مسکان از ابوبصیر از امام باقر علیه السلام یا صادق علیه السلام در مورد سخن خداوند متعال: « كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَوْلِيَيْنَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ » (اگر خیر و خوبی به جای گذاشتید، بر شما هنگام وفاتتان وصیت نیکو به والدین و نزدیکان واجب است، این حقی است بر پرهیزگاران است) فرمودند: « این آیه نسخ شده است. آیه‌ی فرایض، که در مورد ارث است، آن را نسخ کرده است: « فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ » (هر فردی آن را تغییر دهد، گناهش فقط بر گردن فردی است که آن را تغییر می‌دهد) یعنی بر آن وصی»^۱.

آیا این آیه نسخ شده است؟ وصیتی که بر مکلف واجب است، چیست؟

پاسخ:

«خیر» (خوبی) در این آیه، فقط به اموال و دارایی‌ها اطلاق نمی‌شود^۲، اگر آیه نسخ شده باشد، حکم نسخ آن از اموال و املاکی که مورد تقسیم بین ورثه است، تجاوز نمی‌کند، یعنی بعد از فرستاده شدن آیه‌های مربوط به ارث، وصیت بر اموال و دارایی‌های مادی که بین ورثه تقسیم می‌شود، واجب نیست، یعنی وصیت بر $\frac{2}{3}$ اموال واجب نیست^۳؛ اما حکم آیه برای غیر

۱ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۷۷.

۲ - این مطلب روشنی است. خدای سبحان، حکمت را به «خیر کثیر» (خوبی زیاد) توصیف کرده است، درحالی که حکمت، نه مال است و نه دارایی. خدای متعال می‌فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرِكُهُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (به هر فردی بخواهد حکمت می‌دهد، و به هر فردی حکمت داده شده است، خیر زیادی به او داده شد، و جز صاحبان خرد مندگر نمی‌شوند) (بقره: ۲۶۹).

۳ - به این معنا که اموال میت به سه قسمت تقسیم می‌شود: دو سوم آن برای ورثه است که بعد از وفات او، بین آنها تقسیم می‌شود، و یک سوم آن برای اجرای وصیت‌های میت است. قبل از نزول آیه‌ی ارث، بر میت واجب بود که به حکم آیه، برای تمام اموالش وصیت کند: « كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ » (هنگام مرگتان واجب است...); ولی بعد از فرستادن آیه‌ی ارث، وجوب وصیت از دو سوم برداشته شد، یعنی مالی که بین ورثه تقسیم می‌شود، اما وصیت به یک سوم باقی مانده است و وصیت به تقوای الهی و یاری خلیفه‌ی خدا، بر

از این مقدار، ساری و جاری است و امکان این ادعا وجود ندارد که (بگوییم) آیه‌های ارث، آن را نسخ کرده است.

محمد بن مسلم می‌گوید: در مورد وصیت برای وارث از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم. ایشان فرمود: «**جایز است**»، سپس این آیه را خواندند: «**إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ**» (اگر خبری به جای گذاشتند، وصیت نمودن برای والدین و نزدیکان واجب است).^۱

همچنین آیه به روشنی، برای مؤمن، وضعیت یک سومی که واجب است به آن وصیت کند را بیان می‌کند مبنی بر این که واجب است به آن وصیت کند، یا به قسمتی از آن، برای خلیفه‌ی خدا در زمانش وصیت کند، همان‌طور که از آنها وارد شده است. بله، خلیفه‌ی خدا، اجازه دارد این واجب را ساقط کند، همان‌گونه که حق دارد خمس را ساقط کند چون اموالی است که به او اختصاص دارد و هر وقت بخواهد آن را ساقط می‌کند؛ این اموالی است که با آن از امت و فقرا سرپرستی می‌کند و با آن حکم خلیفه‌ی خدا در زمینش، اجرا می‌شود.^۲

سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خداوند عزوجل: «**الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ**» (وصیت کردن نیکو به والدین و نزدیکان، حقی است بر پرهیزگاران) می‌فرماید: «**این چیزی است که خداوند برای صاحب‌الامر قرار داده است**»، عرض کردم: آیا این مقداری دارد؟ فرمود: «**بله**»، عرض کردم: چه قدر است؟ فرمود: «**کم‌ترین مقدار آن یک سوم از یک سوم**».^۳

عمار بن مروان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خداوند پرسیدم: «**إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ**» (اگر خبری به جای گذاشت، وصیت کند). فرمود: «**حقی است که خدا در اموال مردم برای**

حکم خود باقی می‌ماند و با آیه‌ی ارث، نسخ نمی‌شود.

۱ - الکافی: ج ۷ ص ۱۰.

۲ - کلینی روایت نموده است: ۲۵ - ... محمد بن زید طبری می‌گوید: مردی از تاجرهای فارس که یکی از دوست‌داران امام رضا علیه السلام بود، به ایشان نامه‌ای نوشت و (در نامه) از ایشان اجازه در خمس را خواستار شد، ایشان (در پاسخ نامه) نوشتند: «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. خداوند وسعت دهنده و کریم است، او ضمانت کرده است که در برابر عمل (ها) ثواب بدهد، و بر فقرا، اندوه، مالی حلال نیست مگر از جایی که خدا آن را حلال کرده است. و خمس کمکی است برای ما و دین ما و خانواده‌های ما و دوست‌داران ما...**» (کافی: ج ۱ ص ۵۴۷).

۳ - من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۳۵

صاحب الأمر قرار داده است»، (راوی) می‌گوید: عرض کردم: چه مقدار؟ فرمود: **«کم‌ترین مقدار آن یک ششم و بیشترین مقدار آن یک سوم است»**.^۱

احمد بن محمد یساری در کتاب تنزیل و تحریف در مورد سخن خداوند متعال **«اگر خیری به جای گذاشت، وصیت کند»** می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: **«این حقی است که خدای عزوجل، برای صاحب الأمر از یک سوم واجب کرده است»**. به ایشان عرض شد: چه مقدار؟ فرمود: **«کم‌ترین مقدار آن، یک سوم مال، و بقیه‌ی مال در آنچه میت دوست دارد (وصیت کند)»**.^۲

همچنین وصیت به تقوای الهی و تشویق مردم به یاری خلیفه‌ی خدا در زمینش، مخصوصاً برای فردی که فکر می‌کند سخن یا وصیت او برای بعضی از افرادی که آن را بعد از مرگش می‌خوانند، در شناخت حق و یاری خلیفه‌ی خدا، تأثیری دارد، واجب است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فردی که اموالی نداشت دستور ترک کردن وصیت را نداد، بلکه به او دستور داد تا آن را ترک نکند و به تقوای الهی وصیت کند.

امام صادق (علیه السلام) از پدرش از پدرانشان از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند: **«مرد فقیری نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد. عرض کرد: ای امیرالمؤمنین (علیه السلام)، آیا وصیت کنم؟ فرمود: «به تقوای الهی وصیت کن، اما مال را برای ورثه‌ات بگذار، زیرا اندک و از بین رفتنی است، خدای عزوجل فرمود: «اگر خیری به جای گذاشت» و تو خیری به جای نگذاشتی که به آن وصیت کنی»**.^۳

اما در مورد خلیفه‌ی خدا در زمین یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) به خصوص، روشن است که او خیر زیادی به جای گذاشته است که همان جایگاه خلافت خدا در زمینش است^۴، بعد از این که به

۱ - مستدرک الوسائل: ج ۱۴ ص ۱۴۳

۲ - مستدرک الوسائل: ج ۱۴ ص ۱۴۳

۳ - مستدرک الوسائل: ج ۱۴ ص ۱۴۱

۴ - امامت و هدایت مردم، خیر بسیار و فضیلت الهی بزرگی است که خداوند آن را مخصوص آقایان و خلفایش در زمینش قرار داده است، به همین دلیل ائمه (علیهم السلام) مورد حسادت مردم واقع شدند. کینی روایت می‌کند:.... بُرید عَجَلی می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) در مورد سخن خداوند عزوجل پرسیدم: **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ»** (و از خداوند و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید). پاسخ ایشان این بود:..... **«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»** (آیا مردم نسبت به فضیلتی که خداوند به آنها داده است، حسادت می‌کنند). ما گروهی هستیم که به دلیل امامتی که به ما داده شده است و نه به هیچ کدام از سایر مردم، مورد حسادت واقع شدیم، **«فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»** (به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی

ملاً اعلی رفت. خلیفه‌ی الهی، کسی است که راه رسیدن تکلیف به مردم است، حال چگونه نسبت به فردی که جانشین او است، وصیت نمی‌کند؟! علاوه بر این، در این آیه دو لفظ صریح وجود دارد که وصیت هنگام مرگ را واجب می‌کند: «كُتِبَ، حَقًّا عَلَی» «واجب شد، حقی است بر»، پس صحیح نیست که صاحب شریعت از آن روی برگرداند، چون روی برگرداندن از آن، عملی قبیح و ناپسند است؛ چگونه محمد ﷺ از وصیت کردن هنگام وفات، روی برمی‌گرداند، با این که وقت کافی برای نوشتن آن داشت، حتی بعد از این که او را از نوشتن آن جلوی مردم و شهود در روز پنجشنبه بازداشتند.^۱ آیا با وجود علی (علیه السلام) سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و غیر از آنها، افرادی که نوشتن وصیت را تایید کردند، رسول الله ﷺ دو شاهد عادل از یاران خود نداشت؟!^۲ آیا وقت نداشتند، درحالی که نزدیک سه شبانه روز وقت داشتند؟! فکر نمی‌کنم، کسی که به رسول الله ﷺ احترام می‌گذارد، بگوید: ایشان نوشتن نوشتار «وصیت» را ترک کردند؛ نوشتاری که تا روز قیامت به بازدارنده بودن امت از گمراهی

بزرگ به آنان دادیم). فرمود: «از میان آنها پیامبران و رسولان و امامان را قرار داده است. چگونه به این موضوع

در خاندان ابراهیم ﷺ اقرار می‌کنند، ولی در مورد آل محمد ﷺ آن را انکار می‌کنند.....».

۱ - چون این کار مخالفت صریح با کتاب ناطق خدا است، مخالفت با این که هنگام وفات، وصیت کردن واجب است. به علاوه این که پیامبر ﷺ وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی تا روز قیامت توصیف کرده است، ترک نمودن بیان این نوشتار، قطعاً عمل قبیحی است.

۲ - بعضی از روایات رزیه الخمیس (مصیبت پنجشنبه)، از کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم و همچنین از کتاب‌های شیعه، بیان شد؛ به آن قسمت‌ها مراجعه نمایید.

۳ - بله به خدا قسم رسول الله ﷺ وصیت کردند و چند فرد شایسته را به عنوان شاهد گرفتند. سلیم بن قیس

هلالی می‌گوید: امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «ای طلحه، آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله ﷺ کتف خواست تا

در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند. دوست تو آن مطلب را گفت: «پیامبر

خدا هذیان می‌گوید» رسول الله ﷺ خشمگین شدند و آن کار را انجام ندادند!» (طلحه) گفت: بله، شاهد این

جریان بودم. علی (علیه السلام) فرمود: «وقتی شما بیرون رفتید، رسول الله ﷺ مرا از آنچه می‌خواست بنویسد و مردم را

بر آن شاهد بگیرد. آگاه نمود. جبرئیل به او خبر داد: خدای عزوجل، اختلاف و جدایی امت (تو) را دانست. سپس

صحیفه‌ای خواست و بر من، آنچه می‌خواست در کتف بنویسد را املا (دیکته) نمود و بر آن سه فرد را به عنوان

شاهد گرفت: سلمان، ابوذر و مقداد، و نام امامان هدایت، کسانی که به اطاعت از آنها امر شدیم را تا روز قیامت

بیان نمود.....» (کتاب سلیم بن قیس: ج ۳ ص ۲۲۲).

توصیف شده است.

سخن بعضی افراد از شیعه که ادعای علم می‌کنند، صحیح نیست: «قطعاً، ترک کردن نوشتن وصیت بهتر است، چون افرادی که نسبت به نوشتن آن در پنج شبه اعتراض کردند و گفتند: او هذیان می‌گوید، یا درد بر او غلبه نموده است (یعنی عمر و جماعت او) بعد از وفات رسول الله ﷺ (نیز) از طعنه‌زدن به سلامت قوای عقلانی پیامبر ﷺ هنگام نوشتن وصیت، دست بر نمی‌داشتند، همان‌طور که در «رزیه الخمیس» (مصیبت پنج شبه) این کار را انجام دادند.»

این سخن آنها صحیح نیست، چون این مطلب زمانی امکان داشت که وصیت برای این معترضین، نوشته و آشکار شود، ولی اگر برای علی (علیه السلام) و یارانی که آن را قبول می‌کنند، نوشته شود، بدون این که برای این معترضین آشکار گردد، طعنه‌ای به رسول الله ﷺ نیست و در عین حال، هدف از نوشتن وصیت محقق می‌شود؛ این که این وصیت به افراد بعد این امت برسد و تا روز قیامت، گمراهی را از این امت نفی کند.

بله، برای این افرادی که ادعای «فقه» می‌کنند، جایز است که این سخن را بگویند، به جهت دلیل آوردن برای این که رسول الله ﷺ بر نوشتن وصیت در همان موقع اصرار نورزید، یعنی در حادثه‌ی پنج شبه اما نه به طور مطلق و همیشگی!

این مطلب روشنی است! آیا فردی که نمی‌تواند یک روز از ماه رمضان را روزه بگیرد، مطلقاً از روزه گرفتن این روز دوری می‌کند، یا در روز دیگری که امکان روزه گرفتن در آن برایش وجود دارد، روزه می‌گیرد؟ آیا فردی که در مکانی، به دلیل وجود نجاست، نمی‌تواند نماز بخواند، دیگر نماز نمی‌خواند یا در مکان دیگری نماز می‌خواند؟

نوشتار رسول الله ﷺ هنگام وفات (وصیت)، مسأله‌ای بسیار بزرگتر از روزه و نماز است، و خداوند متعال با این سخن خود، آن را بر پیامبر واجب کرده است: «**كُتِبَ، وَحَقّاً عَلَيَّ**» (واجب است، **حقی بر**) و رسول الله ﷺ این وصیت را این گونه توصیف کرده است که امت را تا روز قیامت از گمراهی بازمی‌دارد؛ حال چگونه امکان دارد رسول الله ﷺ به محض این که گروهی به نوشتن آن در پنج شبه اعتراض کردند، آن را به طور مطلق ترک نماید؟!

در حقیقت این مسأله‌ی بزرگ و خطرناکی است که رسول الله ﷺ را به نوشتن وصیت

هنگام مرگ، متهم می‌کنند؛ زیرا این اتهام بر رسول الله ﷺ وارد می‌شود که، آنچه خدا به او دستور داده را رها کرده است با این که امکان انجام و برپا داشتن دادن آن برای ایشان مهیا بوده است در حالی که خداوند نوشتن وصیت را به آقا و امام پرهیزگاران در یک آیه، دو بار واجب کرده است، با این سخن: «کُتِبَ عَلَيَّ» (واجب است، حقی است). «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَوْلِيَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»^۱ (اگر خیر و خوبی به جای گذاشتید، بر شما هنگام وفاتتان وصیت نیکو به والدین و نزدیکان واجب است، (این) حقی بر پرهیزگاران است). امروز فلانی یا فلانی می‌آید و می‌گوید: محمد، وصیتی که ثقلین را مشخص می‌کند، نوشته است!!

این فرد به راحتی رسول الله ﷺ را متهم می‌کند که از خداوند سرپیچی می‌کند؛ چون تنها حدیث وصیت که روایت شده است، با هوای نفس او موافق نیست زیرا در آن، مهدیین و نام اولین آنها آمده است. به همین دلیل جای تعجب ندارد که او بگوید: رسول الله ﷺ وصیت نکرده است. آیا دنباله‌روی از هوای نفس، آشکارتر از این می‌تواند باشد!!

مصیبت این است که بعضی‌ها ادعا می‌کنند مطالبی را که در وصیت رسول الله ﷺ که به حسب گمانشان نوشت، می‌دانند؛ مبنی بر این که وصیت، فقط تأکیدی برای بیعت غدیر و حدیث مختصر ثقلین بود؛ به همین دلیل بعد از حادثه‌ی مصیبت (پنج‌شنبه)، ایشان ﷺ اهتمامی به آن نداشت و آن را به حسب گمانشان ننوشتند؛ حتی برای افراد مسکینی که آن را قبول می‌کنند، مثل عمار، ابوذر و مقداد، و حتی آن را برای علی نوشت تا آن را به افرادی که آن را می‌پذیرند، برساند و همه‌ی افرادی که در پشت‌های مردان هستند، ضایع و گمراه نشوند و امت از گمراهی در امان بماند!^۳

نمی‌دانم از کجا یقین دارند که وصیت فقط تکرار یا تأکید واقعه‌ی غدیر یا بقیه‌ی حوادث و سخنان قبلی رسول الله ﷺ است، مثل حدیث مختصر ثقلین، با این که ایشان ﷺ پیامبر و رسولی از جانب خداوند است و وحی برای او استمرار دارد، و رسالت ایشان برای هدایت مردم مستمر است،

۱ - بقره: ۱۸۰

۲ - پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین، به چنگ زدن به کتاب خدا و عترت تشویق کرده است، ولی نام‌های اوصیای عترت را بیان نفرموده است؛ به همین دلیل، حدیث از این جهت، «مختصر» است.

۳ - در احتجاج امام باقر (علیه السلام) آمده است: «... قطعاً خلیفه‌ی رسول الله ﷺ تأیید شده است. فقط کسی رسول الله ﷺ می‌شود که به حکم او حکم کند. و فردی است که مانند او است به جز در پیامبری. و اگر رسول الله ﷺ در علم خود فردی را تعیین نمی‌کرد، افرادی که بعد از او و از پشت مردان بودند را ضایع می‌کرد» (کافی: ج ۱ ص ۲۴۵)

حتی در آخرین لحظات زندگی اش. آیا خدا آنها را باخبر نموده است که مثلاً یک روز یا یک ماه یا دو ماه قبل از زمان وفاتشان، چیز جدید و تفصیل جدیدی به محمد وحی نمی کند، که در مورد یکی از ثقلین باشد که همان اوصیای بعد از خودش و نامها و ویژگی های بعضی از آنها می باشد، مواردی که باعث عدم گمراهی مردم تا روز قیامت می شود، با این که این مطلب، موافق حکمت است؟! وقتی خدا به این مدعی ها چیزی وحی نکرده است، چگونه یقین دارند که وصیت فقط تکرار گذشته است و به همین دلیل، بر حسب گمانشان بهتر است که بعد از «رزیه الخمیس» (مصیبت پنج شنبه) نوشته نشود؟!!

آیا این به این معنا است که عمر برای رسول الله ﷺ بیان می کند که نوشتن وصیت در روز پنج شنبه بهتر است، همان گونه که کسانی به حسب گمانشان بیان می کنند که اعتراض عمر به نوشتن نوشتار وصیت، از روی توفیق و تایید بوده است! و شما برای رسول الله ﷺ بیان می کنید که بهتر این است که وصیت بعد از روز پنج شنبه نیز نوشته نشود و از شعله ور نمودن آتش عذابتان، پروا ندارید؟! به پروردگارتان قسم می دهم، چه کسی پیامبر است؟! محمد بن عبدالله ﷺ است یا عمر و جماعت او، و یا شما که خودتان را شیعه نامیده اید؟!!

من افرادی که این سخن را بر زبان می رانند، به توبه و استغفار دعوت می کنم؛ اگر از خداوند می ترسند!

دلیل وصیت خلیفه ی خدا، هنگام مرگ و حکمت آن، این است که وحی و تبلیغ برای خلیفه ی خدا در زمین، حتی تا آخرین لحظات زندگی اش ادامه دارد؛ بنابراین وصیت او آخرین چیزی است که به او وحی می شود و در مورد موضوع خلیفه یا خلفای خداوند بعد از او، یا اوصیای او است. به همین دلیل خدای حکیم مطلق سبحان می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ» (بر شما واجب شده است که در هنگام وفات، اگر خیریه به جای گذاشتید، وصیت کنید....) و خدا نفرموده است که وصیت کنید و تمام. به همین دلیل محمد رسول الله ﷺ در «رزیه الخمیس»

۱ - نووی می گوید: اما سخن عمر^۴؛ علمای متکلم در شرح حدیث اتفاق نظر دارند که این سخن از دلایل فهم عمر و فضایل و دقت نظر او است، چون او می ترسید رسول الله ﷺ مسایلی بنویسد که از انجام آن ناتوان باشد و مستحق عقوبت گردند، چون (در این صورت این مطالب) نص می باشد و جایی برای اجتهاد باقی نمی ماند. عمر گفت: کتاب خدا برای ما کافی است، به خاطر سخن خدای متعال: (در کتاب از هیچ چیزی فرو گذار نکردیم) و سخن او (امروز دین شما را کامل نمودم)، عمر فهمید که خدا دینش را کامل نموده است و مردم دیگر گمراه نمی شوند، و می خواست رسول الله ﷺ راحت باشد. پس عمر از ابن عباس و هم نظران او فقیه تر (فهم تر) است. (شرح صحیح مسلم: ج ۱۱ ص ۹۰)

(مصیبت پنج‌شنبه) فرمود که وصیتِ زمان وفاتش بازدارنده از گمراهی است و نه چیز دیگری! چون این وصیت برای شناسایی ثقلین (به جای گذاشته شده‌ی بازدارنده از گمراهی) با نام و صفتی است که به واسطه‌ی آن، گمراهی تا روز قیامت، برای فردی که به آن ملتزم باشد، حاصل نمی‌شود. دوباره تأکید می‌کنم و می‌گویم: سخن رسول الله ﷺ در روز رزیه (مصیبت) همان‌طور که ابن عباس این روز را به این نام، نامیده است: «**نوشتاری بیاورید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید**»، به این معنی است که: آنچه از رسالتی که رسول الله ﷺ آورده است، مطالب قرآن و آنچه در مورد علی (علیه السلام) بارها، وصیت نموده است، حتی آنچه در مورد حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) است که با حدیث کسا و غیر آن شخصیت‌شان را مشخص نموده است، تا روز قیامت امت را از گمراهی باز نمی‌دارد، بلکه شناسایی دقیق ثقلین مردم را از گمراهی بازمی‌دارد، که به رسول الله ﷺ وحی شده است و خدا دستور داد آن را در وصیت مبارک هنگام مرگ و پایان زندگی و رسالت مبارکش، به مردم برساند.

۱ - حاکم بیان کرده است: ... از اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از پدرش: رسول الله ﷺ وقتی با مهربانی و رحمت نگاه کرد، فرمود: «**بگویند بیابند بگویند بیابند**»، صغیه عرض کرد: رسول الله ﷺ (منظورتان) چه افرادی هستند؟ فرمود: «**اهل بیت من علی و فاطمه و حسن و حسین هستند**»، آنها را آوردند و پیامبر ﷺ عبایش (کسا) را روی آنها انداخت و دستش را بالا برد (و فرمود): «**خدایا اینها خاندان من هستند، پس بر محمد و آل محمد درود بفرست**»، و خدای عزوجل این (آیه) را فرستاد: «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**» (خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت، پلیدی را دور کند و شما را پاک کند) (مستدرک: ج ۳ ص ۱۴۷).

مَخْلَصَ كَلَام:

ایه‌ای وجود دارد که نوشتن وصیت را هنگام مرگ با دو کلمه‌ای که بر واجب بودن آن دلالت دارد، واجب می‌کند: «کتب، وحقاً علی» (واجب است، حقی است بر...). خدای متعال فرمود: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»^۱ (اگر خیری به جای گذاشتید، بر شما هنگام وفاتتان وصیت نیکو نمودن به والدین و نزدیکان واجب است، این حقی است بر پرهیزگاران). هر کسی که نوشتن وصیت را انکار کند، رسول الله ﷺ را به معصیت متهم کرده است.

روایاتی است که دلالت بر نوشتن وصیت یا تأکید بر نوشتن وصیت توسط رسول الله ﷺ هنگام وفات می‌نماید؛ مثل روایت «رزیه الخمیس» (مصیبت پنج شنبه) که در بخاری روایت شده است و آنچه سلیم بن قیس در کتابش روایت می‌کند.^۲

روایاتی است که با مضمون وصیت، موافقت دارد که روایات مهدیین دوازده‌گانه می‌باشند و در کتاب‌های انصار موجود است و می‌توان به منابع آن در شیعه و اهل سنت مراجعه نمود.^۳ همچنین آنچه طوسی از آنها رضی الله عنهم روایت کرده است که اسم مهدی «احمد و عبدالله و مهدی» است^۴ و آنچه اهل سنت روایت کرده‌اند که اسم مهدی موافق اسم رسول الله است^۵ یعنی احمد، همان‌طور که در وصیت آمده است.

وصیت نوشته شده‌ی هنگام وفات موجود است و در کتاب غیبت طوسی روایت شده

۱ - بقره: ۱۸۰

۲ - رجوع شود به پیوست ۱.

۳ - رجوع شود به پیوست ۲.

۴ - طوسی روایت می‌کند: ۴۶۳- حذیفه می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم، هنگامی که ذکر مهدی شد فرمود: «بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود، نام او احمد و عبدالله و مهدی است. این سه نام اوست» (غیبت طوسی: ص ۴۵۴) و رجوع شود به پیوست ۳.

۵ - احمد روایت می‌کند: ... از زر بن حبیش از عبدالله: رسول الله ﷺ فرمود: «روزگاران نمی‌گذرد و زمان نمی‌رود تا این که برعرب، مردی از اهل بیت من فرمان‌روایی کند. نامش شبیه نام من است» (مسند احمد: ج ۱ ص ۳۷۷).

است^۱ و (روایت) مخالفی با متن وصیت، وجود ندارد، و تمام اشکال‌هایی که برای ردّ وصیت آوردند، بیان شده است و علت بطلان آنها نیز پاسخ داده شده است. بعد از همه‌ی اینها، چگونه یک فرد عاقل می‌تواند وصیت را ردّ کند؟! چگونه کسی که از آخرت می‌ترسد، می‌تواند وصیت را ردّ کند؟! و چگونه کسی که از خدا می‌ترسد می‌تواند وصیت را ردّ کند?!!

پرسش پیوست

این پیوست جزو متن اصلی کتاب نیست و توسط مترجم اضافه شده است و متن آن از کتاب «در محضر عبد صالح رحمته جلد دوم» می‌باشد که عیناً آورده شده است.

روایت خداوند عمرش را تباه گرداند

سید احمد الحسن رحمته در یکی از کتاب‌های انتشارات دعوت مبارک یمانی به نام «وصیت مقدس، نوشتار بازدارنده از گمراهی» که در سایت رسمی نیز منتشر شده است، توضیحی داده که جای هیچ شک و شبهه‌ای در خصوص حجیت وصیت مقدس و صدق کسی که به آن محاجه کند چه از دید قرآن و چه از دید سنت یا عقل بر جای نمی‌گذارد. از جمله مواردی که در این کتاب آمده است تبیین معنای روایت «تبر الله عمره» (خداوند عمر او را تباه گرداند) برای مدعی دروغین می‌باشد.

ایشان رحمته در این خصوص فرمود:

«من دریافتم که معنای روایت «تبر الله عمره» و وضعیت آن، برای انصار قدری مبهم است. از خداوند تقاضا دارم که شما را از آن برای بیان حق برای مؤمنین بهره‌مند گرداند و مقام و منزلت شما را بالا ببرد و حجت شما را بر ظالمین آشکار گرداند!».
به هر کسی که این کتاب را خوانده است می‌گویم:

دلیل عقلی که سید احمد الحسن رحمته در کتابش تشریح نموده، محال بودن ادعای (باطل) نص به عنوان راهی برای تشخیص خلیفه‌ی الله را ثابت می‌کند؛ که واضحاً از اساسی‌ترین لازمه‌های تنزیه خداوند سبحان جهت جلوگیری از امکان تحقق این ادعای باطل می‌باشد. اما آنچه در ابتدا از دلایل قرآنی و روایی فهمیدم «بازدارندگی عمومی از اصل ادعای باطل نص تشخیص» یا «همبستگی هلاکت مدعی باطل با ادعایش» می‌باشد.

آنچه از صورت دوم فهمیده می‌شود این است که امکان وقوع ادعای نص تشخیص از جانب مدعی باطل همراه با هلاکتش می‌باشد؛ حال چگونه این مدعی باطل می‌تواند به این ادعا دست یابد آن هم بعد از بازدارندگی عمومی آن و محال بودن آن از نظر عقلی؟!!

هنگام مطالعه‌ی کتاب، این سؤال به ذهنم خطور کرد و ایشان رحمته برایم واضح فرمود:

«نه، این گونه نیست. خداوند توفیقت دهد! نص قرآنی و روایی نیز به خودی خود دلالت

بر دلیل عقلی دارد و به معنی حمایت الهی از نص با هلاکت مدعی (باطل) می‌باشد و به فرض محال، به معنی امکان تحقق ادعای باطل نمی‌باشد.

عبارت: «حداقل ادعای آن همراه با هلاکت او قبل از آشکار شدن برای مردم است» به معنی بعید بودن امکان وصول به این ادعا می‌باشد و به این معنی نیست که این رویداد امکان محقق شدن را داشته باشد؛ ولی ما می‌گوییم: حتی اگر چنین چیزی محقق شود، باز هم ضرری نخواهد داشت؛ زیرا تحقق این ادعا تا این مرحله هیچ آسیبی به نص بازدارنده نمی‌رساند. پشتیبانی رسالت یعنی آن که شخص (باطل) آن را نتواند آشکارا نزد دیگری ادعا کند اما اگر فرض کنیم که او آن را صرفاً پیش خودش ادعا کند و قبل از آن که بتواند آنچه در درونش قرار دارد را آشکار کند، خداوند هلاکش نماید، این مساله ضرری برای نص بازدارنده ایجاد نمی‌کند. تنها چیزی که لازم است بیان معنی حمایت (نص) و جدا کردن تنها حالت ممکن از بعیدترین حالت‌هایی است که می‌تواند پیش بیاید.»

پیوست ۱

بعضی از روایت‌های مربوط به نوشته شدن وصیت یا تأکید بر نوشتن وصیت، در کتاب‌های شیعه و اهل سنت

اول: کتاب‌های شیعه

الف- روایاتی که بر نوشتن وصیت تأکید دارد:

۱- امام باقر (علیه السلام) فرمود: «وصیت حق است و رسول الله (صلی الله علیه و آله) وصیت نمود؛ پس شایسته است که مسلمان وصیت کند» (کافی: ج ۷ ص ۳).

۲- امام موسی کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض نمودم: آیا این گونه بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) نویسنده و رسول الله (صلی الله علیه و آله) املا (دیگته) کننده‌ی وصیت و جبرئیل و فرشتگان مقرب شاهد باشند؟ (امام کاظم (علیه السلام) فرمود: (امام صادق (علیه السلام) مدت طولانی سکوت نمود؛ سپس فرمود: ای ابالحسن! همین گونه بود که گفتمی....» (کافی: ج ۷ ص ۳)

۳- امام باقر (علیه السلام) فرمود: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حسن (علیه السلام) وصیت نمود و بر وصیت خود حسین (علیه السلام) و محمد و همه‌ی فرزندان و رؤسای شیعیانش و اهل بیتش را شاهد گرفت. سپس کتاب و سلاح را به او داد. سپس به فرزندش (حسن (علیه السلام)) فرمود: ای فرزندم! رسول الله (صلی الله علیه و آله) به من دستور داد تا به تو وصیت کنم و کتاب‌ها و سلاح خود را به تو بدهم، همان گونه که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به من وصیت نمود و کتاب‌ها و سلاحش را به من داد، و به من دستور داد تا به تو دستور دهم وقتی زمان مرگت رسید، آن را به برادرت (حسین) بدهی. سپس رو به فرزندش، حسین نمود و فرمود: رسول الله (صلی الله علیه و آله) به تو دستور داده است تا آن را به این فرزندت بدهی. سپس دست فرزند فرزندش، علی بن حسین (علیه السلام) را گرفت و به او فرمود: ای فرزندم، رسول الله (صلی الله علیه و آله) به تو دستور داده است که آن را به فرزندت، محمد بدهی و از سوی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و من به او سلام برسان....» (کافی: ج ۱ ص ۲۹۸).

۴- سلیم بن قیس می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: از علی (علیه السلام) شنیدم بعد از این که آن مرد آن جمله را گفت و رسول الله (صلی الله علیه و آله) خشمگین شد و کتف را انداخت. که گفت:

«آیا از رسول الله ﷺ در مورد چیزی که می‌خواست در کتف بنویسد، سؤال نکنیم؟ چیزی که اگر می‌نوشت هیچ فردی گمراه نمی‌شد و هیچ دو نفری با هم اختلاف نمی‌کردند؟». (حضرت) سکوت نمود تا این که افرادی که در خانه بودند، بلند شدند (و رفتند) و علیؑ و فاطمهؑ و حسنؑ و حسینؑ مانند من و دوستم ابوذر و مقداد بلند شدیم تا برویم. علیؑ به ما فرمود: «بنشینید». حضرت، از رسول الله ﷺ پرسید و ما می‌شنیدیم. رسول الله ﷺ آغاز نمود و فرمود: «... خداوند، بعد از من برای امت من جدایی و اختلاف را خواسته است. به من دستور داد تا آن نوشته‌ای که در کتف برای تو می‌خواستم بنویسم، بنویسم، و این سه نفر را بر این مطلب شاهد بگیرم. صحیفه (کاغذ) ی برایم بیاورید». آن را آوردند. رسول الله ﷺ نام‌های امامان هدایت بعد از خود را یکی یکی فرمود و علیؑ با دست خود می‌نوشت. (رسول الله ﷺ) فرمود: «من شما را شاهد می‌گیرم که برادر، وزیر، وارث و خلیفه‌ی من در امتم، علی بن ابی طالب است، سپس حسن، سپس حسین و بعد از آنها نه فرد از فرزندان حسین می‌باشند». ولی من فقط نام دو نفر از آنها را به خاطر سپردم: علی و محمد؛ و از نام بقیه‌ی امامانؑ مطمئن نیستم، ولی ویژگی مهدی و عدالت و علم او را شنیدم و این که خداوند به واسطه‌ی او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که از ظلم جور پر شده بود. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «من می‌خواستم این را بنویسم، سپس با آن به مسجد بروم، سپس مردم را دعوت کنم و آن را برای مردم بخوانم و آنها را بر آن گواه بگیرم؛ ولی خداوند نخواست و آنچه خواست خودش بود، اراده فرمود.»

سپس سلیم گفت: ابوذر و مقداد را در زمان خلافت عثمان دیدم؛ با من سخن گفتند. سپس علیؑ و حسنؑ و حسینؑ را در کوفه دیدم. در مورد آن با من پنهانی سخن گفتند؛ نه چیزی اضافه کردند و نه چیزی کم نمودند، انگار با یک زبان سخن می‌گفتند. (کتاب سلیم بن قیس: ص ۳۹۸ - ۳۹۹، تحقیق انصاری)

۵- سلیم بن قیس: امام علیؑ می‌فرماید: «ای طلحه! آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله ﷺ کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت، گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، دوست تو آن مطلب را گفت: «پیامبر خدا هدایان می‌گوید». رسول الله ﷺ خشمگین شدند و آن کار را انجام ندادند؟ (طلحه) گفت: بله، شاهد این جریان بودم. (علیؑ) فرمود: وقتی شما بیرون رفتید، رسول الله ﷺ از آنچه می‌خواست بنویسد و مردم را بر آن شاهد بگیرد، مَرَا آگاه نمود.

جبرئیل به او خبر داد: «خدای عزوجل، از امت (تو) اختلاف و جدایی را دانست». سپس صحیفه‌ای خواست و آنچه می‌خواست در کتف بنویسد را بر من املا (دیکته) نمود و بر آن سه فرد را به عنوان شاهد گرفت: سلمان و ابوذر و مقداد؛ و نام امامان هدایت، همان افرادی که به اطاعت از آنها امر شدیم را تا روز قیامت بیان نمود...». (کتاب سلیم بن قیس: ص ۲۱۱، تحقیق انصاری)

۶- سلیم بن قیس: ابن عباس می‌گوید: در ذی قار، خدمت علی علیه السلام رسیدم. صحیفه‌ای بیرون آورد و به من فرمود: «ای ابن عباس، این صحیفه‌ای است که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را برای من املا (دیکته) نمود و به (دست) خط من است». به ایشان عرض نمودم: ای امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برای من بخوان. ایشان آن را خواندند. در آن، تمام اتفاقات بود، از زمان از دنیا رفتن رسول الله صلی الله علیه و آله تا به شهادت رسیدن حسین علیه السلام و این که چگونه به شهادت می‌رسد و چه افرادی او را یاری می‌دهند و چه افرادی با او به شهادت می‌رسند. ایشان گریه‌ی شدیدی نمود و مرا به گریه انداخت. از جمله مطالبی که برای من خواند این بود که با او چه رفتاری می‌کنند و این که فاطمه علیها السلام چگونه به شهادت می‌رسد و چگونه حسن علیه السلام فرزندش، به شهادت می‌رسد و چگونه امت، با او پیمان‌شکنی می‌کنند. وقتی مطلبی که در مورد به شهادت رسیدن حسین علیه السلام را خواند و این که چه افرادی او را به شهادت می‌رسانند، گریه بیشتر شد. صحیفه پایان یافت و آنچه تا قیامت اتفاق می‌افتد، باقی ماند. (کتاب سلیم بن قیس: ص ۴۳۴، تحقیق انصاری)

۷- صدوق: امام صادق علیه السلام: «رسول الله صلی الله علیه و آله به تنهایی به علی علیه السلام وصیت نمود و علی علیه السلام به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، به هر دو وصیت نمود...». (علل الشرایع: ج ۲ ص ۳۸۶)

۸- شریف رضی: رسول الله صلی الله علیه و آله هنگامی که وصیت را به علی علیه السلام داد، فرمود: «ای علی! برای این، پاسخی در فردای قیامت در پیشگاه عرش، آماده کن، زیرا من در روز قیامت، با کتاب خدا با تو احتجاج می‌کنم، حلال و حرامش و محکم و متشابهاش، آن گونه که نازل شد و تبلیغ نمودنش به کسانی که به تبلیغ نمودن آنها به تو دستور دادم، و فریاض خدا، همان گونه که فرستاده شد و بر همه‌ی احکام خدا...». (خصایص الائمة: ص ۷۲)

۹- مجلسی از ابن طاووس: امام کاظم علیه السلام از پدرانش: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «در اول وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله این مطلب بود: بسم الله الرحمن الرحیم. این عهد محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و آنچه به آن وصیت کرده است و آنچه به دستور خدا محکم نموده است، به وصیش،

علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌باشد؛ و در آخر وصیت آمده است: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر وصیت محمد (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) شهادت می‌دهند؛ و علی (علیه السلام) آن وصیت را گرفت و به آنچه در آن است، ضمانت داد، همان‌گونه که یوشع بن نون (علیه السلام) برای موسی بن عمران (علیه السلام) و وصی عیسی بن مریم (علیه السلام) ضمانت و ادا نمود. همان‌طور که اوصیای قبل از آنها تعهد نمودند به این که محمد (صلی الله علیه و آله) بهترین پیامبران، علی (علیه السلام) بهترین وصی‌ها است. محمد (صلی الله علیه و آله) وصیت نمود و آن را به علی (علیه السلام) سپرد، و از من اقرار گرفت و وصیت را بنا بر آنچه انبیا به آن وصیت نمودند، گرفت. محمد (صلی الله علیه و آله) امر را به علی بن ابی طالب (علیه السلام) داد. این دستور خدا و اطاعت او است. محمد (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را به عنوان سرپرست قرار داد (و) این که بعد از محمد (صلی الله علیه و آله)، چه برای علی و چه غیر از او پیامبری نیست، و خدا به عنوان شاهد کافی است». (بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۴۸۲)

۱۰- مجلسی: امام موسی کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: «پدرم به من فرمود: موقعی که علی (علیه السلام) صحیفه‌ی وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) را خواند، در آن چنین بود: ای علی! تو مرا غسل بده و غیر از تو کسی مرا غسل ندهد.....». (بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۵۴۶)

۱۱- قطب الدین راوندی: محمد بن فضیل در حدیثی از امام رضا (علیه السلام) هنگام ورود ایشان به کوفه و احتجاج ایشان با علمای یهود و نصاری می‌گوید که در آن چنین آمده است: «... هنگامی که زمان وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرا رسید، علی را صدا زد، به او وصیت نمود و صحیفه را به ایشان داد؛ همان صحیفه‌ای که در آن نام‌هایی که خدا، پیامبران و اوصیا را به آن اختصاص داده بود، وجود داشت». (خراج و جرایح: ج ۱ ص ۳۵۱)

۱۲- محمد بن حسن صفار: ... از امام باقر (علیه السلام) (از) مطالب کیسانیه و آنچه در مورد محمد بن علی می‌گفتند سخن گفته شد. ایشان (علیه السلام) فرمودند: «... محمد بن علی (علیه السلام) به بعضی از قسمت‌های وصیت یا چیزی از آنچه در آن بود، نیاز داشت. فردی را نزد علی بن حسین (علیه السلام) فرستاد و ایشان برایش نوشتند». (بصائر الدرجات: ص ۱۹۸)

۱۳- محمد بن حسن صفار: عبدالغفار جازی می‌گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) از کیسانیه و آنچه در مورد محمد بن علی می‌گویند، سخن به میان آمد. ایشان (علیه السلام) فرمود: «آیا از آنها نپرسیدید که سلاح رسول الله (صلی الله علیه و آله) نزد چه کسی است. محمد بن علی (علیه السلام) به بعضی از قسمت‌های وصیت یا چیزی از آن، نیاز داشت. فردی را نزد علی بن حسین (علیه السلام) فرستاد و ایشان برایشان نوشتند». (بصائر الدرجات: ص ۱۹۸)

۱۴- خراز قمی: زهری می گوید: هنگام بیماری ای که باعث وفات علی بن حسین (علیه السلام) شد، خدمتشان رسیدم... سپس محمد، فرزندش آمد و مدت طولانی، پنهانی با او سخن گفت. در مطالبی که می فرمودند، شنیدم که می فرمود: «بر تو باد به اخلاق نیکو». عرض نمودم: ای فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله)، ناچار دستور خدا در مورد ما اجرا می شود (و همان موقع پیش خودم گفتم که) بعد از شما نزد چه فردی برویم؟ فرمودند: «ای ابو عبدالله! به سمت این فرزندم» و به فرزندش، محمد اشاره نمود (و فرمود): «ایشان، وصی و وارث من و جایگاه علم و معدن علم و شکافنده ی علم است...». عرض نمودم: ای فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله)، آیا به بزرگ ترین فرزندت وصیت نمی کنی؟ فرمود: «ای ابو عبدالله! امامت به بزرگی و کوچکی (سن) نیست. این گونه است عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله) بر ما و این گونه در لوح و صحیفه یافتیم...». (کفایه الاثر: ص ۲۴۳)

ب- روایاتی که تأکید دارند بر این که وصیت (عهد محمد (صلی الله علیه و آله)) از اختصاصات آل محمد (علیهم السلام) می باشد و با آن شناخته می شوند:

۱۵- کلینی: عمرو بن اشعث می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: «آیا فکر می کنید فردی از ما که وصیت می کند، به هر فردی که دوست دارد، وصیت می کند؟ نه، به خدا قسم این چنین نیست! آن عهدی از جانب خدا و رسول الله (صلی الله علیه و آله) از مردی به مردی دیگر است تا این که امر به صاحبش برسد». (کافی: ج ۱ ص ۳۷۷)

۱۶- کلینی: عمرو بن مصعب می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «آیا فکر می کنید فردی از ما که وصیت می کند، به هر فردی که دوست دارد، وصیت می کند؟ نه، به خدا قسم این چنین نیست! آن عهدی از جانب خدا و رسول الله (صلی الله علیه و آله) از مردی به مردی دیگر است تا این که به خودش رسید». (کافی: ج ۱ ص ۳۷۹)

۱۷- کلینی: ابن ابی نصر می گوید: به امام رضا «ابوالحسن» (علیه السلام) عرض کردم: وقتی امام بمیرد، امام بعد از او چگونه شناخته می شود؟ فرمود: «امام، نشانه هایی دارد. او (از) بزرگ ترین فرزندان پدرش است، و فضیلت و وصیت در او است، و کاروانی می رسد و می گوید: فلانی به چه فردی وصیت نمود، گفته می شود: به فلانی. سلاح در بین ما مثل تابوت در بنی اسرائیل است؛ هر کجا سلاح باشد، امامت همان جا است». (کافی: ج ۱ ص ۲۸۴)

۱۸- کلینی: حفص ابن بختری می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض شد: امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: «با وصیت ظاهر و با فضیلت؛ هیچ کس نمی تواند در دهان، شکم و پاک دامنی، به امام طعنه بزند؛ (مثلاً) گفته شود: دروغ گو است یا اموال مردم را می خورد و (سخنانی) مثل این». (کافی: ج ۱ ص ۲۸۴)

۱۹- کلینی: عبد الاعلی می گوید: از امام صادق (علیه السلام) در مورد سخن اهل سنت پرسیدم که می گوید: رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر فردی بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «به خدا که حق است... آنچه خدا در مورد علی (علیه السلام) فرستاد، یاد کن، و آنچه رسول الله (صلی الله علیه و آله) در مورد حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و آنچه به علی (علیه السلام) اختصاص داده بود، و آنچه رسول الله (صلی الله علیه و آله) از وصیت ایشان به علی (علیه السلام) فرمود و ایشان رانصب نمود، یاد کن...» عرض نمودم: مردم در مورد ابو جعفر (علیه السلام) سخن می گویند، و بیان می کنند که چگونه از بین فرزندان پدرش، انتخاب شد، افرادی بودند که مثل او نزدیکی (با ایشان داشتند) و سن بیشتری هم داشتند، اما از کسی که کم سن تر از ایشان بود، کوچکتر شدند. فرمود: «صاحب الأمر با سه ویژگی شناخته می شود که در فردی غیر از او نیست: او فردی است که نسبت به فردی که قبل از او است، اولویت دارد، او وصی او است و سلاح رسول الله (صلی الله علیه و آله) و وصیت او نزد او است. آن (وصیت) نزد من است و فردی نمی تواند در آن با من نزاع کند.» عرض نمودم: آیا به خاطر ترس از پادشاه، پنهان است؟ فرمود: «پنهان نیست، مگر این که حجتی ظاهر برای آن باشد. پدرم آن را نزد من به امانت گذاشت. وقتی زمان وفات ایشان رسید، فرمود: شاهدهایی برای من بیاور. چهار شاهد از قریش آوردم، در بین آنها، نافع غلام عبدالله بن عمر، بود. فرمود: این را بنویس: آنچه یعقوب به فرزندانش وصیت نمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (ای فرزندانم، خدا دین را برای شما برگزید، نمیرید مگر این که مسلمان باشید) و محمد بن علی به فرزندش جعفر بن محمد وصیت نمود...». (کافی: ج ۱ ص ۳۷۸ و ۳۷۹)

۲۰- کلینی: معاویه بن وهب می گوید: از امام صادق (علیه السلام) اجازه گرفتم. به من فرمود: «داخل شو». داخل شدم و ایشان را در محل نمازخانه اش دیدم. نشستم تا این که نمازش را خواند. شنیدم در حالی که با پروردگارش مناجات می کرد و می فرمود: «ای خدایی که کرامت را به ما اختصاص دادی، و وصیت را به ما اختصاص دادی، و به ما وعده شفاعت دادی، و علم گذشتگان و آیندگان را به ما دادی، و دل های مردم را به سوی ما قرار دادی...». (کافی: ج ۴ ص ۵۸۲)

۲۱- صدوق: عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: «... به خدایی قسم که بعد از محمد صلی الله علیه و آله، ما را به امامت کرامت داد و ما را مختص به وصیت نمود. زائرین قبر من، بهترین مهمانان نزد خدا در روز قیامت هستند. مؤمنی نیست که مرا زیارت کند و قطره‌ی اشکی بر صورتش بنشیند، مگر این که خداوند متعال جسد او را بر آتش حرام می‌کند.» (عیون اخبار الرضا: ج ۲ ص ۲۴۸)

۲۲- محمد بن حسن صفار: معاویه بن وهب می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام اجازه گرفتم. به من اجازه دادند. از ایشان درس‌خنی که می‌فرمودند، شنیدم: «ای خدایی که وصیت را به ما اختصاص دادی، و علم گذشتگان و آیندگان را به ما دادی، و دل‌های مردم را به سوی ما قرار دادی، و ما را وارث پیامبران قرار دادی.» (بصائر الدرجات: ص ۱۴۹)

۲۳ محمد بن حسن صفار: امام صادق علیه السلام فرمود: «امام با سه ویژگی شناخته می‌شود: ایشان نسبت به فردی که قبل از او است، اولویت دارد، سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیت ایشان نزد او است. او کسی است که خدای متعال در موردش فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (خدا به شما دستور داده است تا امانت‌ها را به صاحبشان بدهید) و فرمود: سلاح بین ما، مثل تابوت در بنی اسرائیل است، هر جا سلاح باشد، فرماندهی آنجا است، همان‌طور که هر جا تابوت بود، فرماندهی آنجا بود.» (بصائر الدرجات: ص ۲۰۱)

ج- روایاتی که تأکید می‌کنند که صاحب الأمر و قائم علیه السلام با وصیت شناخت می‌شود:

۲۴- صدوق: حارث بن مغیره نصری می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: صاحب الأمر علیه السلام چگونه شناخته می‌شود؟ فرمود: «با آرامش، سنگینی، علم و وصیت.» (خصال: ص ۲۰۰)

۲۵- نعمانی: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ای جابرا! در زمین استوار باش و دست و پای خودت را حرکت نده (و کاری نکن) تا این که نشانه‌هایی که برای تو می‌گویم را ببینی؛ البته اگر آن نشانه‌ها را درک کنی.... فرمود: خداوند برای او سیصد و سیزده نفر یارانش را جمع می‌کند. خدا برای او (یارانش را) جمع می‌کند، بدون وعده‌ی قبلی، مثل جمع شدن (و افتادن برگ‌های) پاییزی. ای جابرا! این همان آیه‌ای است که خداوند در کتاب خودش یاد نموده است، «أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «هر کجا باشید، خدا همه‌ی شما را می‌آورد، خداوند بر همه چیز

توانا است. با ایشان بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. همراه او عهدی از جانب رسول خدا ﷺ می‌باشد که فرزندان از پدران به ارث بردند.....» (غیبت: ص ۲۸۸-۲۹۱)

۲۶- صفار: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «صاحب الأمر با سه ویژگی شناخته می‌شود که در غیر از او نیست: او نسبت به فرد قبلی از بقیه‌ی مردم، اولویت بیشتری دارد، او وصی او است، و نزد او سلاح و وصیت رسول الله ﷺ می‌باشد. آن نزد من است و فردی با من در مورد آن نزاع نمی‌کند.» (بصائر الدرجات: ص ۲۰۲)

۲۷- عیاشی: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «ای جابر! در زمین استوار باش و دست و پای خودت را حرکت نده (و کاری نکن) تا این که نشانه‌هایی که برای تو می‌گویم را در سالی ببینی.... مردی از آل محمد (علیهم السلام) می‌گوید، و آن شهری است که ساکنان آن ستم‌کار هستند. سپس از مکه بیرون می‌آید. با او سیصد و سیزده نفر هستند و با او بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. همراه او عهد پیامبر خدا ﷺ و پرچم او و سلاح او است و وزیر ایشان با او است. منادی در مکه با نام او صدا می‌زند و امر او از آسمان است، تا این که همه‌ی ساکنان زمین، آن را می‌شنوند. نام او نام پیامبر ﷺ است. هر چیزی برای شما ایجاد اشکال نمود، عهد پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاح او برای شما ایجاد اشکال نکند. نفس زکیه، از فرزندان حسین (علیه السلام) است. اگر این مسئله برای شما ایجاد مشکل نمود، ندا از آسمان به نام او، برای شما ایجاد مشکل نمی‌کند. برحذر باش افرادی که به دروغ خود را به آل محمد (علیهم السلام) مُتَنَسَب می‌کنند. برای آل محمد (علیهم السلام) و علی (علیه السلام) یک پرچم وجود دارد در حالی که برای غیر آنها پرچم‌هایی است. در زمین استوا باش و ابدأ از هیچ فردی تبعیت نکن تا این که مردی از فرزندان حسین (علیه السلام) را ببینی که همراه او عهد پیامبر خدا ﷺ و پرچم و سلاح او است. عهد پیامبر خدا ﷺ نزد علی بن حسین (علیه السلام) بود، سپس به محمد بن علی (علیه السلام) رسید و خدا هر آنچه بخواهد، انجام می‌دهد.....» (تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۶۵)

دوم: در کتاب‌های اهل سنت

الف- اهتمام و تلاش پیامبر ﷺ به نوشتن وصیت در روز پنج شنبه:

۱- بخاری: ابن عباس می‌گوید: روز پنج شنبه وجه پنج شنبه‌ای! سپس گریه کرد تا اشک‌هایش، ریگ‌ها را خیس نمود. گفت: درد رسول الله ﷺ در روز پنج شنبه، شدت گرفت و

فرمود: «(کاغذ) و نوشتاری برای من بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم، که به واسطه‌ی آن، هرگز گمراه نشوید»، دعوا کردند در حالی که دعوا (و نزاع) نزد پیامبر، شایسته نیست. گفتند: رسول الله ﷺ هذیان می‌گوید. (رسول الله ﷺ) فرمود: «من را رها کنید، حالتی که در آن هستم بهتر از چیزی است که مرا آن گونه توصیف می‌کنید». هنگام وفاتشان، به سه مطلب وصیت نمودند: «مشرکین را از جزیره‌ی العرب بیرون کنید، از هیأت‌ها پذیرایی کنید آن گونه که من می‌کردم...» و سومی را فراموش کردم. (صحیح بخاری: ج ۴ ص ۳۱ باب دعا نبی الی الاسلام)

۲- بخاری: سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس می‌گوید: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! درد رسول الله ﷺ شدت گرفت. فرمود: «برایم قلم و کاغذی بیاورید تا برایتان نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». دعوا کردند در حالی که دعوا نزد پیامبر شایسته نیست. گفتند: حال ایشان چگونه است؟ آیا هذیان می‌گوید؟ به صورت سؤالی گفتند و سخن ایشان را رد کردند. فرمود: «مرا رها کنید، آن حالتی که هستم بهتر از چیزی است که مرا آن گونه توصیف می‌کنید» و به سه چیز وصیتشان کرد: «مشرکین را از جزیره‌ی العرب بیرون کنید، از هیأت‌ها پذیرایی کنید آن گونه که من می‌کردم...» و سومی را نگفت، یا گفت: فراموش کردم.

۳- بخاری: ابن عباس می‌گوید: وقتی زمان وفات رسول الله ﷺ رسید، در خانه مردانی بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «بیاید تا برایتان نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، بعضی از آنها گفتند: درد بر رسول الله ﷺ غلبه نموده است، در حالی که قرآن نزد شما است و کتاب خدا برای ما کافی است. اهل خانه اختلاف نمودند، و دعوا کردند. بعضی از آنها می‌گفتند: بیاید تا رسول الله ﷺ برای شما نوشته‌ای بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید، و بعضی‌ها مطلب دیگری می‌گفتند. وقتی مطالب بیهوده و اختلاف زیاد شد، رسول الله ﷺ فرمود: «بلندشوید (و از نزد من بروید)». (صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۳۷ و ۱۳۸ باب مرض النبی)

۴- بخاری: ابن عباس می‌گوید: وقتی وفات رسول الله ﷺ فرارسید، در خانه مردانی از جمله عمر بن خطاب، بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «بیاید برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». عمر گفت: درد بر پیامبر ﷺ غلبه نموده است، و قرآن نزد شما است، کتاب خدا برای ما کافی است. اهل خانه اختلاف (و) دعوا نمودند. بعضی از آنها گفتند: بیاید، پیامبر ﷺ برای شما نوشتاری بنویسد که هرگز گمراه نشوید و بعضی از آنها سخن عمر را گفتند. وقتی سخنان باطل و اختلاف نزد پیامبر ﷺ زیاد شد، رسول الله ﷺ فرمود: «بلند شوید

(و بروید)». عیبالله گفت: ابن عباس می‌گفت: تمام مصیبت این بود که بین رسول الله ﷺ و این که نوشته‌ای برای آنها بنویسد، فاصله انداختند، به خاطر اختلاف و سخنان باطلشان. (صحیح بخاری: ج ۷ ص ۹ کتاب المرضی و الطب)

۵- بخاری: ابن عباس می‌گوید: وقتی موقع وفات پیامبر ﷺ رسید، درخانه مردانی از جمله عمر بن خطاب بودند. (پیامبر ﷺ) فرمود: «بیایید تا برای شما نوشتاری بنویسم که هرگز گمراه نشوید». اهل خانه اختلاف و دعوا نمودند. بعضی از آنها می‌گفت: بیایید تا رسول الله ﷺ برای شما نوشتاری بنویسد که بعد از آن، هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: درد بر پیامبر ﷺ غلبه نموده و قرآن نزد شما است و کتاب خدا برای ما کافی است. اهل خانه اختلاف نمودند و دعوا کردند. بعضی از آنها گفت: بیایید تا رسول الله ﷺ برای شما نوشتاری بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید، و بعضی از آنها سخن عمر را گفتند. وقتی سخنان باطل و اختلاف نزد پیامبر ﷺ زیاد شد، (پیامبر ﷺ) فرمود: «از نزد من بلند شوید (و بروید)». عیبالله گفت: ابن عباس می‌گفت: تمام مصیبت این بود که بین رسول الله ﷺ و این که نوشته‌ای برای آنها بنویسد، فاصله انداختند، به خاطر اختلاف و سخنان باطلشان. (صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۶۱ باب قول النبی لا تسألوا اهل الکتاب شیء)

۶- مسلم: سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس می‌گوید: روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه‌ای! بعد گریه کرد تا اشک‌هایش ریگ‌ها را خیس نمود. گفتم: ابن عباس، قضیه‌ی روز پنج شنبه چیست؟ گفت: درد به رسول الله ﷺ فشار آورد. فرمود: «برای من (قلم و کاغذی) بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید». دعوا کردند و نزد پیامبر ﷺ نزاع جایز نیست. گفتند: حال پیامبر ﷺ چگونه است؟ آیا هذیان می‌گوید؟ به صورت سؤالی پرسیدند. (پیامبر ﷺ) فرمود: «من را زها کنید، حالتی که من در آن هستم، بهتر است. شما را به سه مطلب وصیت می‌کنم: مشرکین را از جزیره‌ی العرب بیرون نمایید، از هیأت‌ها پذیرایی کنید آن گونه که من می‌کردم...». گفت: سومی را نگفت، یا من فراموش کردم.

۷- سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس می‌گوید: روز پنج شنبه و چه پنج شنبه‌ای! بعد از آن، اشک‌هایش جاری شد طوری که برگونه‌هایش مثل دانه‌های مروارید می‌ریخت. (ابن عباس) گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «کتف و دواتی (یا لوح و دواتی) برای من بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، گفتند: رسول الله ﷺ هذیان می‌گوید.

۸- ابن عباس می‌گوید: وقتی وفات رسول الله ﷺ فرا رسید، در خانه مردانی، از جمله عمر بن خطاب بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «**بیایید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید**». عمر گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه نموده و قرآن نزد شما است، کتاب خدا برای ما کافی است. اهل خانه اختلاف و دعوا نمودند. بعضی از آنها می‌گفتند: بیایید تا رسول الله ﷺ برای شما نوشتاری بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید، و بعضی از آنها سخن عمر را می‌گفتند. وقتی سخنان باطل و اختلاف نزد رسول الله ﷺ زیاد شد، رسول الله فرمود: «**بلند شوید (و بروید)**». عبیدالله می‌گوید: ابن عباس می‌گفت: تمام مصیبت این بود بود که بین رسول الله ﷺ و این که نوشته‌ای برای آنها بنویسد، فاصله انداختند، به خاطر اختلاف و سخنان باطلشان. (صحیح مسلم: ج ۵ ص ۷۵ کتاب الوصیه)

ب- نص و وصیت ذکر شده است:

۹- عجلونی: ۳۱۸۷- ای علی صحیفه و دواتی بیاور. رسول الله ﷺ املا (و دیکته) می‌کرد و علی (علیه السلام) می‌نوشت و جبرئیل شاهد بود. بعد صحیفه پیچیده شد. راوی می‌گوید: هر فردی به شما گفت که محتوای صحیفه را می‌داند، او را تصدیق نکنید، مگر فردی که آن را املا نمود و فردی که آن را نوشت و فردی که شاهد آن بود. (پیامبر ﷺ) این کار را در بیماری‌ای که در آن وفات نمود، انجام داد. (کشف الخفاء: ج ۲ ص ۳۸۳)

۱۰- زرنندی حنفی و قندوزی: ابراهیم ابن شبیه انصاری می‌گوید: نزد اصبع بن نباته نشستیم. ایشان گفت: آیا آنچه را بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) املا شد، برایت بخوانم؟ (اصبع) برای من، صحیفه‌ای بیرون آورد که در آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحیم. این وصیتی است که محمد رسول الله ﷺ با آن به خانواده و امتش، وصیت می‌کند. خانواده‌ی خود را به تقوای الهی و اطاعتِ همیشگی نمودن از او، و امت خود را به همراه بودن با خانواده‌اش سفارش می‌کند. خانواده‌ی ایشان، دنباله‌ی پیامبر ﷺ را می‌گیرند، شیعیان ایشان در روز قیامت، دنباله‌ی ایشان را می‌گیرند؛ آنها شما را وارد گمراهی نمی‌کنند و شما را از هدایت بیرون نمی‌آورند. (نظم در السمطین: ص ۲۴۰ ؛ ینابیع الموده: ج ۲ ص ۳۶۵)

۱۱- زرنندی حنفی و قندوزی: ابن عباس می‌گوید: در اوایل خلافت عمر نزد او رفتم....

گفت: ای عبدالله (لقب ابن عباس) از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: وقتی از نزد پسر عمویت می‌آمدی، مشغول چه کاری بود؟ (ابن عباس می‌گوید): فکر کردم منظور او عبدالله بن جعفر است، گفتم: او مشغول بازی با هم سن و سال‌هایش بود. (عمر) گفت: منظورم او نبود، بلکه منظورم بزرگ خانواده‌ی شما بود؟ (ابن عباس می‌گوید): گفتم: در غرب، برای نخل‌های فلانی از چاه آب می‌کشید و قرآن می‌خواند. (عمر) گفت: ای عبدالله، اگر دروغ بگویی، خونت را می‌ریزم. آیا در دلش چیزی از موضوع خلافت مانده است؟ (ابن عباس می‌گوید): گفتم: بله. (عمر) گفت: علی گمان می‌کند که رسول الله ﷺ بر جانشینی او نص (وصیت) نموده است؟ (ابن عباس می‌گوید): بله. مطلب بیشتری به تو بگویم؛ از پدرم در مورد ادعای او پرسیدم، (پدرم) گفت: علی راست می‌گوید. عمر گفت: رسول الله ﷺ در مورد او سخنانی داشته است که مطلبی را ثابت نمی‌کند و باعث معذور شدن نمی‌شود. پیامبر ﷺ در مورد مسأله‌ی علی مدتی دچار شک شد. در بیماری‌ای که به مرگش انجامید، قصد داشت نام علی را بگوید، ولی من به خاطر دل‌سوزی و اهتمام بر اسلام، ایشان را از این کار بازداشتیم. به پروردگار این خانه قسم، قریش هیچ وقت بر او اجتماع نمی‌کردند. (شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۲۰)

ج- صحیفه‌ی نوشته‌شده‌ای که آل محمد ﷺ از رسول الله ﷺ به ارث می‌بردند:

۱۲- بی‌هقی: محمد بن اسحاق می‌گوید: به ابو جعفر (محمد بن علی) عرض کردم: مطلبی که در صحیفه، نزدیکی (وفات) رسول الله ﷺ بود، چه بود؟ فرمود: در آن خداوند تمام قاتل‌ها را لعن نموده است، به جز فردی که قاتل خود را بکشد، و تمام افرادی که (دیگران را) می‌زنند (لعن نموده است)، به جز فردی که او را زده است، می‌زند، و این که، هر فردی که شخصی به جز ولی نعمتش را به عنوان سرپرست بگیرد، به آنچه بر محمد ﷺ فرستاده شده

۱ - مضامین زیاد دینی در صحیفه آمده است. هدف از ذکر بعضی از روایات در این مورد، این است که ثابت کنیم پیامبر ﷺ صحیفه‌ای نوشت و به این ترتیب، گمان بیشتر علمای اهل سنت، از بین می‌رود؛ این که پیامبر ﷺ از دنیا رفت و هیچ چیز نوشته شده‌ای را ننوشت! ولی با این حال، این صحیفه نوشته شد، با این که در مورد آن (عبارت) «بازدارنده از گمراهی» نیامده است. چگونه پیامبر ﷺ آن نوشتاری که با این ویژگی توصیف نمود را نمی‌نویسد!!

است، کافر شده است. (سنن الکبری: ج ۸ ص ۲۶)

۱۳- مسلم: علی بن ابی طالب (علیه السلام) خطبه خواند و فرمود: «هر فردی که گمان کند ما غیر از کتاب خدا و این صحیفه را می‌خوانیم (در حالی که صحیفه کنار شمشیرش آویزان بود) دروغ گفته است. در آن دندانهای شتر و مطالبی در مورد زخم‌ها می‌باشد، و در آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «مدینه، حرمی است بین غیر تا ثور...». (صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۱۵)

۱۴- طحاوی: علی بن ابی طالب (علیه السلام) خطبه خواند و فرمود: «نوشته‌ای نزد ما نیست که برای شما بخوانیم، غیر از کتاب خدا و این صحیفه، یعنی صحیفه‌ی در غلاف آن» و فرمود: در غلاف شمشیر (و) آن را از رسول الله (صلی الله علیه و آله) گرفتیم (و) در آن واجبات صدقه وجود دارد». (شرح معانی الاخبار: ص ۳۱۸)

و آل محمد روشن نمودند که آنچه در آن صحیفه بود، در مورد آنها بود:

کینی: ۴- ... ابی اسحاق ابراهیم صیقل می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «در غلاف شمشیر رسول الله (صلی الله علیه و آله) صحیفه‌ای است که در آن (این مطالب) بود: بسم الله الرحمن الرحیم. سرکش‌ترین مردم نزد خدا در روز قیامت، فردی است که شخصی غیر از قاتل خود را بکشد و همچنین فردی که شخصی غیر از فردی که او را زده است، بزند، و فردی که شخصی غیر از سرپرستش را به عنوان سرپرست بگیرد که این چنین فردی، به آنچه بر محمد (صلی الله علیه و آله) از سوی خدا فرستاده شد، کافر است. هر فردی که بدعتی بیاورد یا به فرد بدعت‌گذار، جایگاه دهد، خدای عزوجل از روز قیامت از او توجیه یا معادلی را قبول نمی‌کند.» سپس به من فرمود: «می‌دانی منظور از فردی که شخصی غیر از سرپرستش را به عنوان سرپرست بگیرد، کیست؟» عرض کردم: منظورش چیست؟ فرمود: «یعنی اهل دین...» در بعضی از نسخه‌های کافی به جای اهل دین، اهل بیت آمده است. (کافی: ج ۷ ص ۲۷۴)

پیوست ۲

بعضی از روایات مهدیین علیهم السلام که در کتاب‌های شیعه و سنت آمده است

و آنها علاوه بر وصیت مقدس (نوشتار بازدارنده از گمراهی) می‌باشند:

اول: در کتاب‌های شیعه

۲۸- صدوق: ابی بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام (جعفر بن محمد) عرض کردم: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله، من از پدر شما شنیدم، که فرمودند: «بعد از قائم علیه السلام، دوازده مهدی می‌آیند». (امام صادق علیه السلام) فرمود: (پدرم) فرمود: «دوازده مهدی، و نفرمود: دوازده امام. آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی و شناخت حقّ ما دعوت می‌کنند». (کمال الدین و تمام النعمه: ص ۳۵۸)

۲۹- صدوق: علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدرانش ... رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث طولانی فرمودند: «وقتی مرا به آسمان بردند... به من ندا داده شد: ای محمد! اینها سرپرست‌ها و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من، بعد از تو هستند، (حجت‌های) بر آفریدگان من. آنها اوصیای من هستند و خلفای من و بهترین آفریدگان من بعد از تو هستند. به عزت و جلالم قسم، دین خودم را به واسطه‌ی آنها آشکار می‌کنم، و کلمه‌ی خودم را بلند (مرتبه) می‌کنم، و به واسطه‌ی آخرین آنها، زمین را از دشمنان خودم پاک نمودم، و مشارق و مغارب (تمام) زمین را به فرماندهی او درمی‌آورم، و بادها را برای او رام می‌کنم، و انسانهای قدرتمند را ذلیل او می‌کنم، و او را به درجه‌های آسمان بالامی‌برم، و او را به واسطه‌ی سربازانم یاری می‌دهم، و به واسطه‌ی فرشتگانم به او مدد می‌رسانم، تا این که دعوت من آشکار شود، و مردم را گرد توحید من جمع کند. سپس سلطنت او را ادامه می‌دهم و روزگار را بین دوستانم تا روز قیامت می‌چرخانم...». (کمال الدین و تمام النعمه: ص ۲۵۴ تا ۲۵۶)

۳۰- طوسی: امام صادق علیه السلام در حدیث طولانی فرمود: «ای ابا حمزه! از ما بعد از قائم،

یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام است». (غیبت: ص ۴۷۸)

۳۱- طوسی: ۲۳۸- ... دعای امام مهدی (علیه السلام): «خدایا به او و فرزندان و شیعیان و مردم (زمان) او و خواص و عوام او و همه‌ی اهل دنیا، چیزی عطا کن که چشمش روشن شود و خوشحال شود. او را به بهترین آرزوهای دنیوی و آخروی برسان که تو بر همه چیز توانایی.... و بر ولی خود و والیان عهد خود، و امامان از فرزندانش درود فرست، و عمر آنها را طولانی و أجل‌های آنان را زیاد کن، و آنها را به دورترین آرزوهای دینی و دنیوی و اخرویشان برسان که تو بر همه چیز توانایی». (غیبت: ص ۲۷۳ تا ۲۸۰)

۳۲- طوسی: حبه‌ی عرنی می‌گوید: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حیره رفت و فرمود: «این به آن متصل می‌شود، و با دستانش به کوفه و حیره اشاره نمود، تا جایی که یک ذراع بین اینها، به دینارها (ی زیادی) خرید و فروش می‌شود. در حیره مسجدی ساخته می‌شود که پانصد درب دارد که خلیفه‌ی قائم در آن نماز می‌خواند، چون مسجد کوفه برای آنها کوچک است، و در آن دوازده امام عدل نماز می‌خوانند....». (تهذیب الاحکام: ج ۳ ص ۲۵۳)

۳۳- طوسی: یونس بن عبدالرحمن روایت می‌کند که (امام) رضا (علیه السلام) برای صاحب الامر با این عبارات، دعا می‌کرد: «خدایا از ولی و خلیفه و حجت خودت بر مردم، (بلاها) را دفع کن.... خدایا به او، خانواده، فرزند، فرزندان و امت او و همه‌ی مردم (زمان) او، چیزی بده که چشمش روشن شود و به واسطه‌ی آن خوشحال شود، و سلطنت مملکت‌ها را برای او جمع کن، تمام آنها چه نزدیک و چه دور و عزیز و ذلیل آنها، تا این که حکمش بر همه جاری شود و به حق او هر باطلی را مغلوب کن.... خدایا بر والیان عهدش و امامان بعد از او، درود فرست، و آنها را به آرزویشان برسان، أجل‌های آنها را زیاد کن، و یاران آنها را زیاد کن، دستورات تو که به واسطه‌ی آنان محکم است را به اتمام برسان، ستون‌های (حکومت) آنها را تثبیت کن، و ما را جزو یاران و یاری‌دهنده‌ی دین او قرار بده، چون آنها جایگاه کلمات تو و نگهبانان تو و رکن‌های توحید تو، ستون‌های دین تو، والیان عهد تو، بندگان خالص تو و برگزیدگان از آفریدگان تو، دوستان و نوادگان دوستان تو، و برگزیدگان فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تو هستند. والسلام علیه وعلیهم ورحمة الله وبرکاته». (مصباح‌المجتهد: ص ۴۰۹)

۳۴- طوسی: امام رضا (علیه السلام) فرمود: «امام حسین (علیه السلام) روز پنجشنبه، سومین روز شعبان متولد شده است. این روز را روزه بگیر و این دعا را بخوان: خدایا به حق مولود این روز از تو می‌خواهم، همان فردی که قبل از متولد شدنش، به شهادت او وعده داده شده است، کسی که هنوز قدم به

سنگلاخ دنیا نگذارده است اهل آسمان و افرادی که در آن هستند زمین و افرادی که روی زمین هستند، برای او گریه می‌کنند، کشته‌ی اشک‌ها، و آقای خانواده، که در روز رجعت یاری می‌شود، بهای کشته شدنش این است که امامان از نسل او هستند و شفا در ثُربت او است، رستگاری در بازگشت با او است، و اوصیای بعد از قائم، از خانواده‌ی او هستند، و غیبتش تا این که به خون خواهی برخیزند، و خون بریزند، و (خدای) جَبَّار را خوشنود سازند، و بهترین انصار باشند، خدا بر آنها با رفت و آمد شب و روز، درود می‌فرستد...». (مصباح‌المجتهد: ص ۸۲۶)

۳۵- قاضی نعمان مغربی: پیامبر ﷺ از مهدی ﷺ و آنچه خدا از خوبی‌ها و پیروزی در زمان او به وجود می‌آید، یادی نمود، به ایشان گفته شد: ای رسول الله ﷺ همه‌ی این موارد را خدا برای او جمع می‌کند؟ فرمود: «بله، و آنچه در (زمان) زندگی و روزگار او نباشد، در روزگار امامان بعد از او از فرزندان او می‌باشد» (شرح الاخبار: ج ۲ ص ۴۶)

۳۶- قاضی نعمان مغربی: امام سجاد ﷺ فرمود: «قائم ما (مهدی ﷺ) قیام می‌کند و بعد از او دوازده مهدی می‌آیند، امامان از فرزندان او» (شرح الاخبار: ج ۳ ص ۴۰۰)

۳۷- قاضی نعمان مغربی: عبدالله بن عمر می‌گوید: بشارت دهید، روزگار ستم‌گران به پایان می‌رسد، بعد از آن جُبران‌کننده‌ای می‌آید که امت محمد ﷺ، به واسطه‌ی او بهبود می‌یابد، مهدی ﷺ، بعد منصور، بعد امامان مهدیین. (شرح الاخبار: ج ۳ ص ۴۰۰)

۳۸- بهاء‌الدین نجفی: امام صادق ﷺ: «همانا از ما بعد از قائم، دوازده مهدی از فرزندان حسین ﷺ می‌آیند». (منتخب‌الانوار المصیبه: ص ۳۵۳)

۳۹- اصل محمد بن مثنیٰ حضرمی: ذریح محاربی: از امام صادق ﷺ از امامان بعد از پیامبر ﷺ پرسیدم. فرمود: «بله، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ امام بعد از پیامبر ﷺ بود. بعد علی بن حسین ﷺ بعد محمد بن علی ﷺ بعد امام امروز شما. هر فردی که این را انکار نماید، مانند فردی است که شناخت خدا و پیامبرش را انکار کرده است... از ما بعد از پیامبر ﷺ هفت وصی امام وجود دارد که اطاعت آنها واجب است، هفتمین آنها قائم ﷺ است، اگر خدای عزیز و حکیم برای او بخواهد! خداوند، آنچه بخواهد مقدم می‌کند و آنچه بخواهد، به تاخیر می‌اندازد و او عزیز (و) حکیم است. سپس بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین ﷺ وجود دارند». (اصول سته عشر: ص ۹۰ و ۹۱)

۴۰- سید بن طاووس: عیسی بن عبید با اسنادش از صالحین علیهم السلام نقل می‌کند: «در شب بیست و سوم ماه رمضان، در حالت ایستاده و نشسته و در هر حال تکرار می‌کردم... **خدا یا برای ولی خودت، فردی که به دستور تو قیام می‌کند، حجت — محمد بن حسن مهدی علیه السلام — بهترین سلام و درود بر او و پدرانیش، در این لحظه و تمام لحظه‌ها، ولی و محافظت کننده و رهبر، و یاری کننده و راهنما و تایید کننده باش، تا او را در زمینت، سکونت دهی، و در آن، مدت طولانی بهره‌مند سازی، و او و فرزندانش را امامان به ارث برنده قرار دهی.**» (اقبال الاعمال: ج ۱ ص ۱۹۱)

۴۱- سید بن طاووس: «روز جمعه، روز صاحب الزمان علیه السلام و به نامش است. آن روزی است که او در آن ظهور می‌کند... سلام بر تو ای حجت خدا در زمین. سلام بر تو ای چشم خدا در بین آفریدگانش. سلام بر تو و بر خانواده‌ی پاک و پاکیزه‌ات. سلام بر تو. (ان شاء الله) خدا در وعده‌ی یاری که به تو داده است و ظهور امر، عجله نماید... ای مولای من، ای صاحب الزمان، درود خدا بر تو و بر خانواده‌ات...» (جمال الاسبوع: ص ۴۲)

۴۲- میرزای نوری: در آخر کتاب بحار الانوار از کتاب «مجموع الدعوات» هارون بن موسی تلعبکری، سلام و درود طولانی برای رسول الله صلی الله علیه و آله، نقل شده است، یکی یکی امامان علیهم السلام، و بعد از درود و سلام به حجت علیه السلام، درود و سلام بر والیان عهد حجت علیه السلام و بر امامان از فرزندانش ذکر و برای آنها دعا نموده است: «سلام بر والیان عهدش، و امامان از فرزندانش. خدایا، بر آنها صلوات بفرست، و آنها را به آرزوهایشان برسان، و یاری نمودن آنها را زیاد کن، و دستورات تو که به واسطه‌ی آنان محکم است، به اتمام برسان، و ما را یار آنها و یارانی برای دینت قرار بده، زیرا آنها جایگاه کلمات تو، و مکان علم تو، و ارکان توحید تو، و ستون‌های دینت، و والیان امر تو، و بندگان خالص تو، و آفریدگان برگزیده‌ات، و دوستان و نسل دوستانت، و برگزیده‌ای از فرزندان برگزیده‌ات هستند و از (سوی) ما برای آنان، درود و سلام بفرست، و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر آنها». (نجم الثاقب: ج ۲ ص ۷۰)

۴۳- سلیم بن قیس در مورد امام مهدی علیه السلام و مهدیین علیهم السلام... سپس (پیامبر) دستش را بر حسین علیه السلام زد و فرمود: «**ای سلمان! مهدی امت من، فردی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه که از ستم و جور پرشده است، از فرزندان این فرد است، امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، وصی فرزند وصی، پدر او فردی است که بعد از او که امام وصی عالم است، می‌آید،**» (سلمان) گفت: عرض کردم: ای پیامبر خدا، مهدی بهتر است یا پدرش؟ فرمود: «**پدرش از او**

بهبتر است. برای او مانند پاداشی همه‌ی آنها است، چون خدا، به واسطه‌ی او، ایشان را هدایت می‌کند. (کتاب سلیم بن قیس: ص ۴۲۹ تحقیق انصاری)

۴۴- علی بن بابویه: ۱۱۶- باب دعا در (نماز) وتر و آنچه در آن گفته می‌شود: و ما اهل بیت علیهم‌السلام به این مداومت داریم:..... خدایا بر او و بر خانواده‌ی او سلام برسان، (آنها که) آل طه و یس هستند، و ولیّ خودت را مخصوص کن، و وصی پیامبرت، و برادر پیامبرت، و وزیر او، و ولیّ عهد او، امام پرهیزگاران، و آخرین اوصیا از آخرین پیامبران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دختر بتولش علیها‌السلام و بر آقایان جوانان اهل بهشت، از اولین و آخرین، و بر امامان راشد علیهم‌السلام، (و) مهدی علیه‌السلام که آمدند، و بر نماینده‌های پرهیزگار نیکوکار امامان علیهم‌السلام با فضیلت باقی، و بر ذخیره‌ی تو در زمینت، فردی که در روز موعود، قیام به حق می‌کند، و بر افراد بافضیلت مهدیین علیهم‌السلام امین نگهبان. (فقه الرضا: ص ۴۰۲ و ۴۰۳)

۴۵- محمد بن همام اسکانی (از یاران سفیران امام مهدی علیه‌السلام): از مفضل: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**خدای عزوجل، فرمود: «بربندگانم ده چیز را واجب نمودم، اگر آن را بشناسند، آنها را در ملکوت خود مسکن می‌دهم و بهشت‌های خود را برای آنها مباح می‌کنم. اولین آن: شناخت من، دومی: شناخت فرستاده‌ی من به سوی آفریدگانم و اقرار و تصدیق او، سومی: شناخت اولیای من و این که آنها حجت‌های من بر آفریده‌های من هستند، هر فردی آنها را بالا ببرد، مرا بالا برده است و هر فردی نسبت به آنها دشمنی کند، با من دشمنی نموده است. آنها نشانه‌ی بین من و آفریدگانم هستند، هر فردی که آنها را انکار کند، او را وارد آتش می‌کنم و عذاب خود را بر او دو برابر می‌کنم. چهارم: شناخت افرادی که به واسطه‌ی نور قدس من برپا شدند که آنها به پا دارنده‌ی عدل من هستند. پنجم: شناخت افرادی که به خاطر فضلشان قائم شدند و آنها را تصدیق کردند.....».** (تمحیص: ص ۶۹)

۴۶- مجلسی: امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام در مورد کوفه فرمودند: «**در آنجا مسجد سهله وجود دارد که خدا پیامبری را انتخاب نکرد مگر این که در آنجا نماز خواند. از آنجا عدل خدا آشکار می‌شود. در آن قائم او و قائم‌های بعد از او هستند. آنجا منزل‌های پیامبران و اوصیا و شایستگان است.**» (بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸)

۴۷- مجلسی: ابن عباس در مورد سخن خداوند متعال می‌گوید: «**وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا**» (قسم

به روز هنگامی که آن را روشن نمود)، فرمود: یعنی امامانی از ما اهل بیت که در آخرالزمان، روی زمین پادشاهی کنند، و زمین را پُر از عدل و داد کنند. (بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۱۸) و در منبعی از فرمایشات امام صادق (علیه السلام): تفسیر فرات کوفی: ص ۵۶۳.

۴۸- علی نمازی: (در مورد) سخن خداوند متعال «قسم به روز هنگامی که آن را روشن نمود» ابن عباس می‌گوید: منظور، امامان از ما اهل بیت هستند که در آخرالزمان، فرمان‌روایی می‌کنند. (مستدرک سفینه البحار: ج ۴ ص ۸۶)

دوم: در کتاب‌های اهل سنت

۱۵- ابن ابی حاتم رازی: کعب الاحبار می‌گوید: آنها دوازده نفر هستند. وقتی (حکومت) آنها به پایان برسد، به جای دوازده نفر، دوازده نفر (دیگر و) قرار داده می‌شود، خداوند به این امت، این گونه وعده داده است. (این آیه را) خواند: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (خدا به افرادی که ایمان آوردند و (کارهای) شایسته انجام دادند وعده داده است که آنها را در زمین به جانشینی برگزیند، همان‌طور که افرادی که قبل آنها بودند را برگزید) و همچنین با بنی اسرائیل، این گونه نمود. (تفسیر قرآن عظیم: ج ۸ ص ۲۶۲۸)

۱۶- عینی بر (عبارت) «دوازده امیر» این گونه تعلیق می‌زند، می‌گوید: و گفته شد: احتمال دارد که دوازده نفر، بعد از مهدی (علیه السلام) باشند که در آخرالزمان می‌آیند... و کعب الاحبار (می‌گوید): دوازده مهدی (علیه السلام) هستند؛ بعد روح الله فرستاده می‌شود (و) دجال را می‌کشد. (عمدة القاری: ج ۲۴ ص ۲۸۲)

بعضی از روایاتی که نعیم بن حماد مروزی در «فِتْن» خود، آن را تحت عنوان «اتفاقاتی که بعد از مهدی (علیه السلام) به وقوع می‌پیوندند» بیان کرده است.

۱۷- عبدالله بن عمرو می‌گوید: سه امیر هستند که ولایت دارند. تمام زمین برای آنها فتح می‌شود و همه‌ی آنها شایسته هستند: جابر، بعد مفرح، بعد ذوالعصب. در زمین چهل سال حکومت می‌کنند. بعد از آنها در دنیا خیری نیست. (فتن: ص ۲۴۲)

۱۸- سلیمان بن عیسی که در فتن فرد دانایی بود، می‌گوید: خبری به من رسیده است که مهدی علیه السلام چهارده سال در بیت المقدس می‌ماند و بعد از آن می‌میرد و بعد فرد شریفی از قوم «تبع» می‌آید که به او منصور گفته می‌شود، در بیت المقدس بیست و یک سال می‌ماند... و او است که بر او فردی خروج می‌کند که نامش نام پیامبر صلی الله علیه و آله و کنیه‌اش کنیه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است... بعد کشته می‌شود. بعد از او «هیم» که مهدی علیه السلام دوم است حکومت می‌کند. او فردی است که رومیان را می‌کُشد و آنها را شکست می‌دهد و قسطنطنیه را فتح می‌کند، و در آن سه سال و چهار ماه و ده روز می‌ماند. بعد عیسی بن مریم علیه السلام (از آسمان) می‌آید و فرمان‌روایی به او داده می‌شود. (فتن: ص ۲۴۳)

۱۹- عبدالله بن عمر می‌گوید: بعد مهدی علیه السلام (می‌آید) که اهل یمن به شهرهایشان می‌روند. بعد منصور علیه السلام و بعد مهدی علیه السلام که به دستش، شهر روم فتح می‌شود. (فتن: ص ۲۴۴)

۲۰- محمد بن حنفیه می‌گوید: خلیفه‌ای از بنی‌هاشم در بیت المقدس فرود می‌آید و زمین را پُر از عدل می‌کند. بیت المقدس را به گونه‌ای می‌سازد که فردی مانند او نساخته باشد. چهل سال حکومت می‌کند. در (مدت) هفت سال که از خلافت او باقی مانده است، جنگ روم (و از بین بردن آنها) به دست او است. بعد علیه او توطئه می‌کنند و او را در سیاهچال قرار می‌دهند و او آنجا، از غم و اندوه می‌میرد. بعد از او مردی از بنی‌هاشم می‌آید. شکست آنها و فتح قسطنطنیه به دست او است. بعد به سمت روم می‌رود و آن را فتح می‌کند و گنج‌های آن و مائده‌ی سلیمان بن داوود علیه السلام را بیرون می‌آورد. بعد به بیت المقدس بازمی‌گردد و در آنجا می‌ماند. دجال در زمان او بیرون می‌آید و عیسی بن مریم علیه السلام (از آسمان) می‌آید و پشت سر او نماز می‌خواند. (فتن: ص ۲۴۶)

۲۱- عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: جابر، بعد مهدی علیه السلام، بعد منصور علیه السلام، بعد سلام، بعد امیر عصب، هر فردی بعد از آن می‌تواند بمیرد، بمیرد.

۲۲- عبدالله بن عمرو می‌گوید: سه خلیفه هستند که ولایت دارند. همه‌ی آنها شایسته هستند. به واسطه‌ی آنها تمام زمین فتح می‌شود. اولین آنها جابر، دومی آنها مفرج، سومی ذوالعصب. در زمین چهل سال می‌مانند. بعد از آنها در دنیا خیری نیست...

۲۳- ارطاة می‌گوید: به من (خبری) رسیده است که مهدی علیه السلام چهل سال زندگی

می‌کند. بعد در بستر خود می‌میرد. بعد مردی از قحطان خروج می‌کند که گوش‌هایش سوراخ است و بر سیره‌ی مهدی علیه السلام عمل می‌کند. بیست سال می‌ماند. بعد به دست سفاح (خون‌ریز زناکار) کشته می‌شود. بعد مردی از خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله خروج می‌کند که مهدی نیکو سیرت است. شهر قیصر را فتح می‌کند. او آخرین امیر از امت محمد صلی الله علیه و آله است. بعد دجال در زمان او خروج می‌کند، و عیسی بن مریم علیه السلام در زمان او (از آسمان) فرود می‌آید. (فتن: ص ۲۴۷ و ۲۴۸)

۲۴- ارطاة می‌گوید: بعد از مهدی علیه السلام مردی از قحطان می‌آید که گوش‌هایش سوراخ است که بر سیره‌ی مهدی علیه السلام عمل می‌کند. بیست سال زندگی می‌کند. بعد با سلاح کشته می‌شود. بعد مردی از اهل بیت احمد صلی الله علیه و آله خروج می‌کند که سیره‌ی نیکویی دارد. شهر قیصر را فتح می‌کند و آخرین فرمانده یا امیر از امت احمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. در زمان او است که دجال خروج می‌کند و عیسی علیه السلام در زمان او (از آسمان) فرود می‌آید. (فتن: ص ۲۵۱)

پیوست ۳

بعضی از روایات مهدی اول علیه السلام در کتاب‌های شیعه و اهل سنت

وصیت مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله را مطالعه نمودیم و مهدی (احمد) علیه السلام را در آن دیدیم؛ وصی امام مهدی علیه السلام و اولین نزدیکان و مؤمنان به او. اکنون بعضی از روایاتی را می‌آورم که در کتاب‌های «فریقین» (شیعه و اهل سنت) ذکر شده است:

اول: در کتاب‌های شیعه

الف- او امامی از آل محمد صلی الله علیه و آله و دوازدهمین فرزند رسول الله و علی است:

۴۹- کلینی: زراره گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «دوازده امام از آل محمد صلی الله علیه و آله، همگی مُخَدَّث (فرشتگان با آنها سخن می‌گوید) از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی علیه السلام هستند، و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران آنها هستند». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۱)

۵۰- کلینی: ابو سعید خدری در سؤال‌هایی که فرد یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید، می‌گوید:.... از این امت به من خبر بده که چه تعداد امام هدایت دارند؟ از پیامبران محمد صلی الله علیه و آله به من خبر بده که جایگاه او در بهشت کجا است؟ و به من خبر بده که چه فردی با او در بهشت است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «برای این امت دوازده امام هدایت وجود دارند که از فرزندان پیامبر هستند و آنها از من می‌باشند. اما جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله ما در بهشت، در بهترین و با شرافت‌ترین جای آن است، بهشت عدن. اما این که چه فردی با ایشان در بهشت است، آنها دوازده فرد از فرزندان او و مادرشان و جدشان و مادر مادرشان و فرزندانشان هستند که هیچ کسی با آنها شریک نیست». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۲)

۵۱- کلینی: امام باقر علیه السلام از قول جابر بن عبدالله انصاری می‌فرماید: «مَحْضَر فاطمه علیها السلام وارد شدم در حالی که بین دستانش لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان او بود. (آن را) شمردم. دوازده نفر بودند. آخرین آنها قائم علیه السلام بود. سه نفر آنها محمد و سه نفر آنها علی بود». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۲)

۵۲- کلینی: امام باقر علیه السلام فرمود: «خدا، محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن و انسان فرستاد و بعد از او دوازده وصی قرار داد، بعضی از آنها قبلاً بودند و بعضی از آنها بعداً می‌آیند، هر وصی، سنتی دارد؛ اوصیای بعد از محمد صلی الله علیه و آله بر سنت اوصیای عیسی علیه السلام هستند، و دوازده نفر بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح علیه السلام است». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۲)

۵۳- کلینی: زراره می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «دوازده امام علیهم السلام از آل محمد صلی الله علیه و آله، همگی آنها مُحدَث از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند. رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران آنها هستند». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۳)

۵۴- کلینی: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من و دوازده نفر از فرزندان من و تو ای علی، «زَرَّ» زمین هستیم، یعنی میخ‌ها و کوه‌های آن. به واسطه‌ی ما خدا زمین را نگه داشته است که اهالی خود را در آن فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و به آنها فرصت داده نمی‌شود». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۴)

۵۵- کلینی: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب (نماینده) هستند که برگزیده‌ی مُحدَث فهیم هستند. آخرین آنها قائم (به حق) است. زمین را پر از عدل می‌کند همان طور که از ستم پر شده است». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۴)

ب- این که به مهدی علیه السلام توصیف می‌شود و نامش احمد است:

۵۶- طوسی: اصبح بن نباته می‌گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم. دیدم ایشان در زمین (با چوب) خَط کشی می‌کند. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین علیه السلام چه شده است که شما را در حال تفکر و خَط کشی بر روی زمین می‌بینم؟ آیا در آن میلی داری؟ فرمود: «نه، به خدا قسم! نه در زمین و نه در دنیا میلی ندارم؛ ولی در مورد مولودی فکر می‌کنم که از نسل یازدهمین فرزند من است. او مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر بوده است. برای او سرگردانی و غیبتی است. گروهی در آن گمراه و گروهی در آن هدایت می‌شوند»، عرض نمودم: ای مولای من، سرگردانی و غیبت او چه مقدار طول می‌کشد؟ فرمود: «شش روز، شش ماه، یا شش سال». عرض نمودم: آیا این مسأله اتفاق می‌افتد؟ فرمود: «بله. گویی که ایشان آفریده شده است. ای اصبح تو را با این مسأله چه کار! آنها

بهترین‌های این امت همراه افراد نیکوی این عترت هستند»، (اصبغ) گفت: عرض نمودم: بعد از آنچه اتفاقی می‌افتد؟ فرمود: «سپس خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد که او بداءها، ارادات، هدف‌ها و نهایت‌هایی دارد». (غیبت: ص ۱۶۶)

۵۷- طوسی: حذلم بن بشیر می‌گوید: به علی بن حسین علیه السلام عرض کردم: خروج مهدی علیه السلام را برایم توصیف کن و دلایل و نشانه‌های آن را به من بفرما؟ فرمود: «قبل از خروج او مردی در سرزمین جزیره می‌آید که به او عوف سلمی گفته می‌شود، جایگاه او تکریت است و در مسجد دمشق می‌میرد. بعد شعیب بن صالح از سمرقند خروج می‌کند. بعد سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می‌کند، او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است. وقتی سفیانی ظاهر شود، مهدی پنهان می‌شود و بعد از آن خروج می‌کند». (غیبت: ص ۴۴۳)

۵۸- طوسی: حذیفه می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که مهدی علیه السلام را یاد نمودند و فرمود: «با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. نام او احمد و عبدالله و مهدی است. اینها، نام‌های سه گانه‌ی او است». (غیبت: ص ۴۵۴)

۵۹- صدوق: امام محمد باقر علیه السلام از پدرش علیه السلام از جدش علیه السلام: امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از یاد نمودن ویژگی‌های قائم علیه السلام فرمود: «برای او دو نام وجود دارد: نام پنهان و نام آشکار. اما نام پنهان، احمد و نام آشکار محمد است. وقتی پرچم خود را بلند کند، آنچه ما بین مشرق و مغرب است را نورانی می‌کند، و دستش را بر سرهای بندگان می‌گذارد. مؤمنی نمی‌ماند مگر این که قلب او محکم‌تر از آهن می‌شود، و خدای متعال به او قدرت چهل مرد را می‌دهد، و مُرده‌ای نمی‌ماند مگر این که آن خوشحالی وارد قلبش می‌شود». (کمال الدین و تمام النعمه: ص ۶۵۳)

۶۰- سید بهاء‌الدین نجفی: امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای متعال گنج‌هایی در طالقان دارد که نه طلا هستند و نه نقره، دوازده هزار نفر در خراسان هستند که شعارشان «احمد احمد» است. جوانی از بنی‌هاشم که فرماندهی آنها است، بر قاطری خاکستری سوار است و بر پیشانی او سربندی سرخ بسته است. انگار او را می‌بینم که از فرات عبور می‌کند. وقتی این را شنیدید، به سوی او بشتابید، هر چند سینه‌خیز بر روی یخ‌ها». (منتخب الانوار مضیئه: ص ۳۴۳)

ج- او قائم و صاحب الأمر^۱ و همچنین یمانی موعود است:

۶۱- کلینی: محمد بن علی حلبی می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «**اختلاف بین بنی عباس حتمی است. نداء حتمی است. خروج قائم حتمی است**»، عرض کردم: ندا چگونه است؟ فرمود: «**منادی از آسمان در اول روز ندا می دهد: آگاه باشید! علی (علیه السلام) و شیعیانش همان رستگاران هستند**»، فرمود: «**منادی در آخر روز ندا می دهد: آگاه باشید! عثمان و شیعیانش همان رستگارانند**». (کافی: ج ۸ ص ۳۱۰)

۶۲- نعمانی: یزید کناسی می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «**در صاحب این امر شباهتی از یوسف است، فرزند کنیز سیئه چرده است، خدا امر او را در یک شب آماده می کند**». (غیبت: ص ۱۶۶)

۶۳- نعمانی: ابو بصیر می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «**در صاحب این امر سنتی از چهار پیامبر است: سنتی از موسی (علیه السلام) سنتی از عیسی (علیه السلام)، سنتی از یوسف (علیه السلام)، سنتی از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)**». عرض کردم: سنت موسی (علیه السلام) چیست؟ فرمود: «**ترسان و مراقب است**». عرض کردم: سنت عیسی (علیه السلام) چیست؟ فرمود: «**در مورد او سخنانی که در مورد عیسی (علیه السلام) گفته شد، گفته می شود**». عرض نمودم: سنت یوسف (علیه السلام) چیست؟ فرمود: «**زندان و غیبت**». عرض کردم: سنت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) چیست؟ فرمود: «**وقتی قیام کند، با سیره ی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتار می کند ولی آثار محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بیان (و روشن) می کند. شمشیر را هشت ماه بر دوش می گیرد. می کشد و می کشد تا این که خدا خوشنود شود**»، عرض کردم: خوشنودی خدا را چگونه می فهمد؟ فرمود: «**خدا مهربانی را در قلب او می نهد**». (غیبت: ص ۱۶۷)

۶۴- نعمانی: ابی بصیر می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «**وقتی آتشی از مشرق دیدید که شبیه زردی بزرگی بود و سه یا هفت روز طول کشید، منتظر فرج (و گشایش) آل محمد (علیهم السلام) باشید، اگر خدای عزوجل بخواهد و خداوند عزیز و با حکمت است...**»
و فرمود: **قائم (علیه السلام) فقط زمانی قیام می کند که ترس شدیدی در میان مردم، زلزله ها و فتنه های**

۱- ویژگی های یاد شده برای قائم (علیه السلام) و صاحب الأمر در این روایت ها، مثل این که او نشانه ی حتمی ظهور امام مهدی (علیه السلام) است بلکه از جمله میعاد است، و این که با سفیانی می جنگد، یا این که زندانی می شود و فرزند کنیز سبزه است، قطعاً این ویژگی ها بر امام مهدی (علیه السلام) تطبیق نمی کند.

که به مردم می‌رسد، و بلا و طاعون قبل از آن و شمشیر برنده در عرب و اختلاف شدید بین مردم و اختلاف در دینشان و تغییر حالشان، تا این که افراد، شب و روز درخواست مرگ می‌کند، به خاطر اخلاق بد مردم (مانند سگ) و خوردن (حق) یکدیگر. خروج او زمانی است که (مردم) از دیدن فرج ناامید شوند. خوش به حال فردی که او را درک کند و از یاران او شود. وای بر فردی که با او مخالفت کند و از او نافرمانی کند و از دستورش سرپیچی کند و از دشمنان او شود....

سپس فرمود: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه و یک روز است، و پشت سر هم هستند، عذاب از هر سو است. وای بر فردی که با آنها مخالفت کند. در میان پرچم‌ها پرچی هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست، پرچم هدایت، همان است چون به سوی صاحبان دعوت می‌کند. وقتی یمانی خروج کرد، خرید و فروش سلاح بر مردم و همه‌ی مسلمانان حرام می‌شود. وقتی یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب، چون پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست که از او سرپیچی کند؛ هر فردی این کار را انجام دهد، اهل آتش (جهنم) می‌شود، چون او به حق و راه مستقیم دعوت می‌کند». (غیبت: ص ۲۶۲ تا ۲۶۴)

۶۵- نعمانی: ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری می‌گوید: نزد امام جواد علیه السلام بودیم، و ذکر سفیانی به میان آمد، و این که در روایت آمده است که امر او محتوم است. به ابا جعفر علیه السلام عرض نمودم: آیا خداوند در محتوم بدا حاصل می‌کند؟ فرمود: «بله»، به ایشان عرض کردم: می‌ترسیم که خدا در قائم بدا حاصل کند. فرمود: «قائم میعاد است و خداوند در میعاد تخلف نمی‌کند». (غیبت: ص ۳۱۵)

۶۶- حسن بن سلیمان حلی: مفضل بن عمر می‌گوید: از آقای خودم، امام صادق علیه السلام سؤال نمودم:.... به غیر از سنت قائم علیه السلام، قبل از ظهور و قیامش، با او بیعت کنید. فرمود: «ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه السلام، بیعت کُفر و نفاق و فریب دادن است؛ خدا فردی که با او بیعت می‌کند و کسی که با او بیعت می‌شود را لعن می‌کند. ای مفضل! قائم علیه السلام به حرم تکیه می‌دهد و دستش را جلو می‌آورد در حالی که روشن (سفید و) بدون هیچ عیبی است و می‌فرماید: این دست خدا و از سوی خدا و به دستور خدا است. بعد، این آیه را تلاوت می‌فرماید: «إِنَّ الْأَذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِيمًا يَبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (کسانی که با تو بیعت می‌کنند، با خداوند بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست آنها است).... و این (جریان، هنگام) طلوع خورشید در آن روز است. وقتی خورشید طلوع کند و روشنایی دهد، فریاد دهنده‌ای از سوی خورشید به زبان عربی

آشکار به آفریدگان خطاب می‌کند به گونه‌ای که افرادی که در آسمانها و زمین هستند، می‌شنوند (می‌گویند): ای گروه آفریدگان! این فرد، مهدی آل محمد علیه السلام است. نام او، نام جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و کنیه‌ی او (است)، و نسبت داده می‌شود به پدرش، الحسن یازدهم^۱ تا حسین بن علی علیه السلام. بیعت کنید تا هدایت شوید و با دستوراتش مخالفت نکنید که گمراه می‌شوید.... وقتی خورشید به غروب نزدیک می‌شود، فریاد زنده‌ای از محل غروب خورشید فریاد می‌زند: ای گروه آفریدگان! پروردگارتان از سرزمین خشک (وادی یابس) در سرزمین فلسطین ظهور نموده است. او عثمان بن عنبسه‌ی اموی است، از فرزندان یزید بن معاویه (خدا آنها را لعنت کند). با او بیعت کنید تا هدایت شوید و با او مخالفت نکنید که گمراه می‌شوید. فرشتگان و جن و نقیب (و نماینده)ها، سخن او را رد می‌کنند و او را تکذیب می‌کنند و می‌گویند: شنیدیم ولی سرپیچی می‌کنیم. فرد شکاک و مُرددی باقی نمی‌ماند مگر این که با صدای آخر گمراه می‌شود. آقای ما قائم علیه السلام به کعبه تکیه داده است و می‌فرماید: «ای گروه آفریدگان! آگاه باشید! هر فردی می‌خواهد به آدم و شیث نگاه کند، من آدم و شیث هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به نوح علیه السلام و فرزندش سام علیه السلام نگاه کند، من نوح علیه السلام و سام علیه السلام هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام نگاه کند، من ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به موسی علیه السلام و یوشع علیه السلام نگاه کند، من موسی علیه السلام و یوشع علیه السلام هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به عیسی علیه السلام و شمعون علیه السلام نگاه کند، من عیسی علیه السلام و شمعون علیه السلام هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کند، من محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نگاه کند، من حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به امامان علیهم السلام از فرزندان حسین علیه السلام نگاه کند، من امامان علیهم السلام از فرزندان حسین علیه السلام هستم. درخواست من را پاسخ گوید. من به شما خبری رساندم که از آن باخبر شدید، و آنچه از آن خبر ندارید. هر فردی کتاب‌ها و صحیفه‌ها را

۱ - روشن است که روایت از قائمی سخن می‌گوید که ظهور و بیعت گرفتن او هم‌زمان با سفیانی بلکه حتی قبل از آن است، در حالی که امام مهدی علیه السلام در آن هنگام ظاهر نیست. همان طور که مشخص است، سفیانی نشانه‌ای برای نزدیکی روزگار او است. در روایات مردی غیر از امام مهدی علیه السلام در زمان ظهور به قائم و مهدی، توصیف نشده است، مگر فرزندش «احمد» همان‌طور که دانستیم. هنگامی که «احمد» را به امام یازدهم در وصیت یعنی الحسن علیه السلام نسبت دهیم، نام او این گونه می‌شود «احمدالحسن». والحمدلله رب

می‌خواند، به (سخنان) من گوش فرا دهد....» (مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸۳ و ۱۸۴)

د- قبل از امام مهدی (علیه السلام) می‌آید، آغازش از مشرق و مسکنش بصره است:

۶۷- ابن طاووس: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند، باجلال تر و باکرامت تر و بزرگ تر از این است که زمین را بدون امام عادل رها کند»، (راوی) می‌گوید: به ایشان عرض نمودم: مطلبی بفرمایید که به واسطه‌ی آن راحت شوم. فرمود: «ای ابا محمد! امت محمد (صلی الله علیه و آله) هیچ وقت گشایش را نمی‌بینند، تا زمانی که برای فرزندان (بنی فلان) سلطنت وجود دارد، تا این که سلطنت آنان از بین رود. وقتی سلطنت آنان از بین رود، خدا برای امت محمد (صلی الله علیه و آله) مردی از ما اهل بیت را می‌فرستد. ایشان به پرهیزگاری هدایت می‌کند، و با هدایت رفتار می‌کند، و در حکم خود رشوه نمی‌گیرد. به خدا قسم، من نام او و نام پدرش را می‌دانم. بعد فرد خشن کوتاه قند، که دو خال و نشانه دارد، می‌آید. (او) قائم (علیه السلام) عادل نگه‌دارنده‌ی امانت است. زمین را پُر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که آن از ظلم و ستم، پر کردند». (اقبال الاعمال: ص ۱۱۶)

۶۸- ابن طاووس: اصبح بن نباته می‌گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه‌ای خواند. از مهدی و خروج افراد و نام‌های افرادی که با ایشان خروج می‌کنند، یادی نمود. ابو خالد کلبی به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنها را برای ما توصیف کن. علی (علیه السلام) فرمود: «آیا شما را به مردان و تعداد آنها راهنمایی نکنم؟ عرض کردیم: بله، ای امیرالمؤمنین (علیه السلام). فرمود: «از رسول الله (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: اولین آنها از بصره است و آخرین آنها از یمامه است»؛ و علی (علیه السلام) مردان مهدی را بیان می‌کرد و مردم می‌نوشتند.... (ملاحم و الفتن: ص ۲۸۸)

۶۹- کلینی: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مدینه خطبه‌ای خواند. خدا را ستایش نمود و او را مدح و ثنا نمود و بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خانواده‌اش (علیهم السلام) درود فرستاد. بعد فرمود:.... به جانم قسم، اگر مدت پادشاهی بنی امیه را بعد از من کامل کنید، گرد پادشاهی اجتماع خواهید نمود که به گمراهی دعوت می‌کند و باطل را زنده و حق را پشت سر خود می‌اندازد، از نزدیکان اهل بدر دوری می‌نماید و به فرزندان کسانی که با رسول الله جنگ نمودند، وصلت می‌نماید. به جانم قسم، آن‌گاه که قدرت آنها کاهش پیدا کند، زمان غربال برای پادشاه دادن است و زمان وعده نزدیک می‌شود، مدت به پایان می‌رسد، برای شما ستاره‌ی دنباله دار از سوی مشرق ظاهر می‌شود، و ماه درخشان ظاهر شود. وقتی این گونه شد، به توبه کردن بازگردید. بدانید اگر شما از «طالع

المشرق» (فردی که از مشرق می‌آید) پیروی کنید، شما را به راه پیامبر ﷺ می‌برد؛ در نتیجه از کوری و کری و لالی نجات می‌یابید، و از زحمت جست‌وجو راحت می‌شوید و بار سنگین از گردن‌های شما برداشته می‌شود. خدا فردی را دور نمی‌کند مگر کسی که (خودش) ایا و ستم کند و بدون فکر کاری را انجام دهد، و چیزی که برای او نیست را بگیرد. به زودی افرادی که ستم کردند، خواهند دانست به کجا باز می‌گردند». (کافی: ج ۸ ص ۶۳ تا ۶۶)

۷۰- نعمانی: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «...، مویش پیچیده است، در گونه‌اش خالی است، از سوی مشرق می‌آید. وقتی این گونه شد، سفیانی خروج می‌کند، و به اندازه‌ی بارداری زن (نه ماه) فرمان‌روایی می‌کند. در شام خروج می‌کند. مردم شام از او اطاعت می‌کنند مگر گروه‌هایی که بر حق هستند، خدا آنها را از خروج با او نگه داشته است. همراه لشکریان انبوده به مدینه می‌آید، تا این که به پیدا مدینه می‌رسند، خدا آنها را (در آنجا) فرو می‌برد. این سخن خداوند عزوجل در کتابش است: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَآخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (و اگر آنها را در حال ناله‌کردن ببینی، به پایان نمی‌رسد، و از مکانی نزدیک گرفته می‌شوند)». (غیبت: ص ۳۱۶)

ه- آل محمد (علیهم السلام) ویژگی‌های جسمی او را بیان نمودند:

۷۱- نعمانی: حمران بن اعین می‌گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: فدایتان شوم، من وارد مدینه شدم در حالی که کیسه‌ی چرمینی به کمر دارم. در آن هزار دینار بود و با خدا عهد بستم که آن را دینار دینار جلوی در شما انفاق کنم، یا این که پاسخ سؤال من را بدهی. فرمود: «ای حمران، سؤال کن تا پاسخت را دریافت کنی و دینارهای خود را انفاق نکن». (حمران می‌گوید) عرض کردم: از شما به جهت نزدیکی‌تان به رسول الله ﷺ می‌پرسم، شما صاحب الأمر و قائم آن هستید؟ فرمود: «خیر»، عرض نمودم: پدر و مادرم به فدایتان، پس چه فردی است؟ فرمود: «او فردی است که سرخ و سفید است، چشمانی فرو رفته دارد، ابروانی پرپشت دارد، میان شانه‌هایش پهن است، بر سر ایشان خزاز (شوره) است، و در صورت ایشان نشانه‌ای

۱ - روشن است که امام مهدی (علیه السلام) شبیه جدشان، رسول الله ﷺ هستند. رنگ (بوستشان) سفید است، و قدّ متوسطی دارند، ابروهای پرپشت... الخ و مطالب دیگری که روایات ذکر نموده‌اند، و این ویژگی‌هایی که در این روایات ذکر شده است، نمی‌باشند.

است؛ **خدا موسی را پیامزد**». (غیبت: ص ۲۲۳)

۷۲- صفار: ابو بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم، می خواهم سینه‌ی شما را لمس کنم. فرمود: **«بفرماید»**. (ابوبصیر می گوید: سینه و شانه‌هایش را لمس نمودم. فرمود: **«ای ابا محمد، چرا؟»** عرض کردم: فدایتان شوم، من از پدرتان شنیدم که فرمودند: سینه و شانه‌های قائم علیه السلام فراخ و گشاده است، و مابین شانه‌هایش گشاده است. فرمود: **«پدرم، زره رسول الله صلی الله علیه و آله را می پوشید و اندازهی ایشان بود»**. (بصائر الدرجات: ص ۲۰۸ و ۲۰۹)

به این ترتیب، روشن شد که مهدی اول:

- نامش: احمد.

- نَسَبش: از آل محمد صلی الله علیه و آله و از فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه.

- محل سکونتش: بصره.

- توصیف جسمی‌اش: چشمان فرورفته، ابروهای پرپشت، مابین شانه‌هایش پهن... الخ.

- آغاز حرکت الهی او: از مشرق و او فرماندهی پرچم‌های سیاه امام مهدی علیه السلام است.

- لقب‌های او: صاحب الأمر، قائم و یمانی موعود.

- مقام او: خلیفه‌ای از خلفای الهی و امامی از امامان اهل بیت علیهم السلام.

و اینها، ویژگی‌هایی است که اهل سنت، برای مهدی علیه السلام همان فردی که در آخرالزمان منتظر تولد ایشان هستند ذکر کردند. بعضی از روایاتی که در کتاب‌های آنها آمده است:

دوم: در کتاب‌های اهل سنت

الف- مهدی، خلیفه‌ای که خدا او را برمی‌انگیزد و کار او را در یک شب آماده می‌کند:

۲۵- ابن ماجه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: **«نزد گنج شما، سه فرد می‌میرند که همه‌ی آنها فرزند**

خلیفه هستند و به هیچ کدام (خلافت) نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق می‌آید و با

شما می‌جنگند به گونه‌ای که با هیچ گروهی (این گونه) نجنگیدند»، بعد مطلبی را ذکر نمود که در

ذهنم نیست. سپس گفت: **«وقتی او را دیدید، با او بیعت کنید، هر چند سینه‌خیز بر روی برف‌ها،**

زیرا ایشان خلیفه‌ی خدا، مهدی است». در زوائد گفته شده است که سند این روایت صحیح و

رجالش ثقه هستند. حاکم در المستدرک آن را روایت نموده و گفته است: با شرط شیخین، صحیح است. (سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۶)

۲۶- ابن ماجه: رسول الله ﷺ فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است. خداوند (کار) او را در یک شب آماده می کند». (مسند احمد: ج ۳ ص ۳۷)

ب- نام مهدی (علیه السلام) شبیه نام پیامبر ﷺ و نام پدرش نام پدر پیامبر ﷺ است!

۲۷- ابن ماجه: سعید بن مسیب می گوید: نزد ام سلمه بودیم. از مهدی (علیه السلام) یاد نمودیم. می گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مهدی از فرزندان فاطمه است». (سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۸)

۲۸- ابو داوود سجستانی: پیامبر ﷺ فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد»، (راوی) می گوید: این عبارت هم در حدیث است: «خدا آن روز را طولانی می کند» بر این عبارت اتفاق دارند: «تا این که مردی از من برانگیخته شود» یا، «از اهل بیت من است، نام او شبیه نام من است، و نام پدرش نام پدر من است» و در حدیث این عبارت هم موجود است: «زمین را بر از عدل و داد می کند همان گونه که از ستم و جور پرشده است». در حدیث سفیان آمده است: «دنیا به پایان نمی رسد تا این که بر عرب، مردی از اهل بیت من فرمانروایی کند، نام او شبیه نام من است....». (سنن ابو داوود: ج ۲ ص ۳۰۹)

ج- مهدی (علیه السلام) خلیفه یمانی است که جنگها را رهبری می کند:

۲۹- نعیم بن حماد مروزی: کعب می گوید: مهدی (علیه السلام) نیست مگر از قریش و خلافت نیست مگر در میان آنها، مگر این که اصل و نَسَبی در یمن دارد. (فتن: ۲۳۱)

۳۰- نعیم بن حماد مروزی: کعب می گوید: یمانی ظاهر می شود و قریش را در بیت المقدس می کُشد و جنگها به دستان او است. (فتن: ۲۳۷)

۱ - پوشیده نیست که منظور از «یوای» تشابه و شباهت است، و مهدی احمدالحسن (علیه السلام) امروز، دقیقاً آن گونه که جدش (علیه السلام) وعده داده است، آمده است؛ نام او شبیه نام پیامبر (علیه السلام) یعنی «احمد» و نام پدرش شبیه نام پدر پیامبر (علیه السلام) «اسماعیل» است. پیامبر (علیه السلام) فرمود: «من فرزند دو قربانی هستم، عبدالله و اسماعیل»

۳۱- نعیم بن حماد مروزی: ارطاه می گوید: جمع می شوند و به فردی که با ایشان بیعت می شود، نگاه می کنند. در این حال صدایی می شنوند که نه انسان آن را گفته است و نه جن: با فالانی به نامش بیعت کنید، نه از این سمت است و نه از آن سمت، ولی ایشان خلیفه‌ی یمانی است. (فتن: ۲۴۱)

د- مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) و آغاز (حرکت) او از مشرق است:

۳۲- نعیم بن حماد مروزی: عبدالله بن عمرو می گوید: مردی از فرزندان حسین (علیه السلام) از مشرق خروج می کند. اگر کوه‌ها در برابر او بایستند، آن را منهدم می کند و در آن راهی به وجود می آورد. (فتن: ۲۳۹)

۳۳- یوسف بن یحیی مقدسی شافعی: از جابر بن یزید جعفری: امام باقر (علیه السلام) فرمود: «... ای جابر!

مهدی، مردی از فرزندان حسین (علیه السلام) است که خدا امر او را در یک شب آماده می کند...»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) علی بن ابی طالب (علیه السلام) در توصیف مهدی (علیه السلام)، می فرماید: «... آیا او را برایتان توصیف نکنم؟ روزگار برای ما تقسیم شده و پیمانهای آن برای ما گرفته شده است، و شاهدان آن به سوی ما برمی گردند. به گوش باشید، اهل حرم خداوند عزوجل خواهان فضل ما هستند و کسی که بازگشت ما را باور داشته باشد، ما را خواهد دید. آگاه باشید که او شبیه‌ترین فرد به رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. و نام او نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و نام پدرش، نام پدر او است، از فرزندان دختر محمد (صلی الله علیه و آله) از فرزندان حسین (علیه السلام) به گوش باشید! هر فردی که ولایت غیر او را دارد، لعنت خدا بر او...». (عقد الدرر فی اخبار مهدی منتظر: ص ۸۹ تا ۹۵)

۳۴- ابن ماجه: عبدالله می گوید: وقتی نزد رسول الله (صلی الله علیه و آله) بودیم، جوانانی از بنی‌هاشم آمدند. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را دید، اشک‌هایش سرازیر شد و رنگش تغییر کرد. (راوی) می گوید: عرض نمودم: چیز ناخوشایندی در چهره‌ی شما می بینیم. فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خدا برای ما، آخرت را بر دنیا ترجیح داده است. اهل بیت من، بعد از من دچار بلا و طرد شدن می شود، تا این که گروهی از سوی مشرق می آیند که همراه آنها پرچم‌های سیاه است. خیر و خوبی را طلب می کنند، ولی به آنها نمی دهند. می جنگند تا این که پیروز می شوند. آنچه می خواستند، به آنها داده می شود، ولی آن را قبول نمی کنند، تا این که آن را به مردی از اهل بیت من می دهند که زمین را از عدل پُر می کند همان گونه که از ستم پُر شده است. هر فردی که آن زمان را درک کند، به سوی آنها برود هر چند سینه خیز بر روی برف...». (سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۶)

۳۵- متقی هندی: محمد بن حنفیه می گوید: روزی علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مجلس خود فرمود: «...قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، سلطنت بنی امیه ثابت می ماند تا

این که زندیق (کافر) آنها به فرمان‌روایی برسد... از میان آنها فردی بدون ریش (به نام) «خلیع» است که همه‌ی مردم شام با او بیعت می‌کنند. بعد... از سوی جزیره از شهر بت‌ها به سوی او می‌آید. خلیع با وی می‌جنگد و بر گنجینه‌ها دست می‌یابد. با او از دمشق تا حران می‌جنگند. او همانند کارهای ستم‌گران اول عمل می‌کند. خدا از آسمان از او به خاطر کارش خشمگین می‌شود. خدا به سوی آنها جوانی از سوی مشرق که به اهل بیت پیامبر ﷺ دعوت می‌کند، می‌فرستد. آنها اصحاب پرچم‌های سیاه مُستضعفان هستند. خدا آنها را عزیز می‌کند و یاری را بر آنها می‌فرستد. فردی با آنها نمی‌جنگد مگر این که او را از بین می‌برند...» (کنز العمال: ج ۱۴ ص ۵۹۶)

۵- عمر و ویژگی جسمانی او:

۳۶- نعیم بن حماد مروزی: عبدالله بن حارث می‌گوید: مهدی ﷺ خروج می‌کند، درحالی که چهل ساله است، گویی مردی از بنی اسرائیل است. (فتن: ۲۲۵)

۳۷- نعیم بن حماد مروزی: علی بن ابی طالب ﷺ فرمود: «او جوانی از قریش است، انسان است (از گوشت و پوست است) و از مردان می‌باشد...» (فتن: ص ۲۲۶)

۳۸- عجلونی: رسول الله ﷺ فرمود: «مهدی فردی از فرزندان من است. رنگ (پوست) او، رنگ عربی است، و جسم او جسم اسرائیلی است. بر گونه‌ی راستش خال است. مانند ستاره‌ای درخشان است. زمین را پراز عدل می‌کند همان طور که از ستم پرشده است. در خلافت او، مردم زمین و اهل آسمان و پرندگان در هوا خوشنود می‌شوند.» (کشف الخفاء: ص ۲۸۸)

سخن پایانی:

آنچه بیان شد، قرآینی ۱۱۰ گانه از منابع مسلمانان (شیعیان و اهل سنت) بود که فقط به عنوان نمونه آورده شده است و گرنه تعداد روایت‌ها بسیار زیاد است. بعد از این، مسلمانان منتظر چه هستند، تا وصیت پیامبرشان، محمد ﷺ را تصدیق کنند: «نوشتار بازدارنده از گمراهی»؛ همان وصیتی که مهدی علیه السلام امت محمد ﷺ و یمانی موعودشان احمدالحسن علیه السلام به آن احتجاج کرد. آنچه در روایات مذکور آمده است بر او تطبیق دارد؛ نام، نسب، محل سکونت، ویژگی او و همه‌ی مواردی که به او تعلق دارد! با این همه، با علمش، احتجاج نموده است؛ علمی که در کتاب‌های متعدد او، آمده است؛ کتاب‌هایی که در آنها متشابهات همه‌ی پیروان رسالت‌های آسمانی را مُحکم نموده است. قبل از همه‌ی اینها، شهادت و گواهی خداوند برای او به وسیله‌ی هزاران رؤیای صادقه، به واسطه‌ی محمد ﷺ و آل محمد ﷺ و پیامبران علیه السلام و فرشتگان مقرب و بندگان شایسته‌ی خدا می‌باشد که دلیل بر راستی و حقانیت او و دستور به تبعیت از او است.

اگر تمام این دلایل و نشانه‌ها را رد کنید، چگونه می‌توانید خود را مسلمان بدانید!!!
خدا رحمتتان کند. بیدار شوید!

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَتْمَةِ وَالْمُهَدِّينِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا

و صلوات و درود خداوند بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین باد!